

شرح پریشانی ما

دوستان، شرح پریشانی من گوش کنید

داستان غم پنهانی من گوش کنید

کوتاه نوشتت ها

(قسمت نخست)

قوس ۱۳۹۵ فور شیری

نصیر مہرین

وزنه‌نگی‌ها

شرح پریشانی ما (قسمت نخست، کوتاه نوشته‌ها)

چاپ نخست: قوس سال ۱۳۹۵ خورشیدی

طرح روی جلد: کامران پارسیان

برگ آرایشی: انتشارات شاهمامه

www.shahmama.com



حق چاپ محفوظ است.

فهرست

۱. یادآوری
۲. شرح پریشانی ما
۳. یک یادآوری کلی
۴. در اندوه جان باخته گان جلال اباد
۵. برای قربانیان تروریسم، در افغانستان، پاکستان و در هر جای دیگر، باید متأثر بود
۶. انسان کشی در جلریز، هوشدار باش بیشتر
۷. تروریسم در افغانستان، همه با شنده گان کشور را تهدید می کند
۸. با کدام اشک ز شما یاد کنم
۹. خشونت را محکوم نمائیم
۱۰. گروگان گیری و سربرری نشانه رشد تروریسم
۱۱. یک سال پس از حمله طالبان پاکستان به یک مکتب در پشاور
۱۲. در پاکستان اراده مبارزه با تروریست ها عمل می کند
۱۳. بسیار بگفتید و نگفتید آن را
۱۴. با قرآن چه می کنند؟
۱۵. تاریکی آفرینی تروریست ها، از ریشه فرهنگ تاریک نگهداری برخاسته است
۱۶. طالبان دوستی محمد اشرف غنی در مونسشن
۱۷. جوانانی که در کشورهای اروپایی شکار تروریست ها می شوند، باید مطلع شوند
۱۸. در گستره مبارزه علیه تروریسم و دهشت افگنی
۱۹. تقبیح ویژه تروریسم
۲۰. در حاشیه مرگ جوان نامراد زبیر حاتمی
۲۱. «برادران - مخالفان سیاسی» بازم در پکتیکا اندوهی گسترده آفریدند
۲۲. اما، دولتمردان افغانستان، وحشت تروریسم طالبان را برادروار نگرسته اند
۲۳. خطر تروریسم را جدی بگیریم
۲۴. مصیبت تروریسم، یکی از چندین خطر جدی است
۲۵. به یاد آن کودک هلمندی و فرانسوی هایی که در فاریاب کشته شدند
۲۶. سرهای بریده سخن گفتند!
۲۷. حرکت داد خواهانه
۲۸. طالبان رخشانه را سنگسار کردند

۲۹. شکوه های اعتراض آمیز
۳۰. در اندوه قربانیان عمل تروریستی، در اندوه قدسیه
۳۱. علیه فرهنگ خشونت
۳۲. رشد فرهنگ خشونت
۳۳. اندکی از رفتارهای شکنجه آمیز در پیوند با کودتای نام نهاد میوندوال
۳۴. شادروان محمد آصف آهنگ، انسان عزیز و رنج آشنا
۳۵. عبدالخالق را این گونه کشتند
۳۶. مناجات بابه گلزار در زندان ارگ
۳۷. دیدار شادروان سعدالدین بهأ و قوماندان طره بازخان
۳۸. نکاتی از قلم شادروان سعدالدین بهأ
۳۹. از شادروان سعدالدین خان بهأ می نویسم
۴۰. یادى از محمد اسماعیل «سودا»
۴۱. یادى از شادروان محى الدین انیس
۴۲. بازهم یادى از غلام محى الدین (انیس)
۴۳. انیس و دشواری نوشتن
۴۴. به یاد استاد قسیم اخگر
۴۷. شعری که سرچشمه ی آگاهی از ستم ها است
۴۸. ستم مضاعف بر زن
۴۹. کاتب بزرگوار انسان چند بعدی بود
۵۰. چند سخن دیگر پیرامون موضوع مؤرخ ارجمند کاتب فیض محمد هزاره
۵۱. بازهم جفای دیگر در حق کاتب بزرگوار فیض محمد
۵۲. یادى از جسارت شادروان رحیم وردى خان
۵۳. از آخرین لحظات حیات محمد ولى خان
۵۴. اولاد ناشناسی
۵۵. پرستاران زولانه دار
۵۶. دفن زندانی با زولانه
۵۷. اثرهای عادت با زولانه
۵۸. به یاد شادروان غلام سرور جویا
۹۸. ماجرای دلخراش شادروان نادرشاه هارونی

۶۰. به یاد شادروان عبدالغنی خان ترجمان
۶۱. پیشینه شعور دادخواهانه زنان در کشور ما
۶۲. شش جدی (بیست وهفتم دسامبر) از چه سخن می گوید؟
۶۳. شش جدی فراموش نمی شود
۶۴. شراره بلخی چه نوشت
۶۵. پیرامون «سوم حوت»
۶۶. آقای محمد اشرف غنی، آیا شما زمینه ظرف شویی را در داخل کشور مساعد کردید؟
۶۷. مهاجرت ها از چه سخن می گویند
۶۸. برای مهاجرین هموطن ما که در ایران هستند، چاره جویی کنیم
۶۹. با پناهنده گان هموطن خویش همنوایی نمائیم
۷۰. بیکاری، دردیست که مداوای عاجل می طلبد
۷۱. بیکاری، دردیست که مداوای عاجل می طلبد
۷۲. درحاشیه موضوع گدایی
۷۳. در آرزوی یک توتہ نان خشک
۷۴. هفده هم اکتبر روز مبارزه با فقر
۷۵. وای بر حال معارف کشور
۷۶. نیازهای معلمان را دریابیم
۷۷. من بر ایجاد «مرکز اسلامی درکابل» اعتراض می کنم
۷۸. مرکز اسلامی ملک عبدالله؟ نیبه!
۷۹. مکتب های دختران بسته می شوند
۸۰. (۲۵ نومبر)، روز مبارزه علیه خشونت با زنان
۸۱. گزارش ها از تجاوز بر بخشی از زنان زندان ها خبر می دهند
۸۲. سخنی پیرامون مخالفان نوروز
۸۳. در حاشیه فرا رسیدن نوروز
۸۴. کلوخ های «جان کری» آب می شوند
۸۵. از مصیبت ها سخن بگوئیم
۸۶. به یاد قربانیان انفجار مین ها
۸۷. فقر در افغانستان
۸۸. «ریش و قیچی، هر دو در دست شماس»

۸۹. رنج بی سرپناهی
۹۰. در نیویارک تعمیر «مرکز تجارت جهانی» بلندتر شد
۹۱. به مناسبت روز جهانی حقوق بشر
۹۲. روز جهانی معلولین
۹۳. کنفرانس لندن برای افغانستان
۹۴. افزایش تریاک و کشت مواد مخدر
۹۵. خیر تکانهنده واندوهبار
۹۶. تعداد زندانیان در سال ۱۳۱۸
۹۷. امروز ۱۱ سپتامبر است
۹۸. «خوب این کثافت ها اعدام شدند، بعد چی؟»
۹۹. به یاد معتاد شده گان با مواد مخدر
۱۰۰. انگشت های بریده ام چه شد؟
۱۰۱. وقتی آسمان بلند و زمین هم، سخت است
۱۰۲. امیدواری ها و ترس ها
۱۰۳. درس هایی از «لویه جرگه مشورتی»
۱۰۴. نیاموزی جهل زا
۱۰۵. یادی از یک کودک با شهامت
۱۰۶. می خواهم مکتب بخوانم
۱۰۷. عکس ها و خاطره ها
۱۰۸. سلاح فروشان خونریزی می خواهند
۱۰۹. بخوانید و ژرفای فاجعه را دریابید
۱۱۰. طالبان و محمد اشرف غنی

یادآوری

صفحه‌ی بی را که اکنون با نام "فیسبوک" می‌شناسیم، دریچه‌ی دیدارهای گسترده‌تری را گشوده است. سخن گفتن پیرامون دیدار همه‌مطالب و موضوعات، انگیزه‌های صفحه‌داران و نتایجی که نوشته‌ها و تصاویر برجای می‌نهند، می‌تواند در یک عنوان ویژه، زمینه بحث و نقدی را بیافریند و کمک‌کننده باشد. اما یادآوری من از چارچوبی است که کوتاه‌نویسی را نیز فرا خوانده است. تجربه سه سال روی آورد به "فیسبوک"، برای من کوتاه‌نویسی را در چند سطح مطرح نمود:

نخست، برداشت‌هایی را انتشار داده‌ام که عصاره و فشرده نوشته‌های مفصل بوده‌اند. دو، برداشت‌ها و نقطه نظریاتی را که نیاز به تحقیق و ورق گردانی بیشتر داشته‌اند. و سوم، یادداشت‌های کوتاهی را که از منابع دیگر گرفته‌ام.

خارج از آنها، اگر نوشته‌های حامل بارتحقیق و وقتگیر برای خواننده، در تارنما‌ها و یا بقیه نشریات روی انتشار دیده‌اند، خبر آن را در فیسبوک گذاشته‌ام.

وقتی به موضوعات انتشار یافته نگاهی انداختم، این نتیجه حاصل شد که آنها می‌توانند در یک مجموعه، مکمل همدیگر و حامل پیام و سخنی درباره‌ی اوضاع دردآزمی‌میهن ما و یا مسائل منطقه و جهان باشند. اما آنچه از نشر آنها در یک کتاب، از یک بُعد صورت "فیسبوکی" می‌کاهد، نبود عکس‌ها است. زیرا در بسا موارد، پیوستن یک عکس با یک نوشته فشرده، به گویایی بیشتر موضوع می‌انجامد. کتاب کوچک کنونی جز چند مورد، از داشتن عکس‌ها معذور است.

کوتاه نوشت های بخش نخست که اکنون در این مجموعه انتشار یافته اند، همه از روی "فیسبوک" گرفته شده اند. معلوم است که ترتیب و تنظیم آنها برای انتشار در یک کتاب همراه است با صرف وقت و شکیبایی بیشتر. پذیرش چنین زحمت را مدیون نویسنده ارجمند، عتیق الله نایب خلیل هستم.

البته قدردانی و ابراز امتنان از بنگاه شاهنامه و بانوی عزیز، نویسنده ارجمند منیژه نادری که با شکیبایی این کتاب را نیز برگ آراییی نموده و زحمات کار چاپ آن را متحمل شده است، همواره طرف توجه من است.

نصیر مهرین،

هامبورگ، فوس ۱۳۹۵ خورشیدی، دسامبر ۲۰۱۶ عیسوی

شرح پریشانی ما

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصه بی سر و سامانی من گوش کنید
گفت و گوی من و میرانی من گوش کنید
(و هشی بافقی)

زودتر کدامین غم و پریشانی را با دوستان باید در میان نهاد؟ غم و پریشانی هر روز دامن می گسترده. آنچه در افغانستان روی می دهد، در کجا دیده شده است؟
طیاره یی در میدان هوایی هرات و قندهار فرود می آید، چندین موتر و مواد بسیار از آن تخلیه می شود، اما حکومت افغانستان و مسؤولین ولایات خبر ندارند، که کی آمد و چسه کرد.

با آن هم گرداننده گان اصلی، در غم "وزیرستان از ما است"، می باشند!!
وای!

"شرح این آتش جان سوز نگفتن تا کی؟"
سوختم سوختم این راز نهفتن تا کی؟"

یک یادآوری کلی

درپیش بیدردان چرا فریاد بی حاصل کنم
گرشکوه بی دارم ز دل، با بار صاحبیل کنم

احساس نفرت، خشم، نارضایتی، غم و اندوه، و اندکی کوشش های امید دهنده، در پهنای جامعه دامن گسترده است. فراموش ما نمی شود که اندوه آفرینان و نفرت زایان به مراد رسیده، احساس دیگری دارند با نماد تبسم بر لب و مسرت در دل. مردم بی شماری، روز تا روز نارضایتی خویش را به ویژه علیه فساد، تبعیض، دروغ‌گویی و تروریست دوستی حکومتگران ابراز می دارند و این حکومتگران هم در برابر اعتراض و شکایت دیگران با تمام دیده درایی و پررویی به وظایف تبهکارانه خویش ادامه می دهند. برخی از هموطنان که بسیار حق برجانب هم هستند، در کنار اعتراض بر حکومتگران، منتقدین را نیز ملامت و سرزنش می کنند که چرا از حوزه سخن و قلم پای فراتر نمی نهند و کاری نمی کنند. به نظر می رسد که اعتنا و احترام و رعایت عملی این شکایت و اعتراض، کار را به سامان برساند. شاید یکی از راه های به سامان رسیدن چنان اعتراض، در گام نخست مشخص نمودن آن مسائل اساسی باشد، که دامنگیر جامعه ما است. بلند نمودن صدای برداشت مشترک، باید رهنمودی باشد برای برداشتن گام های نسبی میسر و مقدر مشترک. اجزای کوچک و بزرگ با رعایت احترام دگراندیشانه به رفع این کمبود بپردازند. رفع کمبودی که با ایجاد جبهه وسیع از مردم باورمند به رشد و تعالی انسان، گزینه مدنیت آمیز را در برابر جهل، تبعیض، تعصب، چپاول سالاری، مزدور منشی، تروریست دوستی و بی مسؤولیت های کنونی و موجود، قرار می دهد.

پس آنانی که تنها به شکایت از حکومتگران بسنده می نمایند و یا آرزوهای خویش را در جناح های حکومتی جست و جو می کنند، سزاوار اعتراض هستند. حساب میان دوچوکی نشینان و عناصر اپورتونیست نیز با رسم چنان خط و نشان واضح، آشکار تر می شود.

در اندوه جان باختہ گان جلال آباد

تروریست ها جلال آباد و مردم دردمند کشور ما را در هر جایی که استند، اندوهگین نموده اند. این مصیبت انسان های انسان اندیش رابه سوی چاره اندیشی و امیدارد.

وحشت تروریسم در افغانستان و گسترش فعالیت های تروریستی، دور از پیش بینی نبود. روی آورد به شیوه انتحاری از طرف تروریست ها هم شناخته شد. و این که یکی از بزرگترین چالش های دامنگیر جامعه ما است هم وضاحت لازم یافت. اما این سران حکومت فاسد بودند و استند که جاده را هر چه بیشتر برای ورود تروریست ها و خونریزی هایش هموار نمودند. چرایی اش هم در آنجا چهره خویش را نشان می دهد که دلبستگی ها و علائق آنها و دنباله روان شان را با تروریست ها در نظر آوریم.

همبستگی ذهنی و عملی میان تروریست ها و موجودیت اختلافات نیز، دیربست که شناخته شده است. حالا اگر پیروان "دولت اسلامی" نام نهاد البغدادی وحشی در جلال آباد خون می ریزد. در اجرستان غزنی و ده ها جای، وحشی های دیگر با نام طالبان خون می ریزند. خون ریزی در ادامه خونریزی. از موضع گیری های طالب دوستانه محمد اشرف غنی بر می آید که بر ترورها و وحشیگری های طالبان آب تطهیر می ریزد. نباید فراموش نمود که انصراف از مبارزه ضد تروریستی را که گروه یاران حامد کرزی و حکومت معیوب کنونی در پیش گرفتند، حوزه کارکردهمه تروریست ها را گسترش داد.

بسیار اندوهبار است که مردم یک جامعه، هر روز خبری از کابل، غزنی، زابل، خوست، کنر، بلخ، بدخشان، جلال آباد و . . . می شنوند که حاکی از مرگ بی گناهان، کودکان، زنان، مامورین، عساکر، دکانداران، متعلمین . . . است. و در این مرگ آفرینی، طالبان تروریست و شاخه خراسان البغدادی و دیگران سهیم اند. حکومت فاسدی زمینه را برای رشد آنها مساعد نمود و حکومت فاسدتر و دلبسته طالبان، سعی دارد که توجه را از دهشت و وحشت طالبان دور نگهدارد.

تأثیر "دولت اسلامی" خلیفه البغدادی وحشی، بر طالبان پاکستان و افغانستان و برخی دیگر گروه های افراطی اسلامی منطقه واضح است، اما چه آنانی که مانند الظواهری امارت

مزد بگیر القاعده و "آی اس . آی" ملا عمر جاهل را پذیرفته اند و چه کسانی که خلافت اسلامی البغدادی را، و چه هم آنانی که در زیر نام بوکوحرام والشباب و . . . در برخی کشورهای افریقایی فعالیت دارند، تروریست هستند.

خطر سیاست طالبان دوستی گروهی را که محمد اشرف غنی با زیرکی سخن گوی ایشان است، باید بسیار جدی تر طرف توجه قرار بدهیم.

برای قربانیان تروریسم

دراغانستان، پاکستان و درهرجای دیگر

باید متأثر بود

سرخیی خون قربانیان تروریستان درمهرتلام لغمان بر زمین بود که هنگام دفن آنها، انتحاری دیگری ۱۲ تن را کشت و ده ها زخمی برجای نهاد. انتشار خبر آن هم بازتاب شایسته نداشت.

در شکارپور پاکستان گروه تروریستی جندالله، با انجام عمل انتحاری - تروریستی در یکی از مساجد شیعه ها، ۶۰ تن را به قتل رسانید و تعدادی را زخمی نمود.

گروه داعش "حکومت اسلامی"، سرکنجی گوتو، خبرنگار جاپانی را از تن اش جدا کرد.

ممنون حسین رئیس جمهور پاکستان و نواز شریف طی برنامه های ویژه نه تنها به محکومیت شدید عمل تروریستی پرداختند، بلکه از نتایج طرح عملی و پیشرفت ایجاد گروه های ضربتی در عرصه مبارزه با تروریسم خبر دادند. تردیدی نیست که در پاکستان تصمیمی حضور دارد تا در داخل خاک آن کشور جلو عملیات دهشت افگانه را گرفته شود. تصمیمی که در کنار خویش، همواره بهره گیری از طالبان و بقیه تروریست ها در افغانستان را نیز دارد.

هنگامی که چندی پیش مطالعه کتاب خاطرات بی نظیر بهوتوی مقتول و قربانی تروریست ها را به پایان رسانیدم، به یاد سیاست های در پاکستان افتادم که به تروریست زایی منتهی شد. اکنون حکومت نواز شریف اگر به بازنگری آن سیاست هم نپردازد، به نیاز مقابله با دهشت افگنی تروریست ها پی برده است. نیازی که در افغانستان، برخلاف پاکستان، به آن وقعی نمی گذارند. حتا آشکارا تقویۀ تروریست ها و نازدهی آنها دردستور کار حکومتگران است.

در پیوند با ترور ها در پاکستان شایان یادآوری است که بارها شنیده و یا خوانده شده است که برخی از هموطنان ما از رویداد های تروریستی در پاکستان ابراز دلخوشی نموده اند. دلیل آن چنین گفته شده است که مقامات پاکستان در حق مردم و وطن ما جفا کردند، خوب است که خودشان هم روی اذیت بار آن را ببینند! اما همه مردم پاکستان که بی نظیر بهوتو نیستند. حتا در مورد او نیز ضرورت نکوهش تروریسم مطرح است نه استقبال و دلخوشی از مرگش .

می نگریم که قربانیان تروریسم و اعمال جاهلانه و وحشت آمیز، مردم بی گناه و عادی، کودکان مکاتب وزنانی هستند که برای خرید به بازارهای کویته و یا بقیه مناطق رفته اند. ازینرو بهتر آن است که تروریسم در کل و در هر جایی که است، محکوم شود. بهتر آنست که آن عده از حکومتگران در افغانستان که دلبستگی های عیان و یا پنهان به طالبان دارند، سر عقل بیایند. هر طرح و برنامه بلند بالا و پرطمطراقی را هم که در زمینه های مختلف علم کنند، اما برنامه شفاف ضد تروریستی را در پیش نگیرند، کار به جایی نمی رسد و روزی دست تروریسم طالبان در گلوی خود ایشان نیز می رسد. زیرا تروریسم طالبان و همفکرانش برای برهم زدن امنیت و مرگ آفرینی، جهالت، ترساندن و فرار دادن . . پای به میدان نهاده است.

انسان کشی در جلریز، هوشدار باش بیشتر

گروه تروریستی طالبان، در ادامه اعمال تروریستی پیشینه، بازهم خون تعدادی از

عساکرمظلوم را در جلریز ولایت میدان / وردک ریخت. زیرا آدم کشی پیشه این گروه جاهل است. از آنها که توقع دیگری جز تبارز جهالت و کشتار انسان ها نمی رود. بر این بنیاد کار آخر آنها نیز نخواهد بود. اما جزئیات موضوع با وضوح کامل آشکار می نمایند که گروه تروریستی پیش از اقدام به عمل خویش، اطمینان لازم را از عدم سهمگیری نیروهای کمکی به قطعاً محاصره شده، داشت. وقتی بیش از ۲۴ ساعت عساکر محاصره شده، طلب کمک می کنند، ولی کسی به داد ایشان نمی رسد، معلوم است که شبکه پرنفوذ طالب در ارگ، درهماهنگی با آی.اس.آی، زمینه های کشتار را مساعد نموده اند.

نگارنده هنگامی که واکنش های دولتمردان را می دیدم و می شنیدم، با دل آزرده گفتم شرم تان باد!

رئیس جمهور گونه کشتن را نمی پسندد، یعنی بکشید ولی گردن های شان را نبرید. معاونان و دور و برشان، شکایت می کنند که کسی به کمک قربانیان نشتافت. ویا این که وحدتی در حکومت وجود ندارد.

وزیر داخله اش که بارها درنکوهش "انتقام" به عذر و زاری نیز پناه برده است، پای انتقام را درمیان می آورد.

گفتم شرم تان باد!

زیرا این ها گویا منتظر استند که خون های دسته جمعی ریخته شود، پس از آن چند گپی را بگویند که پیشتر همه آن ها را می دانند. ویا با توسل به انتقام، کجای خطر انسان کشی طالبی از طرف وزارت داخله بی کفایت که آماده مبارزه با دهشت افگنی طالبان تروریست نیست، اصلاح می شود.

مگر شما گودی گک های کوکی و بی جانی استید که هیچ آگاهی واطلاع از اوضاع ندارید؟

مگر شما به عنوان دولتمردان پرطراق نمی بینید که گروه طالبان تروریست است ودر سر تا سر کشور خون می ریزند؟

چرا به موقع خطر تروریستی را جلدی نمی گیرید. چرا به موقع برنامه های ضد

تروریستی را مطرح نمی کنید؟

شکایت شما دور و بر رئیس که فریاد و فغان بیشتر سردادید، خودتان را نیز به عنوان همکاران خواب آلود و مقام پرست در معرض اعتراض و انتقاد می گذارد.

پس نباید وقت بیشتر را از دست بدهید، خطر تروریسم و مقاطعه با تروریست دوستان را در پیش بگیرید.

تروریسم در افغانستان

همه با شنده گان کشور را تهدید می کند

اینک سالهاست که مردم ما در همه جای کشور، آماج وحشیانه ترین و خونبارترین حملات تیر زهر آگین تروریستی قرار گرفته اند. مردمی که چشم در راه نشسته بودند تا بر زخم های پیشین ایشان مرهمی نهاده شود. این مردم، اما خونبارترین رویدادها را می نگرند، عزیزان و هستی ناچیز فقیرانه خویش را از دست می دهند. شیرازه های نسبی و متزلزل کشور نیز در حال فروپاشیدن است. تروریست ها به ویژه گروه طالبان، (که خواهان امارت اسلامی) است و مصیبت توحش بار دیگر، "داعش"، "دولت اسلامی" (که خواهان خلافت اسلامی) است، اهداف و مرام واضح دارند. برای تحقق آن اهداف نه تنها از سلاح تروریستی استفاده نموده اند، بلکه دلبستگی، مماشات، انصراف از مبارزه با آنها از طرف دولت فاسد افغانستان (که همه جناح های فساد خوی را شامل می شود)، همچنان همیاری های منطقه یی و جهانی، بیش از هر کشور در معرض خطر تروریسم، کارد را در افغانستان بیشتر در استخوان مردم رسانیده است. حکومت فاسدی که در پی گسترش مفاسد حکومت متعفن پیشین نشسته است، قصد واراده مبارزه در هیچ یک از ابعاد مبارزاتی با تروریسم را ندارد.

پس موجودیت این ابعاد مصیبت، مستلزم تأمل بیشتر و مشارکت آنانی است که برای مردم خویش چنان مرام های شوم و جاهلانه را نمی خواهند. اتخاذ موضع مسؤلانه و پاسخگویی به این نیاز حیاتی، همه نخبه گان اجزای تشکیل دهنده افغانستان را به درک

وظایف انسانی و وجدانی شان فرا می خواند.

رهایی میدان مبارزه فرهنگی، هنری، سیاسی و... علیه تروریسم و در مقابل اتخاذ موضع قوم ستیزانه، حاکی از رفتارهای غلطی است که جبران نمی پذیرد. گروه های توحش آمیز "طالبان" و "دولت اسلامی"، سعی در راه پهن نمودن سایه جهالت در تمام کشور دارند. جهالتی که همراه است با پشتیبانی بد خواهان کشور و مردم ما هموطنان، خطر رو به گسترش است، رویداد های خونبار چندین ساله در کابل، بدخشان، پکتیا، پکتیکا، کنر و نورستان، مناطق مرکزی، کندز و... تکرار می شوند. با حضور تروریست ها و حامیان بی آزرم شان، تداوم دل آزاری ها و غمبارترین روزگار را در چشم انداز می نگریم.

با کدام اشک ز شما یاد کنم

مسافه جای بود و باش من با وطنم، بسیار است و فرسنگ ها دور. اما دیر است که سرعت دریافت گزارش رویدادها به کوتاهی چند لحظه رسیده است.

شما نیز گواه هستید و می بینید که بیشترین گزارش ها حکایتگر رنجی اند طاق سوز و اشک آور. با این همه رنج و فشار، با این همه روی آورد دل به سوی گریه و ریختن اشک، اگر سنگ هم باشد می ترکد و می نالد و چشمه هم می خشکد.

من پیهم خبر مرگ شنیده ام. من روزها و سالها است که در رسانه های تصویری، خون دیده ام و پیکرهای متلاشی شده. و آنگاه که چهره مکاران سیاسی به دنبال آن ظاهر شده اند، احساس کرده ام که بر زخم هایم نمک پاشیده اند.

هزاران فرسنگ دور بودن از میهنی که تبهکاران می آیند و بر زخم های تن بیماراش می افزایند، دور بودن از آتش و خطر مرگ نیز است. خطر مرگ ناگهانی، ناشی از بلای عظیم انسانکشی متوجه هموطنانی است که آنجا با دشواری و در فضای نبود امنیت و محافظین زیسته اند. نمونه حکومتی را که آنجا می لافد؛ و توطئه، دروغ، مکاره گی، دزدی، همسویی و همدلی با تروریست ها را می بافد، نه در هیچ برگی از تاریخ نگرسته ام و نه در اوضاع

کنونی سایر کشورهایی که با چالش تروریسم روبه روی اند. رفتار خائنانه این حکومت در برابر میهن و مردم، به ابعاد تشویش و نگاه های دقیق و ژرفتر می افزاید.

خبرهای دل آزار و اشک آور روزهای پسین کابل دردمند را که شنیدم، اشکی برای گریستن نیافتم. شاید گریستن هم به عنوان دوايي که کارساز نبوده است، راه خویش را گرفته و رفته است. زیرا دواي دردم، در پیش گرفتن راه مشارکت عملی و میسر در حوزه مبارزه با تروریسم و سایر همزادان نکبت بار آن است که حکومت فاسد کنونی را نیز شامل می شود.

خشونت را محکوم نمائیم

مردم دردمند ما از اشکال و انواع خشونت ها آزار دیده اند. فرهنگ خشونت طی سالیان پسین نیز بیداد می کند. خشونت را باید محکوم نمائیم. به تقبیح گسترده نهادها، مراکز و افرادی پردازیم که مبلغ خشونت اند. آنانی که می دانند خشونت چه بلایی بر سر مردم آورده است، اما از نهادهای خشونت گستر و مردم آزار جانبداری می نمایند و یا سکوت را پیشه نموده اند، نیز سزاوار اعتراض می باشند.

آنتونی استر: "ما رفتارهای خشن انسانها را نسبت به یکدیگر "حیوانی" می خوانیم، ولی به کار بردن چنین تشبیهی توهین به حیوانات است..."

سالروز قتل فجیع فرخنده فرا می رسد. تروریست ها هم هر روز با رفتار خشن خویش انسان می کشند و حکومت آنها را دوست می دارد. آنانی که به این موضوع می اندیشند، خوب است که اندیشده گی های خویش را در میان بگذارند. برداشتن قلم و قدم در راه مخالفت با خشونت، بی تأثیر نیست.

گروگان گیری و سربُری نشانهٔ رشد تروریسم

در ادامهٔ اطلاعات دریافت شده از میهن رنجور، توجه می یابیم که ناامنی ناشی از فعالیت های تروریستی و بی کفایتی حکومت سرتاسر کشور را فرا گرفته است. در حالی که سران حکومت، آشکارا ویا پنهانی به سیاست دوستی در قبال تروریست ها ادامه می دهند، تروریست ها به فعالیت های دهشت افگنانهٔ خویش ابعاد دیگری بخشیده اند. گروگانگیری و سربریدن ها را شاهد هستیم.

گروگانگیری با انگیزهٔ دریافت پول چندین سال است که بیداد نموده است. اگر پای آدم مهم ویا رابطه دار با قدرتمندان در میان بوده، برای رهایی او جدی اقدام شده است. عوامل وزمینه های رویش چنان گروگانگیری هم شناخته شده است: بیکاران، به ویژه عده یی از جوانان سرگردان و واخورده؛ قصرهای بلند، موترهای قیمتی، آرگاه وبارگاه زراندوزان و وضعیت فلاکت بار خود را می نگرند، در نتیجه روی به اختطاف یا این راه نکوهیده وزشت می برند. این گونه اختطاف نیز مواردی با مرگ دل آزار اختطاف شده همراه بوده است.

اما تروریست ها در ادامهٔ انفجارهای انتحاری؛ که جان بی گناهان و افراد ملکی بی شمار را ستانیده اند، در ماه های پسین، به گروگانگیری افرادملکی، به منظور رهایی همکاران خویش دست یازیده اند که موفقانه نیز بوده است. به دنبال گروگان گرفتن ۳۱ تن در زابل، اکنون در ولسوالی سیدکرم پکتیا، تعدادی از افراد ملکی را به عنوان گروگان در دست دارند. می نگریم که تروریسم در افغانستان به رشد خویش ادامه داده است. به ابعاد فعالیت دهشت افگنانه افزوده است. افغانستان جای امنی برای رشد تروریسم منطقه یی و جهانی نیز شده است. اسباب بی امنی و نا آرامی های مختلف رابرای مردم فراهم کرده است.

زیرا: سران این حکومت، بیش از هر نوع معیوبی و ناقص الخلقه گی، این عیب و نقص را دارند که نه تنها در قبال تروریست ها دارندهٔ برنامهٔ مبارزاتی نبوده و نیستند، بلکه به رشد آنها، کمک رسانیده اند. واین سیاست غلط وزیانبار، سیاستی که خطر تروریسم را جدی نگرفته است، با همکاری حامیان جهانی این حکومت اعمال می شود.

یک سال پس از حمله طالبان پاکستان به یک مکتب در پشاور

در پاکستان اراده مبارزه با تروریست ها عمل می کند

روز شانزدهم دسامبر ۲۰۱۴ (بیست و پنجم قوس ۱۳۹۳ خورشیدی) بود که خبر تکانه‌دهنده و دل آزاری در سطح جهان انتشار یافت. هفت تن از اعضای طالبان پاکستان وارد مدرسه یی شدند و یکی از خونین ترین صحنه های اعمال تروریستی را به نمایش نهادند. طی آن عملیات، تروریست ها در مدرسه یی که بیش از هزار شاگرد و کارمند داشت، جان حدود ۱۵۰ تن را ستانیدند و بر تن بیش از صد و بیست تن زخم نشان‌دند. این رویداد در حالی بود که حکومت پاکستان و طالبان با نمایش سیاست جنگ و مذاکره، سازش گذرا و رفتارهای توطئه آمیز؛ بن بست سیاسی- نظامی را به ویژه در وزیرستان در پسمنظر روابط خویش داشتند. حمله طالبان بر مدرسه، تعامل بحران آمیز و به بن بست رسیده را برهم زد. گروه طالبان از انتقام و ادامه فعالیت های هم مانند، سخن گفت و نواز شریف با عنوان فاجعه ملی کار وحشی ها که بدون انتقام نخواهد ماند، موقف جدی را ابراز کرد. اقدامات عاجل نظامی در مناطقی که زیر نفوذ طالبان و پایگاه های آن قرار داشت، همچنان طرف توجه قرار گرفتن موضوع در رسانه های دولتی و غیر دولتی، اعلان ماتم سه روزه ملی و نیم برافراشته بودن بیرق پاکستان در آن روز ها، حاکی از آن بود که دولت پاکستان، به این نتیجه رسیده است که علیه طالبان وارد مبارزه جدی تر شود.

در آستانه سپری شدن یک سال از آن رویداد خونین، Hasnian Kazim خبرنگار مجله شیگل آلمان، گزارش مستندی را در شماره اخیر (۱۲-۱۲-۲۰۱۵) انتشار داده است که برخی نتایج استراتژی حکومت نواز شریف را در این یک سال طرف توجه قرار می دهد. شایان یادآوری است که خبرنگار یادشده، با آنکه در کشور آلمان درس خوانده و بزرگ شده، اما بیشتر سالهای کاری خویش را در پاکستان و هند سپری کرده است. گزارش اخیر او نیز بیشتر از صحبت با شاهدان عینی و مطالعه اوضاع از نزدیک تهیه شده است. در این جا از گزارش مبسوط او، موارد طرف نظر در حوزه مبارزه با تروریسم را می آوریم:

پس از حمله طالبان به مکتب، ارتش پاکستان حملات گسترده‌ی بی‌راعیه پایگاه‌های آنها انجام داد.

چند روزی از حمله به مکتب نگذشته بود که فیصله سال ۲۰۰۸ مبنی بر مهلت اجرای حکم اعدام، لغو شد و چند تن "افراطی" اعدام شدند. طی یک سال اخیر ۳۰۰ تن به دار آویخته شدند.

هزاران تن از عساکر ارتش پاکستان که در سرحد با هند مستقر بودند، به منظور سرکوب پایگاه‌های تروریست‌ها فرستاده شدند.

اقدامات سرتاسری نظامی در سطح تمام کشور به اجرا درآمد. در نتیجه اقدامات نظامی و سرکوبگرانه ۲۷۰۰ افراطی کشته شدند و هزاران تن دیگر به سوی افغانستان رفتند.

در سطح ملی، اقداماتی روی دست گرفته شد که نظارت جدی مدارس آموزش قرآن، منابع تمویل آنها و جلوگیری از آموزش‌های خشونت‌زا و نفرت‌آمیز را شامل می‌شود.

محکمه اختصاصی نظامی برای پرونده‌های آنانی که متهم به فعالیت‌های تروریستی هستند، در زودترین فرصت دایر می‌شود.

حسینان کاظم، پس از برشمردن نکات بالا، از تأثیر مثبت این استراتژی چنین می‌نویسد:

تا اوایل دسامبر سال جاری (۲۰۱۵) در پاکستان ۸۷۵ تن غیر نظامی از طرف تروریست‌ها کشته شده‌اند. در حالی که در سال ۲۰۱۴ تعداد کشته شده‌گان از طرف تروریست‌ها ۱۷۸۱ تن و در سال ۲۰۱۳ به ۳۰۰۱ تن می‌رسید. (وی این آمار را از این منبع گرفته است:

(Soth Asia Terrorism Portal

کتر مدرسه‌ی بی‌راعی می‌توان سراغ داشت که با دیوارها و یا سیم خاردار محافظت نشود. در بسا جا‌های شهرها کمره‌های ویدیویی نصب شده است.

پسته‌های نظامی ارتش در چهار راهی‌ها و جاده‌ها چندین شهر به مراقبت جدی می‌پردازند.

اکنون شهرهای پاکستان و مردم آن در فضای باامنی به سر می‌برند. از هراس مردم

برای رفتن مردم به فروشگاه ها، رستوران ها و سینماها، کاسته شده است.

با تمام موضوعات بالا که در گزارش وی آمده است، این پرسش و ابراز این نگرانی را نیز مطرح می کند که آیا آن تروریست هایی که به سوی افغانستان و یا در سایر نقاط پاکستان رفته اند، برنخواهند گشت؟ او این پرسش و زمینه های بازگشت آنان را با توجه به عقاید مذهبی تعداد زیاد مردم پاکستان، مطرح می کند که شریعت را می پسندند.

از سوی دیگر، فراز آمدن ارتشی ها و به ویژه جنرال رحیل شریف، طی این سختگیری ها بر تروریست ها، مایه نگرانی مطبوعات آزاد و آنانی را فراهم آورده است که از نقش ارتش در پاکستان خاطرات نگران کننده یی دارند.

هنگامی که گزارش مجله اشپیگل را خواندم و اندوه خونریزی های همه روزه تروریست ها در افغانستان مرا همراهی کرد، اراده حکومت پاکستان را در نظر آوردم. حکومتی که در داخل خاک خویش موانع جدی را ایجاد می کند، اما برای افغانستان از پرورش آنها دست بردار نیست. این اخلاق نکوهیده و غلط را نبود اراده مبارزه با تروریست ها و درمقابل حضور سیاست تمکین و دوستی آشکارا و پنهانی حکومت افغانستان، موقع تعامل و تداوم تبهکاری های خونین و روبه گسترش می دهد. تعامل ناشفافی که بازهم پاکستان و مردم آن را در اشکال دیگری متأثر خواهد کرد.

.....
منبع: Der Spiegel .Nr.51/12.12.2015

بسیار بگفتید و نگفتید آن را

سخن شکوه آمیزم، آن هموطنان قلم به دست و سخنران و سخنندان، فرهنگی و سیاسی، "روشنفکر" را در نظر دارد که از همه جای جهان و افغانستان و از همه جای انسان که دل شان بخواهد می نویسند و می گویند، اما از لطف خویش در زمینه توجه به انسان کشی در میهن درد و خون گرفته، دریغ می دارند.

هموطنان، بی توجهی بر خطر موجود و ویرانگر انسانکشی، به همه ادعاهایی که مژهر "روشنفکری" را نیز حمل کند، خط بطلان می کشد. در حالی که همه روز شاهد جان گرفتن بیشتر پیکر جهالت و بی حرمتی به حقوق انسانی هستیم، دست تبهکار تروریسم، جان عزیزان بی شمار را می ستاند.

لطف نموده به ندای وجدان، به فریادی که از نیاز مبارزه با تروریسم برخاسته است، پاسخ صادقانه و فعالانه بدهید.

با قرآن چه می کنند؟

دیو بگریزد از آن قوم که قرآن سوزند*

حدود دو سال پیش بود که طالبان تروریست، در لوگر بمب کوچکی را در میان قرآن گذاشتند تا هنگام سخنرانی والی لوگر منفجر شد. امروز، چند ساعت پیش در شهر جلال آباد، تروریستی در محفل ختم قرآن با عمل انتحاری خویش، قرآن و قرآن خوان ها را به آتش کشید.

در پهلوی ده ها موضوعی که در این پیوند سر بلند می آورند، این پرسش هم ابراز شدنی است که آن "شورای علما" کجاست تا پیرامون این رویداد ها موضع بگیرد.

* اصل مصرع شعر حافظ: دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند.

"شورایی" که اگر از تقبیح خشونت علیه زن سخنی می رود، فریاد مردسالارانه اش کشور را فرا می گیرد؟

آن استخاره چی و رمل انداز حرفه یی کجاست که در این باره نیز دهن بگشاید و از کرامات پیرانه سخن بگوید که عاقبت کار خلق خدای را در کشور خونین کفنان تروریست زده، چه سان می نگرد؟

تاریکی آفرینی تروریست ها

از ریشه فرهنگ تاریک نگهداری برخاسته است

رنج بی برقی، مشکل ارگ نشیتان و سپیدار نشینان نیست.

رنجی است که مردم افغانستان بر دوش می کشند. حکومت فاسد و دغلباز حامدکرزی پول های هنگفتی را که برای تهیه برق به دست آورده بود، حیف و میل نمود، اما مشکل مردم از این ناحیه که می توانست با امکانات داخلی رفع شود، طرف توجه نبود. اکنون تروریست ها با سهولت به ویرانی پایه های برقی دسترسی دارند، که از خارج می آید.

انتحار، انفجار و گردن بریدن، اختطاف، گسترش مواد مخدر، تبلیغ جهل و فریبکاری، دردست بیگانگان بدخواه افغانستان بودن و . . . از نیاز های حیاتی تروریسمی است که هر روز اندوه دیگر می آفریند. اگر پایه برق را منفجر کرده اند، ودست به دهشت آفرینی و اختطاف یازیده اند، پایگاهی در دهنه غوری در اختیار آنها نهاده شد تا با بهره مندی از زمینه های مساعد مانور و عمل، تبهکاری را گسترش دهند. اگر یک پایه را ترمیم کنند، تروریست ها نیاز به ویرانی پایه و پایه های دیگر دارند.

از میان برداشتن "رادیوخلافت" در شرق کشور نیز پایان تبلیغات "داعش" (دولت اسلامی) و بقیه تروریست ها نیست. ده ها رسانه دیگر، هزاران انسان تربیه شده برای تبلیغ

طالبان وداعشی ها، حضور فعال دارند.

قصر نشینان با اتخاذ سیاست آشکارا خیانت آمیز به مردم و آینده کشور، همچنان سرگرم توطئه چینی و تشویق تروریست ها هستند.

طالبان دوستی محمد اشرف غنی در مونشن

آقای محمد اشرف غنی، در "کنفرانس امنیتی مونشن" حقایق تلخ و حاضر در افغانستان را نگفت.

وی در پنجاه و دومین دور کنفرانس امنیتی مونشن، تاکید بیشتر را بر روی خطر "داعش" (دولت اسلامی) و القاعده نهاد. و پیهم درخواست کرد که با این گروه های تروریستی مبارزه شود. محمد اشرف که مانند بقیه موارد از ساده لوحی ظاهری ولی زیرکی و هوشیاری در کار طالبان دوستی خویش، بهره گرفت، با آنهم غافل بود که پیش از این درخواست او، دیگران با ساز و برگ وسیع برای سرکوب "داعش" روی آورده اند. این حکومت فاسد غیر وحدت ملی افغانستان است که انسان کشی گروه تروریستی طالبان را نه تنها پنهان می دارد، بلکه برای آوردن تروریست ها در قدرت جانفشانی دارد. جای ابراز تأسف بسیار بر موقف وی است. مردم کشوری که از نبود بی امنیتی و آن هم بیشتر ناشی از اعمال تروریستی طالبان رنج بسیار می برند، "رئیس جمهور" اش در کنفرانس امنیتی مونیخ، از آن عامل دهشت افکن و جاهل نام نمی برد.

گمانی نتوان داشت که هنگام سخنرانی محمد اشرف غنی، دیگران سخنرانی فردی را می شنیدند که چندی پیش دستگاه دولتی اش، با زهم به عنوان یکی از فاسد ترین های جهان شناخته شد. شهرتی که بدون پیوند با طالبان دوستی گرداننده چرخ مفساد و خیانت نیست.

جوانانی که در کشورهای اروپایی شکار تروریست ها می شوند،

باید مطلع شوند

چند روز پیش، یک تن از دوستان، گزارشی را فرستاد که فشرده اش چنین است:
عده یی از آن جوانان که از کشورهای اروپایی به سوی گروه "دولت اسلامی" رفته بودند، با مشاهده رفتار وحشیانه این گروه، فرار و بازگشت به سوی کشورهای اروپایی را در پیش گرفتند. در گزارش گفته شده است، که گروه "دولت اسلامی" ۱۰۰ تن از آنها را در سوریه دستگیر و اعدام کرده است.

رسانیدن این خبر به جوانانی که در کشورهای اروپایی و بقیه کشورها، شکار شبکه های تروریستی شده اند، ویا در معرض جلب و جذب قرار دارند، بسیار مهم است.
گزارشی را که باید جدی گرفت.

رفتن تعدادی جوانان از کشورهای اروپایی و همناوایی نزدیک و عملی آنها با گروه تروریستی "دولت اسلامی"، چنان زنگ خطر جدی است که در شنیدن صدای آن نباید اهمال ورزید. طبق گزارش منابع رسمی آلمان، تنها از این کشور ۵۵۰ تن به سوی سوریه و عراق شتافته اند. از آن جمله ۶۰ تن کشته شده اند که ۹ تن آنها در عملیات انتحاری به قتل رسیده اند. ۱۸۰ تن آنها دوباره به آلمان برگشته اند. (به نقل از روزنامه **Hamburer Abendblatt** . ۶-۷ دسمبر ۲۰۱۴) وزرای داخله کشورهای اروپایی هم تصمیم وهم امکانات آن را دارند که تدابیر جدی امنیتی اتخاذ نمایند. اما، آیا چنین خطری از جانب دیگر، حیات برخی جوانان هموطن ما و فضای خانواده های آنها را تهدید نمی کند؟

آیا به این پرسش ها توجه شده است، که:

کجاها، کدام منابع، وکی ها مسؤول پرورش و تأمین ارتباط این جوانان با گروه های تروریستی و گسیل آنها به عراق و سوریه می باشند؟ نقش خانواده ها در جلوگیری از چنین مصیبت چه خواهد بود؟

در گستره مبارزه علیه تروریسم و دهشت افگنی

عملیات تروریستی و دهشت افگانه در پاکستان و افغانستان، افزون بر پیامدهای تأثیر بار و سزاوار تقبیح، حاکی از ادامه ی سیاست های غلط حکومت های دوکشور در پیوند با تروریسم است. پاکستان در کنار برخی از کشورهای عربی و گروه تروریستی القاعده، طالبان افغانستان را که از افغانستان بودند، سازماندهی نمود و به کار گماشت. حکومت کرزی و رئیس جمهور بی کابینه ی محمد اشرف غنی، از ادای مبارزات ضد تروریستی علیه طالبان و گروه های مشابه، طفره رفته است. کشورهای غربی به تأمین امنیت بیشتر کشورهای خویش اندیشیدند، ضرباتی را بر القاعده وارد کردند و با سیاست غلط در قبال طالبان مشوق حکومت افغانستان شدند.

قلع و قمع لانه های تروریستی در دو کشور، مستلزم تجدید نظر بنیادین در سیاست های پیشینه است. باید طالبان و بقیه گروه های تروریستی با همین نام و به صورت رسمی و مشخص نام برده شوند. علیه آنها مبارزات جامع سیاسی، فرهنگی، نظامی در پیش گرفته شود. منابع تمویل امکانات مادی و نظامی آنها معرفی و قطع شود. حرکت های وسیع ضد تروریستی هماهنگ شوند. در غیر آن مردم هر دوکشور، شاهد تداوم رویداد های خونین و خونین تر خواهند بود. بسیار مهم است که همه بدانند که طالبان و گروه های هم نظر آنها، با نیازهای مادی و معنوی انسان های دو کشور نیز آشنایی نداشته پسمانده ضد مدنیت و انسان ستیز استند.

تقبیح ویژه تروریسم

دیریت که کارد جفاآمیز تروریسم، به میزان و گستره دردهای هموطنان ما می افزاید. انسان کشی را که تروریست های مصیبت آور در پیش گرفته اند، قوم و منطقه معینی در هدف آن ها نه نشسته است. در همه نقاط کشور درد دیده و زخمین ما، بذرخونین، جاهلانه و اندوه آور آن در حال رویش است؛ و در جای نیازمبری که مردم ما به ایجاد زمین حاصلخیز و باغستان ها دارند، تروریست ها هدف بنیاد ماتمسرا را دنبال می

نمایند. بنابراین چند آرزو را مطرح می‌نمائیم:

- در راستای پیشبرد و تداوم مبارزات ضد تروریستی به این موضوع توجه بیشتر وجدی تر شود.

- با آن که تعدادی از هموطنان قلم در دست، به جوانب پرمخاطره و یا تقبیح افکار و اعمال تروریستی پرداخته‌اند، و با آنکه تروریست‌ها هر روز اندوه می‌آفرینند؛ صمیمانه پیشنهاد می‌شود، که به تاریخ هژدهم (۱۸) دسامبر ۲۰۱۴- مطابق بیست و هفتم قوس (۲۷) ۱۳۹۳ خورشیدی، در نخستین هفته‌ی که از عمل دلخراش تروریستی در لیسه استقلال سپری می‌شود، برگه‌های فیس بوکی خویش را به گونه‌ی ویژه به جوانب مختلف این مصیبت اختصاص بدهید. انتشاراطلاعات از افرادی که قربانی تروریسم شده‌اند، پخش اطلاعات از حال و روز خانواده‌های آنها، تأمل پیرامون مواضع گوناگونی که در قبال این بلای عظیم و یا در موافقت با آن وجود دارد، پیشنهادها و تحلیل‌های در دست‌داشته، همچنان بازتابی را که این موضوعات در شعر شاعران و ادبای ما دارد؛ در این تقبیح ویژه سزاوار انتشار اند.

- به عنوان یک تن از خواننده‌گان بسا نیشته‌هایی که تا حال علیه تروریسم انتشار یافته‌اند، صمیمانه تمنا دارم که از کاربرد کلمات و جملات فحش آمیز خود داری شود. استعمال کلمات و جملات حامل باز فحش، دشنام دهنده و نکوهیده؛ تا این که مشت کوبنده بر چهره‌ی تروریسم حواله کند و داغی بر آن بنشانند، به سخن و به پیام و موضع‌گیری خود نویسنده آسیب می‌رساند. . .

کسانی که تروریست‌ها را کمک نمودند، محاکمه شوند

(در حاشیه مرگ جوان نامراد زبیر حاتمی)

واژه های اشکباری را که مرگ جانسوز زبیر حاتمی، می خواهد کنار هم بریزیم، از بافت سخنان شکیبایی طلبانه عادت وار به دست نمی آیند. تنها این نیست که مرگ او نا به هنگام است. مرگی که پیران مانند افتادن برگها، طی سالیان جنگ نظاره نمودند، نیز نیست. سالیانی که بیشتر پیران جوانان را گاهی بی سر و گاهی بی دست و پای در خاک سپردند و زمانی حتا توته گوشت و استخوان فرزند را را نیز ندیدند .

مرگ زبیر حاتمی نامراد، در ادامه مرگ زن و مرد و پیر و جوان و کودکانی روی داده است که مرگ آوران، پیام ها و راه و رسم انسان کشی آنها شناخته شده استند. درد انگیزی مرگ او در این هم است که مردم در حالی که خروش بر می آورند که کارد مصیبت انسان کشی طالبان تروریست، در گردن خلق خدای فرو می رود، اما، کزلی ها و اشرف غنی ها و جماعت های تا استخوان سیاه در جهالت و تعصب و تنگنظری؛ همکاری با آنها را زمینه تضمین داشتن قدرت و مایه مباحث پنداشته اند.

مرگ زبیر، زبیرهای پیشین و آنانی که در هر کنجای جامعه، روز و شب در معرض چنین مرگی قرار دارند؛ نخست از همه محاکمه حامد کزلی را مطالبه می کند. همچنان محکومیت متحدانه و مصممانه سیاست تروریست پرورانه همه آنانی را مطالبه می نماید، که اکنون بر اورنگ قدرت تکیه زده و با وجود مشاهده چنین وضع تأسف بار سعی در جهت تشریک مساعی با طالبان تروریست دارند

از اینرو هنگام یاد از آن جوان عزیز و نامراد، نباید به فرستادن واژه های مرسوم و مروج بسنده نمود. گروه طالبان تروریست و همفکران متعدد جهالت پسند آن سعی در جهت تحقق انسان کشی دارند. خطر را باید جدی تر گرفت.

"برادران - مخالفان سیاسی" بازهم در پکتیکا

اندوهی گسترده آفریدند

"شماری از کشته شدگان و مجروحان، کودک هستند."

عصر امروز (۲۳ نومبر ۲۰۱۴)، تروریست های وطنی، در اجتماعی از ولسوالی یحیی خیل ولایت پکتیکا بازهم جنایت آفریدند. در آنجا مسابقه والیبال جریان داشت و بیننده گان با علاقه آن را می دیدند. در نخستین خبری که در سرویس بخش فارسی بی.بی.سی، به گونه عاجل انتشار یافت، رقم کشته شده گان ۴۰ تن و زخمی ها بیش از ۸۰ تن یاد گردید. مسلم است که به تعداد زخمی هایی که جان خواهند داد، افزوده می شود. حدود یک ساعت پس از این خبر هم انتشار یافت که "شماری از کشته شدگان و مجروحان، کودک هستند."

خبر را که می شنویم، علاوه بر ابراز انزجار علیه تروریسم و تروریست ها، پرسش های فریاد آمیز و خروشنده سر برمی آورند که:

تا کی "برادران - مخالفان سیاسی" به وحشت و جنایت ادامه بدهند!؟

تا کی مردم ما شاهد حوادث و وقایع خونریزانه نازپرورده گان ارگ نشین، القاعده، پاکستان و حامیان آنها باشند؟.

تا کی با معامله گری، با علایق اجتماعی - قومی، از مبارزه با تروریست ها سر باز زد و تروریسم را رونق داد؟.

آنانی که خبرهای دل آزار و نفس گیر را همه روزه می شنوید، اما برای تدوین برنامه های جامع سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی علیه تروریسم در افغانستان نمی اندیشید و حاضر نمی شوید جنایات آنها را محکوم کنید، شرم تان باد! خون هایی که همه روزه می ریزند، بر دامن شما نیز لکه ننگ آن پایدار می ماند.

اما، دولتمردان افغانستان

وحشت تروریسم طالبان را

برادروار نگریسته اند

دو روز پیش (۱۸ نومبر ۲۰۱۴) برخی رسانه ها از قول مؤسسه امور اقتصاد و صلح که مقرر آن در

لندن است، گزارشی را پیرامون تروریسم در سال ۲۰۱۳ اطلاع دادند. نشریه آلمانی زبان "دی ولت"

Die Welt. 19.11.2014 فشرده بی از آن گزارش را چنین به نشر سپرده است:

در سال ۲۰۱۳ ده هزار حمله تروریستی انجام پذیرفته که ۴۴ درصد افزایش را در میزان به سال پیش (۲۰۱۲) نشان می دهد. در نتیجه ی حملات بالا ۱۸۰۰۰ انسان جان خویش را از دست داده اند.

بر بنیاد لستی که در آن از مناطق و رقم قربانیان تروریسم جهانی تذکر رفته است؛ ۶۶ درصد حملات از طرف ۴ نهاد تروریستی اسلامی عملی شده است، که عبارت اند از:

۱- دولت اسلامی عراق و شام " (داعش)

۲- بوکوحرام، در نایجریا

۳- گروه تروریستی القاعده،

۴- طالبان افغانستان و پاکستان

همین گزارش می افزاید که ۸۰ درصد حملات مرگ آور تروریستی در عراق، افغانستان، پاکستان، نایجریا و سوریه روی داده اند.

اما درد آوراین است که دولتمردان افغانستان، وحشت تروریسم طالبان را برادروار

نگریسته اند، درحالی که بقیه دولت ها خود را برای جنگ با تروریسم و چالش های ناشی از آن، بیش از پیش آماده می نمایند.

خطر تروریسم را جدی بگیریم

از چند سال به اینسو، وقتی یک عمل تروریستی، جان هموطنان ما را می ستاند، معمول شده است که برخی واکنش نشان می دهیم. عده یی از شاعران، نویسندگان، فعالان اجتماعی و مدنی . . . ، احساس آزار دیده یی خویش را ابراز می دارند. تروریست ها را به نکوهش می گیرند و برای عزیزان از دست رفته همدردی می نمایند. چه بسا هزاران تن دیگر که دست در قلم و راه در فیس بوک و تارنما ها و تلویزیون ها ندارند، نیز سخنان درد آمیز خویش را می گویند.

کلیت چنین واکنش ها را که در نظر آوریم، حاکی از فرهنگ مخالفت با عمل جاهلانه، انسانکشی و ددمنشی شرم آمیز تروریسمی است که در کشور ما روز تا روز دست فعالیت و درازتر یافته است. واکنشی که بسیار خوب است و سزاوار تحسین. اما نباید غافل شویم که چنین واکنش ها در میزان یا ضرورت مبارزه و داشتن موضع فعال علیه چنین خطر و ابعاد آن، نه تنها بسنده نیست، بلکه یک گام کوچک است. وهنگامی که به همنوایی های آشکار و نهان با تروریست ها در بین تعدادی از مردم و حکومتگران کشور خویش بیندیشیم، گسترش فعالیت های تروریست ها واندوه آفرینی های پیهم آنها را در نظر آوریم، یک نیاز جدی تر، یا اندیشیدن همه روزه و پرداختن به ابعاد چنین خطری، ما را به خود جلب می نماید.

ما به مبارزه متشکل، هماهنگ و گسترده ی فرهنگی، نیاز بسیار داریم.

آیا دشوار است که بیشتره چنین نیازی توجه نمائیم؟

مصیبت تروریسم، یکی از چندین خطر جدی است

مصیبت تروریسم، یکی از چندین خطر جدی است که مردم افغانستان را می آزارد. نتایجی را که این خطر تا اکنون برجای نهاده است، تنها با ریختن خون مردم معرفی نمی شود. ایجاد دهشت، وحشت و بی امنیت آفرینی آن نیز فضای روان سوز را برای مردم همراه داشته است. سیر رشد آن، به ابعاد نگرانی ها و جدی تلقی نمودن می افزاید. و هنگامی که تروریست های طالبی وهم باوران آنها، مورد الطاف گوناگون قرار می گیرند، هنگامی که آدم قدرت طلبی، به رهایی تروریست ها از زندان ها می کوشد و دفاع از آنها بیشتر ادامه می دهد، و رئیس جمهور کشور به نیاز جلوگیری از این خطر خیانت آشکار ورزیده است... جای دارد که زنان و مردان هم میهن ما، این خطر را برای حیات خویش و برای جوانان و کودکان خویش بسیار جدی بگیرند. اگر سعی شده است که از کارنامه های جهالت آمیز پیشینه ی آنها سخنی در میان نیاید، آدمکشی های همه روزه ی آنها را چگونه می توان نادیده گرفت و عادی تلقی نمود. آن سوی دیگر را نیز باید نگرست. "داعش" (دولت اسلامی عراق و شام، که در این اواخر نام "دولت اسلامی" را بر خود نهاده است) . وحشت آفرینی ضد انسانی را چنان به نمایش می گذارد که می توان در آینه ی آن، قامت سیاه و تبهکارانه ی طالب تروریست را دید. تروریستی که به زنان و دختران از اعماق جهالت، رفتار تبعیض آمیز و ضد انسانی دارد. مکاتب را می بندد، از نیاز های ابتدایی انسان های جامعه ی جنگ زده و محتاج مرهم برای زخم هایش به کلی بیگانه است. موسیقی را حرام می داند. به هر آن چه که نشانی از تمدن و پیشرفت دارد، کینه ورزی دارد. . . این هیولای وحشی را که مدعیان جهانی مبارزه با تروریسم نیز ناز و پرورش داده اند، باید جدی گرفت. اگر در کنار عوامل خارجی رشد دهنده ی "داعش" به زمینه های مساعد نیرو یابی آن توجه نمائیم، سیاست های غلط نور المالکی را می یابیم. همان سیاست های که زمینه های استفاده سؤ "داعش" را فراهم آورد. فراموش ما نشده است که جنگ های تنظیمی و فرسایش دهنده در کابل، برای تروریست های طالب - القاعده و حامی پاکستانی و عربی آنها، جاده را صاف نموده بود. اما در گونه ی بسیار درد انگیز وضعیت در افغانستان مخاطره آمیز تر از عراق است. در عراق نور المالکی به داعش دل نبسته بود. در حالی که

در افغانستان، کم نیستند، خائینی که در حاکمیت هستند و یا برای گرفتن آن مصمم شده اند، ولی همدلی های بسیاری با تروریست ها دارند. امریکا به ویژه پس از قتل یک تن از اتباع اش به دست گروه داعش، به فرستادن طیاره های نظامی بدون سرنشین پرداخت، اما با سیاست غلط خویش، برای کشورما سیاستمداران تروریست دوست و تروریست پرور فرستاده و از آنها حمایت نموده است. در مقطعی از تبارز یکی از بحران ها که برای امریکا احتمال درد سر آفرینی دارد، به گونه ی عاجل دوباروزیر خارجه اش را می فرستد، اما، تهدیدی را که تروریسم برای میلیون ها انسان رنجدیده ی کشورما در قبال دارد، به مردم ما حواله می کند.

این است که همواره باید از این خطر بگوئیم، آنرا جدی بگیریم و راه ها و ابعاد مبارزاتی علیه تروریسم را بیابیم و در پیش بگیریم.

به یاد آن کودک هلمندی و فرانسوی هایی که

در فاریاب کشته شدند

روز جمعه گذشته (۸ قوس ۱۳۹۲)، کودکی در اثر عملیات شناخته شده نیروهای ناتو در هلمند کشته شد. گمانی نتوان داشت که شنیدن این خبر، به رنج و تأثرکسانی افزود که از سالها به اینسو، چنین مرگ هایی را با تمام غم انگیزی اش، شاهد بوده اند. مگر نه این است که خبر از مرگ نا به هنگام انسان ها، به ویژه کودکان و جوانان، یکی از صدر نشسته گان خبرهای چند دهه پسین کشور ما بوده است؟

این که میزان واکنش چه اندازه بود، پاسخ روشن در دست نیست. اما می توان به بذر نشستن نفرت؛ خشم و انزجار در دل والدین آن کودک معصوم و دنیا نه دیده و خویشاوندان او پی برد. زیرا در گذشته نتایج عملیات مشابه، از چنان واکنش ها سخن گفته اند.

از واکنش سریع رئیس جمهور جناب حامد کرزی نیز شنیدیم. به زودی اطلاعیه داد و

آن را محکوم نمود. ولی به زودی آن خبر را پیوندی داد با انصراف خویش از امضاً "پیمان امنیتی" با امریکا

گویی مرگ آن گل ناشگفته، سخن دیگر در دهان جناب کرزی نهاد.

تردید در شفاف بودن واکنش جناب کرزی زمانی بیشتر فراز می آید که او هر نوع انسان کشی و اعمال جفا آمیز را به تقبیح نمی نشیند. این است که تصور استفاده سؤ و ابزاری او از چنین مرگ ها پذیرفته می شود.

شاید هنوز اشک در چشمان مادر آن کودک روان بود که آدمکشان در فاریاب چند تن از اعضای یک نهاد فرانسوی (غیر دولتی) را در فاریاب کشتند. و روز های پیش از ۸ قوس نیز خبرها حاکی از تلاش های تروریستی در برخی از مناطق کشور بود. اما جناب حامد کرزی در چنین موارد، یا خاموشی اختیار می کند و یا با واکنشی که دل "یار و برادر" نرنجد، چیزی می گوید و از کنار این خطر روبه گسترش در افغانستان و منطقه بازیگوشانه کنار می رود.

درست آن است که همه این اعمال را به سرزنش گرفت و محکوم نمود. و به محکومیت نیز بسنده نکرد، بلکه با ایجاد کمیسیون ها و سپردن وظایف مشخص به آنها در مسیر جلوگیری از رشد آنها رفت. امریکا از نیروهای هوایی بیشتر استفاده می کند. زیرا نمی خواهد بیشتر سینه افراد پیاده نظام اش، آماج آتش مخالفین قرار بگیرد. و نیروهای هوایی اش، چندان اعتنایی به اطمینان پیشین برای انجام عملیات ندارند. امریکا، شاید روزی بار و بستره چنین عملیات را ببندد. اما، وحشت آدم کشی آنانی را چه باید گفت که برای سهم گیری در قدرت دعوت می شوند، ولی تیغ بی رحم ایشان همه روزه سر می برد و رشد می یابند؟

سرهای بریده سخن گفتند!

چون شمع وجود ما، قربان شما گردید
روشنگر شمع ما، شاید که شما باشید.
(شادروان محمد اسماعیل بلخی)

پیکرهای با خون آغشته و سرهای نازنین بریده شده، دادخواهی هزاران تن قربانی تروریسم را نیز فریاد کردند. پذیرنده گان فریادهای آنها، جمعیت گسترده و خروشان که مقصرین و جاده صاف کن های انسانکشی را نیز به درستی نشانی نموده بودند، بابرداشتن گام های سنجیده، افق جدیدی را در حوزه مبارزه با قلدری، بی اعتنایی به مرگ انسانها و رشد تروریسم گشوده اند. حرکتی که پشتیبانی صدها هزار انسان دلسوز مردم میهن را همراه داشت. این حرکت و پاسخ به فریاد سرهایی که سزاوار بوسیدن بسیاراند، تأثیر چشمگیری در فرایند اوضاع کشور ما برجای می نهد. جلوه های متبارز آن را نگریم. تداوم حرکت، با نشانه گرفتن همزادان نکبت بار و شوم تروریسم مانند فساد پیشه گی های مافیایی دسته های اصلاح ناپذیر و تیکه دار قدرت، ره به سوی تحقق آرمان های انسانی می برد.

پیش گرفتن راه مستقل، گسست از راه رفتن در پشت ارگ نشینان، تن ندادن به فرهنگ مزدور منشانه، همسویی و هماهنگی اجزای جدا افتاده، برداشتن گام های تکمیلی، احترام مدنیت آمیز به دیگراندیش؛ ضامن اطمینان بخش نجات مردم عزیز و مظلومی می تواند باشد، که با خطرها و توطئه های بسیاری مواجه شده اند.

حرکت دادخواهانه

این گزارش فشرده را در پیوند با حرکت داد خواهانه امروز بخوانید:

"دولت بی کفایت، جنایت جنایت. غنی و عبدالله، استعفا استعفا"
"سکوت در برابر جنایت، جنایت است"

انبوهی از جمعیت، در زیر باران در حالی که پیکرهای هفت تن از قربانیان زایل را بر دوش داشتند، این شعارها را سر می دادند. این جمعیت حوالی ساعت ۷ صبح، در غرب کابل گرد هم آمدند و «داد خواهی ملی» را از این جا شروع نمودند، با پای پیاده و بردوش کشیدن پیکرهای گلوبریده ی قربانیان، به سوی ارگ در حرکت شدند.

شام روز گذشته، پیکرهای سر بریده ی دو خانم، یک دختر ۹ ساله، دو پسر و دو مرد دیگر، با اصرار مردم، برای داد خواهی، از ولایت غزنی به کابل منتقل شدند. مردم با بر افروختن شمع، تمام شب را در هوای سرد در کنار تابوت ها، صبح نمودند و برای ریختن در جاده ها آماده شدند.

مردان، پیکر دو مرد و دو پسر را بر دوش کشیدند، بانوان پیکرهای سر بریده ی دو زن و دختر ۹ ساله را بر شانه گرفتند و مسیر پیمودند. مردم دسته دسته در صف داد خواهان می پیوستند. دکانداران، دروازه ی دکان های خود را نگشودند، دانشجویان به دانشگاه نرفتند، کارمندان دولتی نیز در صف داد خواهان پیوستند. باران هم چنان می بارد اما مردم همه اراده ی قاطع دارند که «تبسم» بریده شده ی شکرپه ی ۹ ساله را در پیش ارگ برسانند. موجی از دادخواهی به سوی چوک دهمزنگ در حرکت می افتد. همه شعار داد خواهی امنیت و عدالت سر داده اند. برخی از وکیلان مجلس نمایندگان نیز پلاکارت های داد خواهی در دست می گیرند و در صف «داد خواهی ملی» می پیوندند.

دیری نمی باید که از شمال کابل نیز موج داد خواهی بلند می شود و به سوی ارگ در حرکت می افتد. موج خود جوش داد خواهی در میان مردم بلند شده است، از هر سو در

جمع افزوده می شود. همه بدون خستگی در زیر باران مسیر می پیمایند و شعار سر می دهند. جاده های کابل، از همه جا فریاد عدالت سر داده اند. در صف داد خواهان از تمامی اقشار اجتماعی، متعلق به اقوام گوناگون کشور دیده می شود. سر انجام، حوالی ظهر، داد خواهان خود را به دروازه ی ارگ می رسانند. دروازه ی ارگ بسته است، از ارگ صدایی شنیده نمی شود. تا هنوز دولت هیچ واکنشی را از خود در برابر فریادهای داد خواهان نشان نداده است.

در نزدیکی ارگ، صدای داد خواهان بلند تر می شود و جمعیت بی شماری گرد هم آمده اند. دشوار است که شمار این جمعیت عدالت خواه را حدس زد. قطع نامه از سوی معترضین صادر می شود اما ارگ هم چنان در خاموشی کامل به سر می برد و هیچ پاسخی در برابر داد خواهان ندارد. جمعیت معترض به دیوارهای ارگ هجوم میبرند که با شلیک محافظین ارگ مرعوب میشوند. ده تن از معترضین زخم بر میدارند. نمایندگان تظاهر کنندگان به داخل ارگ دعوت میشوند. مذاکرات جریان دارد. رئیس جمهور غنی با دست پاچگی در تلویزیون بیانیه میدهد اما تظاهر کنندگان بر خواسته های شان اصرار دارند و می گویند تا پاسخ قناعت بخش به دست نیاورند، متفرق نمی شوند.

دامن امیدواری را از دست ندهیم

هموطنان علاقمند سرنوشت میهن و مردم!

رویدادهای خونبار ناشی از فجایع جنایت آمیز تروریسم، که در چند سال پسین برای بخشی از مردم ما یأس انگیز بوده اند، با رویداد امروز، با واکنش گسترده یی که شاهد آن بودیم، حکایت از امیدوار بودن و نشانه های بارز غلبه بر یأس و ناامیدی دارد. این حرکت داد خواهانه از یک سو؛ و گریختن و مخفی شدن تیکه داران قدرت در ارگ از سوی دیگر، با وضوح تمام نشان داد که به این جبون ها و معامله گران نباید دل بست.

هموطنان، حکومت تروریست دوست کنونی که در گسترش مصیبت ها تقصیر بسیار بر گردن دارد، با بی حرمتی که ناشی از ظرفیت اش است، با قربانیان تروریسم و حرکت

مدنی ضد تروریستی رفتار نموده است. حضور این حکومت، تداوم سربریدن های بیشتری را در چشم انداز می گذارد. مصمم بودن علیه فجایع ضد انسانی تروریست های طالبی و "داعشی" و حامیان ارگ نشین آنها، سعی در جهت تداوم مقاومت، همبستگی و رفتارهای خرد آمیز و مدنی ضامن گشوده شدن راه امیدوار بخش برای رهایی از این اوضاع است.

طالبان رخشانه را سنگسار کردند

زیرا آموزش سنگسار کردن دیده اند.

حکومتگران و مدافعان علنی، منافق، پنهانی و شرمگین تروریست ها، جهل و خشونت را به نکوهش نگرفتند. به تقبیح عادات، افکار و اعمال و حشیانه نپرداختند. برخلاف راهی را در پیش گرفتند که جهل در کله ها و سنگ در دست ها بماند و جای بگیرد.

حالا مواجه هستیم با جهل و سنگ.

رخشانه های بسیاری را جهل و سنگ تهدید می کند.

هموطنان!

باید بسیار اندوهناک و چاره جوی بود، زیرا همه روزه مظلوم و ناتوان سنگسار می شود.

شکوه های اعتراض آمیز

ششم مارچ ۲۰۱۶

چهره هایی را در نظر آورید که در وقت داشتن قدرت، دست در چرخ فساد آور، مافیا زا، معتاد آفرین، جهل گستر، تبعیض آلود و تروریست پرور داشتند. در آن هنگام با خوشرویی و مشارکت با بقیه همکاران و گرداننده گان، ملوس و دروغگو بوده و زر اندوخته اند. وقتی نارضایتی مردم و فریاد معترضین و منتقدین، بلند شده است، با بی اعتنایی شرم آمیز، چشم و گوش بسته در کمال بی ننگی در سایه قدرت لمپده اند. اما همین که به دلیل

جنجال های درونی، از قدرت برکنار شده اند، و یا حکومت عوض شده است، در شاخی نشسته مانند بلبلک خوشخوان به نغمه سرایی پرداخته و از زشتی ها نالیده اند. و اگر باز هم دهن شان را شیرین کردند و مقامی دادند، لال و کر و کور شده اند.

میهن دردمند ما، طی بیش از یک و نیم دههٔ پسین رفتار و فرهنگ این چهره ها را بسیار آزموده است.

هموطنان راهجوی، جوانان چاره اندیش و دلسوز، دست اندرکاران ایجاد حرکت سالم و گسترده؛ به منظور داشتن اطمینان برای قدم هایی که برداشته شده و برداشته می شود، این فرهنگ و چهره ها را در نظر آورید. آنانی که در دور این گونه عناصر فرصت طلب و معامله گر جمع شوند، سزاوار اعتراض می باشند و به زودی پنجهٔ ندامت در دهن فرو می برند.

در اندوه قربانیان عمل تروریستی،

در اندوه قدسیه

جمالتی از خبرنگاران آژانس خبری پژواک را می آورم:

"دستان قدسیه به جای خینه با خون رنگ شد"

"... محمد انور پدر این محصل با سر وریش سفید؛ درحالیکه مامای قدسیه بازوهای او را محکم گرفته و اشک در چشمانش خشکیده بود؛ گفت: "ازای دولت چه خاطره خوش داریم که همراه تان مصاحبه کنم، دخترم رفت چه به درد میخورد مصاحبه..."

این پدر داغدیده علاوه کرد که هیچکس در فکر غریب نیست و در فکر چوکی و منصب هستند، آنها در موترهای زره میگردند و افراد غریب و بیچاره قربانی حملات انفجاری و انتحاری میشوند.

وی با سیمای نگران کننده، چهار طرفش را نگاه کرده گفت که میخواست که تمام اولادهايش تحصیل یافته شوند، تا به مملکت خدمت کنند؛ اما اینک مرگ دختر جوانش

کمرش را شکست.

مسیح الله ۱۸ ساله برادر قدسیه با چشمان سرخ شده و سراسیمه، در حالیکه بالای جنازه خواهرش زار زار میگریست، گفت که خواهرش دیروز ساعت ۱۰ کشته شد؛ اما جسدش را ساعت ۶ شام از شفاخانه وزیر اکبر خان یافتند.

وی شاکی بود که کسی برای انتقال جنازه، یک موتر نمیداد و آنها با استفاده از موتر تکسی، جنازه را به خانه انتقال دادند.

هدایت الله مامای قدسیه گفت: "یگانه گله ما از دولت همین است؛ در این راهی که وکلای پارلمان رفت و آمد دارند، باید چند نفر را موظف میساختند. . . ." (۱۷ نوامبر ۲۰۱۴)

علیه فرهنگ خشونت

۱۹ دسامبر ۲۰۱۴

شوهر جفاکار ستاره، بینی و لب او را برید.

وقتی این خبر را می شنویم؛ اندک زنان و دختران دیگری نیز به یاد مان می آیند که دستان بی رحم با کارد ستم، گوش و بینی ایشان را بریده است. گفتم اندک. زیرا پذیرفتنی نیست که ما از همه جفاها و خشونت های اعمال شده در خانواده ها و همه مناطق کشور، مطلع باشیم. این سخن را با تحکم می گویم. زیرا در خلال صحبت ها؛ هنگامی که از سخن، سخن روئیده است، بارها از خفه کردن ها، از مشت و لگد زدن ها، استفاده از بشقاب نان و یا گیلان چایی که بر روی زن زده شده است. . . گفته شده است. پس بسیار اند انانی که قربانی خشونت شده اند، اما، کسی از فریاد و فغان در گلو خفته آنها نشنیده است.

وقتی می بینیم که چنین مورد استثنایی نیست، بلکه در سرتاسر جامعه ما بیدادگری آن سایه دارد، راه جویی بیشتر و بهتر یا تأثیر گذار تر را ایجاب می کند.

این خشونت که مایه هایی از تربیه و پرورش مرد سالارانه وزن ستیزانه دارد، از پرورش

خشونت آمیز گسترده تری نیز تغذیه می کند، که دیربست کلیت فضای جامعه ما را متأثر نموده است. بنابراین کاهش و جلوگیری از آن به اتخاذ برنامه های آموزشی، حقوقی و امنیتی نیز نیاز دارد. دولت ملزم است که در چارچوب مبارزه عمومی با خشونت؛ قوانین مدنی را طرح و تدوین و رعایت کند. اما، هنگامی که دل در بند برادری و دوستی با محافلی باشد، که با فرهنگ بی احترامی به زن اخته شده اند، ناگفته پیدا است که به بازگشت خفقان زای پیشینه خدمت می شود. زیرا یکی از ابعاد زشتی های طالب، اعمال تبعیض علیه زنان است. و اگر طالب در قدرت نیست، دارندگان ذهنیت مشابه با او، امروز صدای نفرت انگیز تحقیر زن را کم بلند نکرده اند. در چنین اوضاع مسلم است که مرد پرورش یافته با فرهنگ تحقیر زن، دست و پای باز دارد که گوش و بینی، لب و گلوی زن را ببرد. و اگر کار به محکمه می کشد، چه بسا جناب قاضی چشمک رضایت آمیز نثار مرد خشونت کار نیز بکند.

از سوی دیگر، یکی از مراجع طرف توجه، مشخصاً در عرصه مبارزه با خشونت خانوادگی، نهادهای مدنی، فرهنگی و اجتماعی، و شخصیت هایی استند که راه و رفتار مدنیت آمیز را پذیرفته اند. ایجاد رشته های همکاری و هماهنگ نمودن فعالیت های قلمی و عملی میان آنها، به این امیدواری می افزاید که زنان کشور از زیر بار چنین فشار طاقت سوز رهایی بیابند. واکنش هایی که همیشه و از جمله پس از عمل ظالمانه شوهر ستاره، از طرف تعدادی از شعراء، نویسندگان و مدافعین حقوق زنان، تبارز یافت جای تحسین دارد. بازتاب موضوع در شعر بعضی عزیزان و برخی رسانه ها، همه حاکی از شکل گیری مؤثر تر مقاومت علیه عاداتی است که جامعه و زنان و دختران کشور را می آزارد.

رشد فرهنگ خشونت

کمیسیون حقوق بشر افغانستان به اطلاع رسانید که در شش ماه اول سال جاری، خشونت علیه زنان ۲۵ درصد نسبت به شش ماه سال پیش افزایش داشته است. شنیدن این خبر تأثرانگیز و نگران کننده است. به ویژه که چهره های دیگری از رشد خشونت را در جامعه خویش نیز می نگریم. خشونت انتحاری، درد سر جدی مردم ما و

منطقه شده است. ژرفای فاجعه بار رشد خشونت زمانی قابل درک خواهد بود که به نبود فرهنگ تحمل، و دیرینه گی عادت پناه بردن به خشونت و تفنگ برای حل مسائل جامعه نیز عطف نمایم.

اندکی از رفتارهای شکنجه آمیز

در پیوند با کودتای نام نهاد میوندوال

در خلال ورق گردانی ها و یا بررسی مسائل تاریخ کشور، به ویژه هنگامی که جلوه های متبارز مردم آزاری را باز می یابم، وقتی رنج انسان های زحمت دیده و اعمال آزاردهنده ها مشغولم نگه میدارند؛ بیش از هر آرزومندی، ابرازین نیاز در دلم جای می گیرد، که روی فرهنگ مردم آزاری و ساختارهای شکنجه گر انسان ها از جامعه ما گم شود.

آری، از رنجی که انسان دیده و می بیند، سخن می گوئیم. تأمل بر موضوع شکنجه از این منظر، انسان را فرا تر از هر ویژه گی دیگری در نظر می آورد.

عبدالرزاق خان قوماندان پیشین قوای هوایی افغانستان، در سال ۱۳۷۷ طی مصاحبه ویدیویی (که در اختیار نگارنده نیز است) با جناب داوود ملکیار، چنین گفت:

"شام بود که چند نفر با موتر جیب آمدند. سه تن پولیس که با صمد زهر یک جا بودند، به وسیله موتر جیب ما را به وزارت داخله بردند. . .

در تحقیق از من پرسیدند که میوندوال را می شناسی؟ گفتم طبعاً، صدراعظم مملکت را کی نشاخته؟

برخی از صاحب منصبان رانام گرفتند، که می شناسید؟ گفتم بلی. بعضی از ژاندارم ها را نام بردند، عده بی را نمی شناختم. نام مولوی (سیف الرحمان) را گرفتند. گفتم، این ها را من ندیده ام و نمی شناسم .

بعد آنها گفتند که شما می خواستید کودتا کنید. گفتم، کودتای چی؟

من گفتم، ما در هیچ گروهی و حزبی شامل نیستیم و نه کدام پروتوکولی به امضای رسانیده ایم. گروهی را که اینها (هیأت تحقیق) نام بردند، همه را در کودتا شامل می دانستند. من در جواب آنها گفتم، که اگر ما کودتا میگردیم، شما بگویید که به کدام ساعت و به کدام دقیقه. آنها حتی هیچگونه سندی نتوانستند به مقابل ما ارایه کنند. اگر آنها اقلایک سند هم میداشتند، یک تن از ما را زنده نمی گذاشتند.

حین تحقیق ما را با میوندوال شهید و خان محمد خان مرستیال شهید روبرو نساختند و ما آنها را ندیدیم.

گروه تحقیق دایم ما را لت و کوب می کردند و می گفتند، آن چی را بگویید که ما به شما دیکته می کنیم. ما می گفتیم، وقتی ما مرتکب عملی نشده باشیم چه چیز را می توانیم بگوییم؟

گفتند، بگو! در غیر آن ترا می گوئیم . بگو که می زنیمت!

من گفتم، اگر شما انسان هستید، با انسان طور انسان رفتار کنید. ما که هیچ کاری انجام نداده ایم و از هیچ چیز خبر نداریم و نمی فهمیم.

در همین وقت بود که هشت تن از هر پهلو به کوبیدن من توسط کوتک، توسط مشت، توسط لگد و با دنده های برقی و سیلی های محکم آغاز کردند . . .

گفتند، اگر می خواهی که نجات پیدا کنی، بگو که کودتا می کردیم.

دیدیم که بی آب شدیم. بی آبرو شدیم. گفتیم که بس است دیگر. زندگی ارزشی ندارد.

گفتیم بگویید هر چه می گوئید . . .

این شکنجه ها در طول تمام مدت تحقیق دوام داشت. به ما می گفتند که اگر می خواهید نجات بیابید، چیزی را که ما به شما می گوئیم بنویسید."

شادروان محمد آصف آهنگ

انسان عزیز و رنج آشنایی که با وضاحت سخن گفت، با نیک نامی زیست و رفت

بیا تا شام غم را چاره سازیم

گریبان شفق را پاره سازیم

(شادروان محمد آصف آهنگ، دفترچه ساقی نامه)

"در پنج سال و چند ماه زندان، ما حق نداشتیم ناخن های دست و پای خود را بگیریم. موی سر و روی ما آنقدر زیاد شده بود که در گرما از شدت عرق می پوسید و می ریخت. و جان ما چنان چرک و کثیف بود، مخصوصاً در گرما، که وقتی آنها با ناخن های دراز می خریدیم، خراش، خراش می شد. حق شستن را نداشتیم. تنها دست و روی خود را بخاطر وضو می شستیم و بس.

در زمستان ها کسی بخاطر گرم شدن اتاق ها به ما چیزی نمی داد و در گرما دروازه را باز نمی کردند. از کتاب و اخبار حتی از خواندن قرآن هم منع بودیم. . . " (م.آ.آهنگ. برخورد با زندانیان سیاسی - صدارت سردار محمد داؤد خان - متن قلمی)

عبدالخالق را این گونه کشتند

به روایت سراج الدین مامور زندان ارگ

«اجع به اعدام نفری قاتلین نادرشاه، وزارت عدلیه فیصله خود را صادر کرد و بدائرة قلعه امر اعدام آنها رسید. دیروز همراه یک تولی عسکر عبدالخالق را با دیگر نفری که حکم اعدام شان برآمده بود، بردیم.

از آنجا (وزارت عدلیه) قاضی ها و مفتی ها آمده امر اعدام را خوانده... در دهمزنگ از طرف قوماندان طره بازخان ترتیب گرفته شده و غرغره ها را ایستاده کرده بودند. به هزارها نفر از مردم جمع شده بودند. وقتی که ما رسیدیم نفری ("محکومین") را تسلیم قوماندان طره بازخان کردیم. جلادهای فخری بسیار بودند. اول پدر عبدالخالق، ماما و کاکای او را پیش چشم اش غرغره کردند. عبدالخالق هیچ به طرف شان ندید. هر قدر که همراه برچه او را زدند و گفتند که پدرت را تماشا کن! مامایت را ببین! اکاکایت را سیل کن! عبدالخالق هیچ نگفت و چشم خود را از زمین بالا نکرد.

بعد از آن محمود جان رفیق او را بدار کشیدند و گفتند که رفیقت را ببین! او را هم ندید. بالاخره بچه های غلام جیلانی خان و مولوی محمد ایوب مدیر مکتب و میر عبدالعزیز و میر مسجدی و میرزا محمد را به دار آویختند...

پاینده محمد خان (یک تن از زندانیان) پرسید که قاتل (عبدالخالق) را هم غرغره کردند؟ مامور گفت، نی بابا، چند نفر مثل سید شریف خان سرباور و چند نفر منصبداران سمت جنوبی همراه خود چاقو های تیز کمان دار آورده بودند. سید شریف خان انگشت دست راست او را که همراه آن فیر کرده بود، برید.

یکنفر چشم راست او را که همراه آن نشان گرفته بود، همراه چاقو از کاسه چشم اش بیرون کرد. یک نفر جاجی بینی او را همراه چاقو برید. یکنفر دیگر که او را نشناختم، یک چاق سیاه چهره بود که هر دو گوش او را بریدند.

خون مثل جوی از وجود او جاری شد و مثل یک گنجشک، جر جر می کرد. سپاهی های گارد شاهی با برچه های خود او را پاره پاره کردند و به شکل یک پارچه گوشت خون آلود در خون شور می خورد تا آخر کم کم جان داد...

پاینده محمد خان پرسید که مرده ها را چه کردند؟ مامور گفت: پیش از پیش جگر کنده بودند. مرده ها را سربه سر، در جرانداحتند...»

مناجات بابه گلزار در زندان ارگ

جهان زندان وزندانی برای ما کمتر شناخته شده است. جای افسوس است که هنوز هم با وجود تعداد بی شماری که از آن جهان دیده ها داشتیم و داریم، تصویر جامع سیمای زندان وزندانی درکشور ما ارائه نشده است. از این رو بسیار لازم است که همان حدودی از کتاب ها ویا نبشته های مختصرانتشار یافته از زندان دیده ها را بخوانیم ویا در پای صحبت های آنان بنشینیم. و ای کاش فلم و فلم هایی از جهان زندان دیده گان کشور ما تهیه شود. داستان های زندان دیده ها، جهان پنهان نگهداشته یی را آشکار می کنند که زورمندان زمان در پی انکار آن بوده اند. وقتی زندانی از دنیای خویش ویا از دنیای همزنجیر خویش صحبت می کند، اندک، اندک از حال و احوال آنان آگاهی می یابیم. در یادواره ی امروز گوشه یی از دنیای بابه گلزار مظلوم را می آوریم:

بابه گلزار (از مردم سنجد دره ی شمالی)، در زندان ارگ، تشناب و آفتابه های آب زندانیان را آماده می نمود در مقابل آن چیزیکی دریافت می کرد که نان بخورد و جاییش نیز در تشناب بود. هنگام فراغت، شب و روز به مناجات می پرداخت. در یکی از نیمه شب ها خداوند را مخاطب قرار داده و این سخنان را با او در میان نهاده بود:

" « خداوندا! تو دانای حال بنده گان خود می باشی و می دانی که گلزار بیچاره در گوشه گک خانه غریبی و بیچاره گی با عیال و اولاد خود مصروف غریبی و در حال نامرادی مشغول عبادت ذات پاک تو بود... شب و روز خود را به دهقانی و چوپانی گذرانیده، به عیال خود خوشحال و به دوظفل صغیر مشغول بود. خداوندا! تو دانا و بینا هستی که گلزار بیچاره از پنج رویه بالا را ندیده است. به جز یک کارد کند که به واسطه آن پیاز را پوست می کردم، دیگر اسلحه، تفنگ و تفنگچه را ندیده بودم. خداوندا! خودت دیدی که خانه گک غریبی مرا در دادند، زن بیچاره ام را در بدر ساختند، دو طفل صغیر و نادان به میدان و خودم در زندان. خداوندا! تو می دانی که از وقتی که در این گوشه زندان افتاده ام، از حال آنها هیچ خبر ندارم که چه شدند، مُردند و یا زنده هستند، گدائی می کنند ویا از گشنه گی هلاک شدند؟ خداونداً من آنها را به تو سپرده صبر می کنم.

یارب، تو مهربانی، وعده داده ای که برای بنده های مسلمان خود، حور و غلمان، و قصرها در جنت می دهی. عوض آن حور؛ عیالم و عوض غلمان؛ پسرکان ریزه و مقبولم و عوض باغ بهشت؛ گوشه باغچه خرابه و عوض قصر، خانه گک سوخته ام را به من عنایت کنی. یارب! ...»

از شنیدن مناجات بابه گلزار در آن وقت شب مو براندامم ایستاد و از سوز دل گریستم. . . با (بابه گلزار) در حین مذاکره بودیم، که یک نفر از محبوسین از دهلیز به طرف تشناب آمد و آوازه شرنگس زولانه اش در دهلیز پیچید. . . .
(شادروان عبدالصبور غفوری، سرنشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ارگ. زیر عنوان مناجات بابه گلزار)

دیدار شادروان سعدالدین بهأ و قوماندان طره بازخان

هنگامی که یک زندانی پس از سپری نمودن سالهای کم و یا بیش در زندان و دیدن گونه هایی از آزار، آزاد شده و پس از آن اتفاق افتاده که با آمرین زندان، با مستنطقین و یا شکنجه گران دیداری صورت بگیرد، دریافت واکنش های دو طرف بسیار دلچسب می شود. برای من که با تاریخچه ی زندانها، روزگار تعدادی از زندانیان و مستنطقین نیز مشغول بوده ام؛ این موضوع هم از جهات مختلف طرف علاقه ام قرار داشته است. نتیجه ی تشبث و دریافت خاطره های هموطنان زندان دیده در اکثر موارد این است که شکنجه گر، چنان رفتاری از خود نشان داده است که مار ژست مور می گیرد. این موضوع نبشته ی جداگانه و مفصلی را می طلبد. از این رو تهیه ی آن باشد برای فرصت مناسب از این قلم و یا از قلم هموطن دیگری. در اینجا از دیدار و واکنش کوتاه شادروان بهأ که ۱۸ سال عمر خویش را در زندان سپری نمود با قوماندان طره بازخان مشهور می آوریم:

"پس از سالها زندان روزی پدرم با دژخیم زندان قوماندان طره باز خان رویاروی شد. طره باز برایش گفت: «یادت هست که تو را در زندان شیرماهی می گفتند، از بس که لاغر اندام بودی!»

پدرم گفت: «بلی یادم هست، ولی یاد تو هم هست که چندین بار مرا سگ ماهی ها بلعیدند، اما باز هم از حلقوم شان زنده برون جهیدم.»^{**}

این کوتاه نگاری پیرامون شادروان بهأ را نیز با آوردن چند سخن دیگر از او به پایان می برم. شایان یادآوری است که یادواره هایی که در اینجا می آیند، برای تداوم آشنایی با شخصیت های یادشده مانند شادروان سرورجویا و دیگران در هیچ صورتی بسنده نیستند.

- "صاف و پوست کنده حرف بزنییم"

- چون در سلسله اسباب و موجبات تفرقه ملی، امتیازات قومی و نژادی بمرتبه اول عوامل ناکامی ما را فراهم و مساعی ما را در رسیدن به هدف عقیم میسازد، فلهاذا ما باید خود را ازین گونه لغزش های ملی پاک ساخته و از آن اعراض نماییم.^{**}

نکاتی از قلم شادروان سعدالدین بهأ

پیرامون ریاست بلدیة (شهرداری) کابل و رئیس آن

یکی از ویژه گی های جوامع عقب نگهداشته شده، سخن ناشنوی و اصلاح ناپذیری اداره چیان امور است. چنان است که هزاران مورد محتاج تغییر و تحول و اصلاح، با وجود گذر زمان تغییر نیافته برجای مانده اند و یا اندک تفاوتی دیده اند. نبشته هایی از شادروان بهأ را که ورق گردانی نمودم، به ویژه آنچه را که در باره ی ریاست بلدیة ی کابل (دوران حکومت شاه امان الله خان)، دیدم، بارها چنین تصویری برایم دست داد، که آن بزرگوار تصویری از وضعیت و چالش های زمانه ی کنونی را نیز در نظر ما مجسم می نماید. غفلت ها و بی مسؤولیتی هایی که به ویژه از شروع ریاست آقای کرزی به اینسو در شهر کابل و بقیه شهر ها به کار رفته اند، همه روزه انواع دشواری ها و تلفات انسانی را همراه دارد.

* (ثریا بهأ. رها درباد ص ۴۹)

** جریده ندای خلق پنجشنبه ۵ ثور ۱۳۳۰، Gefällt mir

فرازهایی از سخنان شادروان بهأ را که در پایان می آورم، حاکی از ارزش های تاریخی و گواهی حضور منتقدین در پیشینه ها نیز است:

"هر چند می خواهم که بعلت بعض موانع خودم را از جامعه کنار کشیده، آینده در اجتماعیات مداخلت نکرده... و کلاه خود را به اصطلاح نگاه دارم، ولی چون نیک مینگرم بعض تجاوزات بلکه چنان بی انصافی ومظالم قابل غیر تحملی را در پیشگاه مشاهداتم مجسم می بینم که اگر علاوه برآن خود داری کنم، گویا خودم هم در زمره و ردیف همان مملکت فروشان و... خواهم بود...."

- آبرو ها و خس پوشک هائیکه از طرف ریاست بلدیة در سال گذشته بگذرها حفر و تعمیر شده بود واز ناقص بودن آن عموم اهالی کابل فریاد می زدند و فغان بر آورده میگفتند که برای خدا این آبروها ناقص است. این مجرای آب نیست. فقط این دام و تلک هائیکه که ریاست بلدیة برای شکار کردن آدم وموتر وگادی- خس پوشک کرده ونهاده وهم مقصد رئیس صاحب بلدیة از رفاهیت ما اهالی نیست. کوچه های ما را صفایی کردن نمی خواهد... یک لحظه روی آرامی ورفاهیت را ندیده، ساعتی هم از تکلیف خرابی راه ها، هر روزه کندن کوچه ها وباز خراب و تعمیر شدن آن فارغ نیستیم.

- پول ما بیچاره ها که بنام صفائی تحویل خزانه بلدیة می شود بر باد رفته فدای تجربه ناقص رئیس صاحب بلدیة شده، صرف جیب اجاره دار ومهندس صاحب ومخصوص عیاشی فلانی خان وفلانی خان میگردد..."

- بلی پول میدهیم وعذاب دائمی برای خود میخریم.
- آیا عابرین جوالی های مندوی را گرایه نکرده به پشت آنها از آن کانال ها عبور نمی نمودند..."

- اگر انصاف را شهید نکرده وبرای معلوم ومعاينه نمودن اجراءات بلدیة یک هیئت عادلہ بطور تفتیش بکوچه ها سیاحت مختصری فرمایند، باز خواهند دانست که ریاست بلدیة بکدام اندازه ملت را کور کرده، بکدام پیمانہ اسباب تکلیف شان را فراهم آورده، متیقن خواهند شد که بواقعی پول دادن وعذاب دائمی خریدن!..."

(فشرده یی از صفحات دهم و یازدهم شماره چهل و پنجم جریده ی انیس. ۱۳۰۷)

خورشیدی/ ۱۹۲۸ع)

از شادروان سعدالدین خان بها می نویسم

اگر از پیشکسوتان اصلاح جوی امور، دارنده گان افکار روشنگرانه و استبداد ستیز و پیشینه هایی چنان کوشش ها، سخنی درمیان می آید، اگر سراغ پیشینه ی نشر شبنامه در افغانستان گرفته می شود؛ واگر از ادبیات طنز آمیز، منتقد تخلص های قومی، نژادی . . . اگر از نخستین محکمه مطبوعاتی آگاهی حاصل مان می شود؛ و سرانجام وقتی اطلاعات خویش را از سرنوشت غمبار و دلسوز جمعی از عزیزان جامعه ی ما می نویسیم؛ نام گرامی سعدالدین خان بها را صدر نشسته گان متبارز می یابیم. بنابراین طی چند یادواره از آن گرامی انسان می نویسم.

در یادواره ی یکشنبه چهارم نوامبر، پیرامون توقیف جریده ی انیس نوشتم، اکنون نبشته یی را به نشر می سپارم که از یک سو به آن یادواره چهره ی تکمیلی می بخشد و از سوی دیگر، پیشینه انتقاد ناپذیری مامورین اصلاح ناپذیر و مرتجع نشان می دهد.

" در شماره ۲۷ زیر عنوان پاسبان بیدار خواب، مقاله بقلم آقای سعدالدین خان وکیل ولایت کابل درج شده بود. اداره جریده مقاله مذکور را از حیث نوع یا باب موضوع ادبیات اعتبار داده قبول کرده است. بحکم تصادف چون نویسنده مقاله ساکن توپچی باغبان است، در استعمال استعاره های خود نام وقوع بعض دزدادی را در توپچی باغبان گرفته است. جناب مددخان که مامور پولیس همان سمت است این مقاله را موجب کسر اعتبار خود، یا معرفی از اهمال خود پنداشته بسلسله مراتب به محاکم عدلیه عارض گردید. اینجا از زمان شروع شدن شکایت آقای مددخان تا زمان رؤیت دعوی به محاکم عدلیه یک سلسله سؤ تفاهمات غیرمنتظر و غیر محتمل روی کار آمد که در نتیجه همان سؤ تفاهمات که تا حال کشف نشده است، اجراءات تشدد از قبیل مهر و لاک کردن اداره جریده یا بعض جریانات دیگر واقع شد که تا حال علت اصلی آنها معلوم نشد...

هیئت محکمه نظر به نوعیت قضیه اعلان داشت که صورت جریان دعوی تحریری باشد (والحق میتوان گفت) نظریه خوبی بود.

این ذواتیکه اعتراضات گذشته را نموده اند گویا از همان ذواتی بودند که تا حال این

روح و مطالب بانی این دور نهضت در آنها ندیده و هنوز طباع و خصال استبداد به دوره های سابق در کله هایشان جا دارد..." (ص ۸-۹ شماره ۳۰. مجلد دوم. انیس. جریده ملی آزاد مؤید و خادم نهضت. سال ۱۳۰۷ خورشیدی)

یادی از "سودا"

(خونین جگری که سیر گلستان ندید)

هنگامی که استفاده از نماد لاله و اوصاف آن را در بیشترین اشعار شادروان محمد ابراهیم صفا بازنگریستم، در موارد بسیار با داغ لاله و یا لاله ی داغدار و . . . برخوردیم. دریافت منظور او، انگیزه های روی آورد به لاله و تأمل بیشتر روی چنان نماد، مراجعه ی بیشتر به حیات او، اعضای خانواده، و اوضاع و احوال زمانه اش را مطرح نمود. نتیجه این بود که این لاله ی آزاده و داغدار است که با داغ ها و درد های صفای ی مرحوم آشنایی دارد.

بدون گمان می توان پذیرفت که یکی از داغ هایی که بر دل او جای گرفت، مرگ جانگداز برادرش محمد اسماعیل سودا بود.

سودا (زاده ی سال ۱۲۸۶ خورشیدی) در سال ۱۳۰۰ به منظور تحصیل بیشتر و بهتر به آلمان فرستاده شد. اما، به دلیل مصاب به مرض سل (توبرکلوز) به افغانستان برگشت. از آنجایی که طی دوسال، زبان آلمانی را فرا گرفته بود، در کابل در تعلیمگاه حربی به ترجمانی پرداخت. در سال ۱۳۱۱ زندانی شد. مدتی را در زندان ارگ و سپس تا وقت مرگ (۱۳۱۷) در زندان دهمزنگ با دشواری های طاقت سوز سپری نمود.

جسد او را خدیجه همسر جوان اش با کودکان خانواده ی محمد ناظر سفر، در قول آبچکان دفن نموده اند. زیرا کلانسالان همه زندانی بودند.

شادروان سودا انسان کوشا و با استعدادی بود. اعضای خانواده اش گفته اند، که دیوان

های شعرای کلاسیک زبان فارسی را به دقت مطالعه نموده بود و شعری سرود. جناب کلیم الله ناظر، اشعار او را زیر عنوان "بیاض سودا" به نشر سپرده است.
نمونه یی از اشعار او

امروز باز دیده گریانم آرزو ست
طبعی چو زلف یار پیریشانم آرزو ست
اخگر صفت ز سوز جگر خاک گشتنم
و آنگاه در رکاب تو جولانم آرزو ست
زخمی به سینه از دم تیغ تغافل
مرهم از آن تبسم پنهانم آرزو ست
شب‌نم بروی لاله بسی دلکش است از آن
عمریست عارضت عرق افشانم آرزو ست
بسیار تلخ کامی هجران کشیده‌ام
قند مکرر لب جانانم آرزو ست
آشفته سر چو سنبل و خونین جگر چو گل
"سودا" بخویش سیر گلستانم آرزو ست

یادی از شادروان محی الدین انیس

آنچه اسباب توقیف جریده ی انیس را فراهم کرد، مضمون فشرده یی بود از قلم سعدالدین خان وکیل (به گمان غالب که شادروان سعدالدین خان بها، باشد. او یکی از برجسته ترین چهره های سیاسی ترقیخواه کشور بود، که رنج های بسیاری را متحمل

گردید. نبشته های ما پیرامون او، درآینده به نشر می رسد. مضمون او چنین است:

"الهی! پروردگارا، خود میدانی که گذر توپچی باغ کابل را سارقین و قماربازان زیر بمباردمان خود گرفتند، ساکنین آن را مورد حمله تهاکن خود قرار داده از طرف روزها جمع آوری جنود و از طرف شبها امواج و اجناس غریبانه شان را جنان چپاول و تاراج می نمایند.

... الهی! اگر دیگران گناهکار بودند، خلیفه سلطان محمد خیاط چه گناه کرده بود که جمله مال و نقد و جنس و هستی بیچاره به تاراج رفت، هیچ گوشی به استماع فغان و ناله اش هم متأثر نشده، بلکه گلویش را نیز فشاردادند که به دیگر جاها اظهار نه نماید. این بیست و چهار شب است که خواب نکرده، تا به نزدیکی های طلوع شفق پاسبانی و نگهبانی خانه خود را می نمایم...

خدایا تا حال کشف این معما را هم کرده نتوانستم که قمار بازها چرا لباس سرخ در بردارند. آیا این لباس رسمی هنگام قمار بازی شان است؟

یک یک سوته هم به دست شان است. خدایا اگر بگویم که خود اینها مانند پولیس استند به آتش غضب مرانخواهی سوخت. باز که فکر میکنم مطلق در این موضوع حدسیاتم هدر و شب ام مضاعف می شود. زیرا پولیس مخصوص جلوگیری این امور و تشکیل قوه انضباط است...»

در نتیجه نشر این مضمون، مدد خان مامور پولیس توپچی باغ شکایت نموده و « انیس » به تاریخ ۲۴ حمل به ساعت ۱۱ قبل از ظهر (سال ۱۳۰۷ خورشیدی) به محکمه کشانیده شد . مامورین موظف دفتر جریده انیس را مهرولاک نمودند. این مصادره تقریباً سی ساعت دوام کرد. (از رساله ی جناب کریم روینا نقل شده است)

باز هم یادی از غلام محی الدین (انیس)

اگر ازبا سوادان جامعه، حتا در هر سطحی که هستند، پرسیده شود، که انیس را می شناسید؟ برای پاسخ دهی، در بیشترین موارد جریده ویا روزنامه ی انیس در نظر آنها

ظاهر خواهد شد. تعدادی هم خواهند گفت، که منظور شما محی الدین خان ناشر انیس است. و شاید هم فراتر از این گستره با نام او آشنایی توانند داشت.

زیرا، نام جریده و بعدتر روزنامه ی انیس در کشور ما بسیار شناخته شده است. به رغم هر نوع تغییراتی که در حکومت ها رونما شده، نام انیس همواره از مطبوعات به دور نبوده است. حتا در خارج کشور نیز نشریه یی با نام انیس انتشار یافت. دلیل اصلی تداوم نام انیس این است که با نیت آزادانه به عنوان نخستین نشریه ی مستقل، خصوصی و یا غیر دولتی شروع به نشرات نمود. شهرت محی الدین خان با صفت انیس نیز از همین نام جریده ی انیس ناشی شده است. زیرا پیشتر از آن از طرف خود او به عنوان تخلص در جایی نوشته نشده است. انسانی که مؤسس و ناشر آن جریده ی با شهرت نیک بود، ویژه گی هایی را در زنده گی خویش به نمایش نهاد، که در تاریخ سده ی پسین کشور ما بی مانند است. به موارد چند اشاره می نمائیم:

غلام محی الدین، دوران کودکی و بخشی از جوانی خویش را در مرصسپری نمود. پس از کسب استقلال، درحالی که تسلط و توان لازم برای خواندن و نوشتن به زبان فارسی را دارا نبود و بیشتر زبان عربی می دانست، به وطن برگشت و در هرات جای گرفت. با شادروان غلام سرورجویا آشنا شد. در پی فراگیری بیشتر زبان فارسی همت گماشت. از گرفتن وظایف دولتی انصراف جست و بیشتر خود را به امور روشنگری نسل جوان و مامورین حکومتی معطوف کرد. (۱) برای این منظور نخست کتاب "ندای طلبه معارف" (۲) را در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در هرات به نشر سپرد، سپس راهی کابل شد. مطبعه ی ساده یی را پی افگند و جریده ی انیس را انتشار داد (۱۵ ثور ۱۳۰۶ خورشیدی)

محتویات جریده ی انیس حاکی از موضع اصلاح طلبانه و نقادانه است. موضع انتقادی اش از طرف اصلاح ناپذیرانی که دستگاه امانی را به فسادگستری بیشتر رهنمون می شدند، تحمل نمی شد و جریده را به تعطیل می کشانیدند. باری محمد ولیخان کفیل سلطنت بود که به یاری او شتافت و جریده ی مظلوم را از عذاب توقیف رها نمود. (۳)

با پیروزی شورش های مخالف نظام امانی چندی در کابل بماند و کوتاه مدتی مدیریت جریده حبیب الاسلام را عهده دار بود. از کابل فرار کرد و روی به سوی جبهه یی برد که

محمد نادرخان، با هزار رمز و راز در رأس آن قرار داشت. به کابل برگشت و کتاب "بحران و نجات" را نوشت. در این کتاب در چارچوب محدودیت های استبدادی، توفیق یافت که برخی برداشت های بحران شناسانه ی خویش را از عوامل بحران و شورش های زمانه ی امانی بنویسد. اما، آنگونه که حکام تازه نفس آرزو داشتند، به فحش و ناسزا گویی هایی که بقیه فرصت طلبان روی آورده بودند، متوسل نشد. و درحالی که سخت بیمار بود و از مرض سل رنج می برد، مسؤولیت انتشار انیس را شادروان جویا به عهده گرفت. محی الدین خان مانند بسیاری از نخبه گان و چیز فهم های جامعه به زندان سپرده شد. در زندان دهمزنگ کابل در نیمه شبی از سال ۱۳۱۷ خورشیدی، درحالی که سر بر زانو های شادروان صالح پروتا نهاده بود، جان بخشید. مطابق قولی "انیس را نیمه شب با دو تن دیگر در حضیره، پردیسی ها (مسافران) عقب زندان و حشتناک دهمزنگ دفن کردند..."

پسرش (فرید) گفته است: "... مادرم می گفت، روزی به خاطر دیدن پدرم، مرا با خود به زندان برده بود، ولی کوتوال ها نگذاشتند که من و مادرم، پدرم را ببینیم. آنها حتی حاضر نشدند قبر پدرم را نشان بدهند. فقط همین قدر کردند که سه قبر را برای ما نشان دادند و گفتند یکی از همین هاست."

توضیحات و رویکردها

- ۱- این موضوع را پس از مطالعه کتاب "ندای طلبه معارف" به وضاحت می توان یافت.
- ۲- کتاب "ندای طلبه معارف" در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در هرات به نشر رسید. یادآوری های امتنان آمیزی که محی الدین خان دربرگهای نخستین کتاب از شجاع الدوله خان غوربندی و امداد او آورده، حاکی از موافقت شجاع الدوله غوربندی با محتوی کتاب است. شجاع الدوله در آن وقت "رئیس هیأت تنظیمه ی هرات و وزیر عمومیه امنیت" بود. اینجانب چند سال پیش کتاب نامبرده را برای چاپ دوم آماده نمودم که در انتظار چاپ و نشر به سر می برد.
- ۳- انیس به تاریخ ۲۴ حمل به ساعت ۱۱ (۱۳۰۷) قبل از ظهر به محکمه کشانیده شد. مامورین موظف دفتر جریده انیس را مهر و لاک نمودند. این مصادره تقریباً سی ساعت دوام کرد. اما به دستور محمد ولیخان کفیل سلطنت آزاد شد. مراجعه شود به رساله "محی الدین انیس" نوشته جناب کریم روینا، چاپ سال ۱۳۶۷ کابل، مراجعه شود.

انیس و دشواری نوشتن

«ادبیات بالشی پر قو و گردش در مهتاب نیست»

به نظر نگارنده، نخستین شخصی که در کشور ما به گونه‌ی جامع، برای پی افگندن نظام مبتنی بر دموکراسی به روشنگری و تدریس پرداخته، شادروان انیس است.

از روی فهرست عناوین و موضوعاتی که انیس در کتاب "ندای طلبه معارف" به آنها تمرکز کرده است، برمی آید که او بیش از هرکسی، به ضرورت روشنگری و آشناسازی قشری که باید وظایف ساختمان یک نظام قانونمند را به دست می گرفتند، آگاه بود. باور انیس که از ضرورت رویکرد به نظام قانونمند ناشی می شد، قانون و ابعاد آن را معرفی می کند. در همین راستا از نیازهایی چون بهره مندی از مجلس شورا، وکلا و انتخابات؛ سخن های توضیحی و بسیار مورد نیاز جامعه را می آورد. آن همه معلومات ارشادی را همزمان با تأکید بر گسست از بدنه نهادهای استبدادی یا آنچه خود با عنوان حکومت دستوری آورده است، برای پرورش و آگاه سازی دست اندرکاران آن روز و نسل جوان نوشت.

آنچه از قلم وی در بقیه اجزا در زمینه‌ی بالا تراویده است، در تاریخ کشور ما بی همتا و منحصر به فرد است. او در باره آزادی قلم، فضیلت انتقاد، سواد آموزی، حقوق ملت، آزادی فردی، منورکردن مردم و... سخن ها دارد. می شود گفت که انیس در واقع کسی است که صدای دانش آموخته ترقی جو و نوآور را به ویژه برای آماده شدن جامعه به پذیرش و فراگیری فرهنگی که برای انتخابات حیثیت آب حیاتی را دارا بود، نمایندگی نمود. اگر آن کوشش انیس را با توجه به مقیاس های زمان و نیازهای تاریخی و فرهنگی جامعه‌ی وقت در نظر بگیریم، برای کشور ما کاری نموده که در حد ژان ژاک روسو، مونتسکیو و شخصی در ایران با اسم میرزا یوسف خان تبریزی انجام داده اند.

به سرنوشت و مرگ غمبار او و بقیه غنیمت های عزیز و قلم در دست جامعه که اندیشیده ام، این سخنان نزار قبانی، یک تن از فرهنگیان برجسته عرب، بیان حال آمده و بر دل نشست است :

« چون هر چیز شکسته یی همواره از خود با فریاد و سر و صدا دفاع میکند. نوشتن،

بنخصوص درکشورهای عقبمانده، که زیر لحاف خرافات و رسوم قدیم می خوابند، جنگ واقعی و تن به تن است. میان پتک شکننده و شئی درهم شکسته. از خونی که بر چهره و جامه ام جاری است، دریافتم که ادبیات بالشی پر قو و گردش در مهتاب نیست. دانستم که ادبیات گلی نیست که بر سینه ی جامعه مان بزنیم. بلکه صلیبی از دشواری هاست که آن را بر دوش میکشیم»

به یاد استاد قسیم اخگر

رفتن به عیادت استاد قسیم اخگر همراه بود با دنیایی از احساس احترام. احترام به زحمات مطالعاتی، پشت کار، روشنگری ها، نه گفتن ها... احترام به شخصیتی که تمرین «ریختن آب بر دستان بزرگان» را در پیش نگرفت. راه اش را با تعهد و وفاداری به قلم و آزادی در پیش گرفت. هنگام دیدار با او و پس از خدا حافظی، سنگینی اندوهی را احساس می نمودم که بر دلم نشسته بود.

یاد آنانی را نیز نکو می دارم که همواره به دیدارش می روند، و مرا نیز همراهی کردند طلب اعاده صحت استاد قسیم اخگر در سینه ام لانه نموده است...



هنگام عیادت استاد قسیم اخگر همراه با شاعر و نویسنده ارجمند جناب پرتو نادری

شعری که سرچشمه ی آگاهی از ستم ها است

هنگامی که دربرگهای ادبیات پیشینه ی کشور خویش می نگریم، در بسا موارد چهره و فریاد مظلومانه یی را می بینیم و می شنویم که روی به سوی ما دارد. شعر عزیز و آمیخته با ناخشنودی های اجتماعی را می نگریم که سده ها است بار چنان فریاد ها و پیام ها را بر دوش کشیده است...

شعری از طرف مرحوم محمود طرزی با عنوان شعر هزاره گی در سراج الاخبار به نشر رسیده که از شاعر آن نامی نیست. منظور طرزی، نشان دادن ویژه گی های محلی و حسیات مختلف در مناطق مختلف است. از راه این شعر، با سیمای رنج آمیز مردم خویش بیشتر آشنا می شویم. تصویری را که این شعر در ظاهر ساده از وضعیت مردم و عمال حکومت ارائه نموده، از طرف بقیه منابع تاریخی تأیید می شود. از آن رو است که با حمل چنان درون مایه غنامند، سرچشمه ی آگاهی تاریخی ما نیز است. بازتاب فشارهای طاقت سوز ناشی از مالیه ستانی ها و رفتارهای ناروا و ظلم آمیز با مردم هزاره ی کشور، در این شعر، در واقع شرح مفصل دردها و ناخشنودی های گسترده تر می باشد. از خلال روایت شعر بر می آید که به احتمال بسیار مربوط به زمانه ی امارت امیر عبدالرحمان خان و یا فرزندش امیر حبیب الله خان است.

لطف نموده این شعر را بخوانید:
ای خدا سینه موقاروق شده، دق دق موکنه
ناظر از ما طلب مال بناحق موکنه
موصلاش ز سر قار و غضب آمده بود
غر زده، فش زده و اوقره را ابلق موکنه
مو گومش: روغون صاف و جو و گندم ندوریم
موگه غلغل تو نکو، بوزک تو بق بق موکنه.*

*مقالات محمود طرزی. ص ۷۴۱. کابل. انتشارات بیهقی. ۱۳۵۵ خورشیدی. تهیه کننده جناب روان

ستم مضاعف بر زن

از میان خبرهای امروز (۲۳ اکتبر ۲۰۱۴)، که گونه یی واکنش های آنی مرا همراه داشت، چند خبر را با تبصره های فشرده خدمت شما می نویسم:

- چند زن در عربستان سعودی به اتهام همکاری با القاعده محکوم وزندانی شدند.

دولتی را که در پرورش و حمایت نهاد های تروریستی نقش فعال داشته و دارد، چه باید گفت؟

- مقامات دولتی جمهوری اسلامی ایران، گفتند که اسیدپاشی روزهای پیش بالای دختران دراصفهان، انگیزه های شخصی داشته و با مخالفت و تصامیم آمرین "نهی از منکر" ارتباطی ندارد.

در حالی که اسید پاش ها، بابرنامه ی از پیش تعیین شده و دارنده وجوه مشترک، دخترانی را نشانه گرفته اند، که پیشتر با انگیزه های زن ستیزانه و متحجر، تهدید نیز نموده بودند.

- گروه تروریستی بو کوحرام، که هم اندیشی های بسیار و نزدیک با القاعده، طالبان و "دولت اسلامی" (داعش) و چند گروه جاهل دیگر دارد، در ادامه اختطاف دوصد دختر دانش آموز، بازهم دختران و زنان دوزوستا را ربود.

وقتی همه را درمجموع در نظر آوریم، این بارستم مضاعف بر زن یا انسانی که در بسا جوامع در معرض آسیب پذیری بیشتر قرار دارد، واکنش بیشتر انسانی و دادخواهانه را ایجاب می کند

کاتب بزرگوار انسان چند بُعدی بود

بیشترین آشنایی ها با کاتب فیض محمد ارجمند این است که او مؤرخ بود. در حالی که او در گستره ی وسیعتر و امور دیگری نیز صاحب صلاحیت بود.

نکته ی جالب در حیات کاتب در زمان پادشاهی امیر امان الله خان این است که او همچنان کاتب بماند. در آن زمانه یی که افغانستان با قحط الرجال بیشتر مواجه بود، درواضعی که اشخاصی در سطح کاتب کم بود و مردمان دارنده ی اندک سوادى را تا مقام وزارت یا سفارت فراز می آوردند؛ ویا به بقیه وظایف و مقام های دولتی می گماردند، اما کاتب همچنان کاتب بود.

و چگونه کاتب؟

جان سخن درین نکته نهفته است که شاه و بقیه دولتمردان، کاتب را برای مشوره روی مسایل مهم فرا می خواندند و در وزارت خارجه ویا امور عدلیه نیز از او مشوره می گرفتند.

این نمونه ها را ببینیم:

- " نامه مؤرخ پنج دلو ۱۲۹۸ نظارت خارجه بیانگر این است، که کاتب با هیأتی به غرض اجرای مسایلی به هزاره جات رفته و باید راپور اجراءات خود را به حضور امان الله خان تقدیم نماید.

- در نامه مورخ ۱۳ دلو ۱۲۹۸ به امضای محمود طرزی از کاتب تقاضا شد که به روز پانزدهم دلو جهت مذاکره بعضی از مسایل به نظارت خارجه حاضر شود.

- در نامه مورخ پانزدهم قوس ۱۲۹۹ به امضای محمد سرور یاور اعلیحضرت امان الله خان از کاتب خواسته شده است که در گلخانه ارگ حضور یابد که از او ویک نفر معلم در باب مساله کتیز استفسار به عمل آید." (۱)

در واقع می نگریم که صلاحیت های سیاسی، معنوی و دانشی او در سطحی بود که میبایست به صورت رسمی مقام مشاوریت شاه و چند وزیر را می داشت.

هنگام دریافت چرایی موضوع، این نتیجه نیز حاصل مان می شود که تعصب و زیر پا نهادن اصل استعداد سالاری با وضاحت تمام پیشینه گی دارد.

(۱)- حسین نایل. یادنامه کاتب. مجموعه مقالات ص ۲۳. مرحوم نایل متن نامه ها را دیده و منبع آنرا آرشیف ملی نشان داده است.

چند سخن دیگر

پیرامون موضوع مؤرخ ارجمند کاتب فیض محمد

نخست مخالفت و مقاومت خردمندان در برابر تصمیم غلط حکومت مبنی بر برداشتن نام کاتب فیض محمد مؤرخ نستوه و اندیشمند را از جاده بی که با نام گرامی او یاد می شود، می ستایم. مقاومتی که به زودی به ثمر نشست. اما همانگونه که در مباحثات میان هموطنان ما بیشتر رایج است، هر سخن، سخنان بی شمار دیگری را می آفریند. سخنانی که در بسا موارد از اصل موضوع فاصله می گیرند. و در برخی موارد چنان با تشنج در هم می آمیزند که خواننده گان بسیاری را نیز می آزارند.

- به نظر من موضوع حذف جفا آمیز نام آن مؤرخ ارجمند، افزون بر دریافت چرایی چنان تصمیم، در پرسش و بحثی را بازهم می گشاید که معیارها برای گزینش نام ها در چنین موارد کدام ها اند؟ تاکی معیارهای ذوقی و سلیقه یی و دارنده ی بارهای اجتماعی و سیاسی را نظاره نمود؟ مسلم است که دنبال نمودن این بحث نیز شکیبایی در تبادل نظر و رعایت سطح خردمندان را ایجاب می کند.

در حاشیه ی موضوع، پرسش هایی نیز از طرف چند هموطن عنوانی اینجانب مطرح شد که خدمت ایشان فشرده می نویسم:

- در چاپ نخست جلد اول و دوم سراج التواریخ (سال ۱۳۳۱ هـ ق)، از طرف امیر حبیب الله خان، اسم کاتب گرامی چنین تذکر رفته است: " فیض محمد کاتب بن سعید محمد مغول معروف بهزاره محمد خواجه . . . ". در چاپ های بعدی، برخی از ناشران هنگام وضاحت دادن نام مؤلف، پسوند هزاره را مشخص تر نمودند. و اگر چاپ جلد سوم از طرف انتشارات امیری آن پسوند را نداشت، سب ساز ابراز نارضایتی و روی آورد به بحث علنی واز جمله در رادیو فرانسه بخش فارسی شد. موضع اینجانب این بود که هر آنچه خود کاتب در نسخه اصلی نوشته است، رعایت شود. همچنان باید درک نمود که او مؤرخ بزرگ و پرکاری است که بسیار فراتر در نظر می آید. بزرگی یی که از هویت قومی او اندکی هم نمی کاهد.

از سوی دیگر نمی توان فراموش نمود که پیش از آن تحریف و اشتباهی که در معرفی کاتب به کار رفته بود، همچنان تبارز دیگر گونه شعور قومی در کشور، چنان پسوند قومی را مطالبه می نمود. تحریف، اشتباه و بی انصافی را بنگریم:

مرحوم محمد حیدر ژوبل چنین مینویسد: "... نگارش سراج التواریخ به فرمان وتشویق وتصحیح امیر حبیب الله خان شهید بوسیله میرزا فیض محمد- غوری" (چرا غوری؟)

وبی انصافی وقتی چهره می نماید که می نگریم آثار کاتب از انظار پنهان و در واقع در معرض سانسور بود، اما آن را چنین معرفی می کند: "... جلد چهارم که مشتمل بر تاریخ دوره سلطنت خود امیر موصوف بود، چون میرزافیض محمد مایوس شد نگاشته نیامد. این سه جلد از نظر اسلوب نگارش تاریخ دارای نقایصی است..." معلوم است که نوشتن جفا آمیز همین است. زیرا کاتب نه مایوس شده بود و نه ژوبل می گوید که کجایش نقایص دارد.

- کاتب بدون تردید از نظر قومی ومذهبی شناخته شده است. اما دیدار با او در هنگامی که آثار وارزش او همچنان در معرض جفا وستم قرار می گیرند، تنها به قوم ومذهب هزاره وشیععه نباید محدود بماند. اینجا با دفاع از حق وحقانیت ومخالفت با خود رایى های سستی وبی بندوبارانه یی مواجه هستیم که همه مدافعین حق وعدالت را به دفاع از او می طلبد. خود رایى های ستم آمیزی که بسا چهره ها وکسان دیگر را نیز آماج حمله قرار می دهد. من در این صفحه نمی خواهم همه سخنان پیرامون او رابیاورم. دو سال ونیم پیش نوشته ی مفصلی را انتشار دادم زیر عنوان " آب در کوزه وما تشنه لبان می گردیم - بارجفاهای دیرینه برملا فیض محمد کاتب و فراورده های قلمی او را برداریم." خواننده گان علاقمند را به مطالعه ی آن نبشته در وبلاگ دمی با تاریخ دعوت می نمایم. (این نوشاه درکتاب سنگ هم دلی دارد، نیز انتشار یافته است.)

بازهم جفای دیگر در حق کاتب بزرگوار فیض محمد

وقتی خبر تغییر نام جاده بی را شنیدم که نام مؤرخ ارجمند، فیض محمد را داشت، به زودی باورم نشد. هرچند در جامعه، آن جفا ورزی و تبارز جفا های دیگر، خاستگاه خود را دارد و می تواند پذیرفته آید. پس از اطمینان از آن تصمیم و عمل ناشی از بی اعتنایی به فرهنگ ارزش گزاری ها، بار دیگر جفاها بی در نظرم آمد که در حق آن عزیز و آثارش چندین دهه اعمال شد.

عمل ضد فرهنگی کنونی، به کاتب بزرگوار و فرآورده های او آسیبی نمی رساند، بلکه توجه بیشتر به او و مظلومی را معرفی میکند، که او دید و آثارش چندین دهه دیده اند. او حق بسیاری دارد. نه تنها لازم است که آن جاده دوباره با نام کاتب یاد شود، بلکه مراکز علمی و فرهنگی دیگر نیز در کابل و ولایات، باید با نام پاک و زحمت آمیز او یاد شوند.

یادی از جسارت شادروان رحیم وردی خان

تا آنجایی که اوضاع و احوال زندانها و زندانیان، به ویژه زندانیان سیاسی طرف توجه قرار گرفته است، حکام انسان آزار که خود جبون و ترسو نیز بوده اند، فضای مختنق، شکنجه آمیز و ترس آور را در زندانها آفریده اند، تا زندانیان را "خُرد و خمیر" نمایند. یکی از ابزار تحقق چنان نیاز مستبدانه و جاهلانه، در تحقیر ناگسست کرامت انسانی زندانی و اعمال گونه های آزار و شکنجه از طرف عمال زندانها، چهره نموده است.

در بسا موارد وقتی زندانی در معرض فشار طاقت سوز و تحقیر و توهین قرار گرفته است، مهر سکوت بر لب نهاد حرفی زده است، که مبادا به دشواری های او افزوده شود. کسانی گریسته اند. کسانی، اندک چون و چرایی گفته اند. آری، پرنده ی اسیری را که در قفس از چهار سوی بیازارند، چه تواند کرد؟ هرگاه برگهایی از زندانها و روزگار زندانیان سیاسی کشورما، در مجلد مستقلی فراهم آید، تمامی مظاهر اوصاف یاد شده را مستند تر و جامع تر توانیم یافت. اما افرادی هم بوده اند، که در اشکال مختلف مخالفت و مقاومت خویش را ابراز کرده اند. در راستای دریافت چنین چهره ها، شخصیت جسور و مظلومی

را داریم که رحیم وردی خان نام داشت. وقتی مکتب حبیبیه را در زمان شاه امان الله خان به پایان رسانید، به منظور تحصیل در رشته ی تیلگراف به هند بریتانیه یی اعزام شد. پس از برگشت به وطن، به کار پرداخت. در زمان حکومت محمد نادرشاه او نیز زندانی شد.

آن چه را در پایان می آوریم حکایتی از رفتار او با یک تن از آمرین زندان است:

سیدکمال مدیر ظالم زندان دهمزنگ که از یاران معتمد سردار محمد هاشم خان صدراعظم بود و در انگلستان تحصیل نموده بود، به وظیفه دیگری گماشته شد. قصد خدا حافظی و معرفی مدیر جدید را با زندانیان سیاسی نمود. پس زندانیان را از اطاق ها خارج و در صفی قرار دادند. سید کمال به سوی زندانیان سیاسی رفته با هریک دست می داد. مسلم است که نیاز طلب دعای خیر را نیز داشت! هنگامی که نزدیک رحیم وردی خان رسید، گفت:

رحیم وردی خان، به امان خدا!

رحیم وردی خان در جواب اظهار داشت:

برو به خداوند قهار و جبار می سپارم!

سید کمال خان بار دیگر پرسید:

چرا به خداوند کریم و رحیم مرا نمی سپاری؟

رحیم وردی خان گفت:

نه، هرگز! ترا به خداوند قهار و جبار می سپارم، تا داد مرا قهراً و جبراً از تو بستانند. (*)

شایان یادآوری است که در زندان همواره با ظلم آمرین به مخالف می پرداخت که در نتیجه متحمل کارهای شاق و شکنجه می شد.

- (*) خالد صدیق چرخ، برگی چند... جلد اول. صص ۴۸۴-۴۸۶.

چند سطری از نامه ی فرزند ایشان جناب انجنیرمحمد کریم وردی عنوانی نگارنده:

"... پدرم بعد از ۱۸ سال حبس، از زندان رها و به ولایت قندهار تبعید گردید. هنگام تبعید در قندهار هر روز صبح و شام به ضبط احوالات قندهار حاضری می داد. ۱۸ سال از

جوانی خود را در دهمزنگ سپری کرد و باقیمانده عمر خویش را در تنگدستی و بیکاری. گاهی به حیث معلم کار می کرد و گاهی به حیث ترجمان زبان انگلیسی؛ تا نفقه حلال را برای فامیل خویش پیدا کند...

- معلومات بیشتر را در پیوست " زندان دهمزنگ " آورده ام که در وبلاگ " دمی با تاریخ " به نشر رسیده است.

از آخرین لحظات حیات محمد ولی خان

" ... ۲۴ سنبله ۱۳۱۲ هجری شمسی.

دیدم که مامور سراج الدین از اعدام محکومین فراغت یافته، زولانه های آنها را در اطاق خود گذاشته و نشسته، لنگوته ی خود را کشیده تنبور می زند. گرچه دیدن این منظره ی بی رحمانه روحا "عذاب نمود، مگر به نسبت این که از احوال بیچاره گان آگاه شوم که چطور کشته شده اند، به اطاق مامور رفتم. مامور برخاست و گفت: بادار تقدیر هرچه باشد، می رسد. از همان روز اول قسمت بیچاره ها همین بود که غرغره شوند!

بادار، مه رفتم محمد ولی خان وکیل را از برج کمپونر بردم. بیچاره وکیل از مرگ خود بسیار خوشحال شد و گفت:

" پایم کوتاه شده و مریضی دایمی دارم. مرگ مرا از این همه غم و تکلیف نجات می دهد."

گفتم، مامور صاحب ، محمد ولی خان در جمله ی این نفر ها کشته شد. گفت: بلی، بلی . همراه وکیل پنج نفر غرغره شدند. گفتم، مامور صاحب در کجا غرغره شدند. گفت، در حویلی محبس دهمزنگ. گفتم، در همانجا که خواجه (خواجه هدایت الله خان) غرغره شد؟ ، گفت، نی خواجه را در بین محبس غرغره کردند، مگر این پنج نفر را در داخل محبس، درحالی که دروازه ی داخل محبس را بسته بودند؛ و محبوسین در داخل اطاق های شان بودند، اطراف محبس عمومی را یک تعداد عساکر احاطه کرده بودند، به دار

آویختند. گفتم، اجساد آنها چه شد؟ گفت: جسد وکیل را یک نفر از نوکرهای او و جسد فقیر احمدخان را پدر ریش سفیدش و جسد مهدی جان را یک تعداد از خویشاوندان او بردند. . . *"

"سید شریف خان سریاور نظامی شاه (نادرشاه) در زیر دار به محمد ولی خان تکلیف کرد که خودش ریسمان دار را بگردن اندازد. محمولی خان استنکاف کرد و گفت: «به نادرخان بگوئید که آمده ریسمان را بگردنم اندازد». سید شریف با یک حرکت وحشیانه، پیش شد و گفت: «من این ریسمان را بگردن می اندازم» وهم انداخت. محمولی خان بازگفت: «به نادرخان بگوئید که اگر تو هزار آدم مثل مرا بکشی، بازهم روزی رسیدنی است که ملت افغانستان ماهیت اصلی ترا خواهد شناخت و حساب خود را خواهد گرفت» سید شریف خان سریاور مجال بیشتر نداده، ریسمان را کشید و حرکات بی ادبانه اجرا نمود**"

شایان یادآوری است که محمد مهدی خان (پدر مشروطه خواه و مؤرخ ارجمند جناب محمد آصف آهنگ) در مجاورت پایه ی داری که برای محمد ولی خان آماده کرده بودند، درحالی که انتظار به دار کشیدن خویش را داشت و این صحنه را می نگریست، آن سخنان شکوهمند و تاریخی را بر زبان آورده بود: "اول مرا بدار بزنی تا مرگ چنین مردی را باچشم خود نبینم"***

اولاد ناشناسی

از زبان محمد یعقوب خان مشهور به یعقوب خان وزیر دربارامان الله خان، گفته شده است که:

* قتل های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر. نصیرمهرین. ص ۶۶، چاپ هفتم. به نقل از سرنشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ی ارگ، خاطرات و یادداشت های شادروان عبدالصبور غفوری، به اهتمام ن.مهرین

** میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیرتاریخ، جلد دوم. ص ۶۶.

*** منع پیشین، ص ۶۷

روزی امیر حبیب الله خان "سراج المله والدين" به وسیله موتر از ارگ بیرون می شد. کارکنان ارگ طبق معمول صف بسته بودند. در فاصله های نزدیک تر، چند طفل مشغول وبا چیزی بازی می کردند. امیر امر توقف داد و پرسید: اینها (اشاره به اطفال) اینجا چه می کنند؟ کسی آهسته درپاسخ به پرسش امیر به گوش او گفت:

"نورچشمی ها هستند". بچه های خود امیر بودند.

پرستاران زولانه دار

در چندین منبع از موجودیت شفاخانه در زندان دهمزنگ نام برده شده است. یادآور می شویم که پرستاران شفاخانه، خود زندانی و دارنده زولانه دریای بودند. شادروان غبار هنگامی که در زندان "سرای موتی" زندانی بود، به مرضی که به "تب بندیخانه" شهرت داشته، دچار گردیده و به شفاخانه دهمزنگ فرستاده شد. وقتی که اندک توان سخن گفتن و راه رفتن در اطاق شفاخانه را بازیافته، با پرستاران به صحبت پرداخته که گزارشهای جالبی را از آن صحبت ها و چشمدیدها برجای نهاده است. در زمینه معرفی پرستاران می نویسد:

"نرسهای شفاخانه ما عبارت از محبوسینی بودند که زنجیر درپا داشتند و بیچاره ها نام پرستاری را هم نشنیده بودند."

دفن زندانی با زولانه

معلوم است که شاه امان الله خان پس از گرفتن قدرت توسط محمد نادرخان، مدتی آرام ننشست و به تشبثات مبارزاتی علیه حکومت او مصروف بود. از جمله، نامه هایی برای دوستان و آشنایان پیشین خود می نوشت و توسط افراد مورد اعتماد خود به افغانستان می فرستاد. یک تن از اشخاص مورد اعتماد او میر عبدالعزیز نام داشت که در ترکیه تحصیل کرده بود. میر عبدالعزیز پذیرفته بود که نامه شاه پیشین را به پکتیا برای ملک یکی از قریه ها انتقال بدهد. اما ملک یا گیرنده نامه، پیغامی به حکومت فرستاده و میر عبدالعزیز را تحویل شخص

رئیس ضبط احوالات وقت کرد، که برای این منظور و با شتاب از کابل بدانسوی رفته بود. در نتیجه او را محبوس و به کابل آوردند.

میرعبدالعزیز بعد از دیدن قین وفانه و زنجیر و شکنجه ها، "مرد و با زولانه بردند و در قول چکان دفنش کردند."

اثرهای عادت با زولانه

۵ اکتبر ۲۰۱۴

به دلیل این که زندانی با زولانه عادت میکرد، پس از شکستادن آن، هنگام راه رفتن بدون زولانه مدتی دچار مشکلات می بود.

پس از استعفای سردار هاشم خان و درایام صدارت سردار شاه محمود خان، وضعیت زندانیان تغییری دید و یک عده آزاد شدند. در اخبار اصلاح و انیس نوشته شده بود که صدراعظم جدید امر کرده است که رسم زنجیر و زولانه از تمام زندان های افغانستان برداشته شود.

نباید پذیرفت که استفاده از زنجیر و زولانه به کلی از تمام زندان ها و برای همیشه از زندانهای افغانستان متروک گردید. اما دوره حکومت سردار محمد هاشم خان با استفاده از چنان تعذیب، زندان و زولانه کار خود را کرده بود. بدون اینکه در دوره شاه محمود خان و پس از آن، شکنجه و استفاده از زولانه از میان رفته باشد.

در زمینه اثرهای عادت با زولانه، فشرده یی از سخنان مرحوم زمانی را می آوریم:

زندانیان که ماه ها و سالها با زولانه عادت کرده و در اطاق و یا در دهلیز زندان راه می رفتند، پس از ابلاغ رهایی از کوه قفلی و شکستن زولانه ها، آهنگران زندانی که مؤظف به شکستن زولانه ها بودند، با دیدن فرزندان خانواده ما اشک از چشم می ریختند و با گفتن افسوس، افسوس برای ما ابراهمدردی می نمودند. شادروان هاشم زمانی می نویسد که

پس از شکستن زولانه از پاهایش، بقیه زندانیانی که پیشتر تأثیر زولانه را در راه رفتن دیده بودند، او را خاطر جمعی داده اند. در میان آنها یک تن زندانی ترکمن که اسمش الله قل بود، به وی گفته بود که:

من دوازده سال با زولانه در پای، راه رفتم. سه سال پیش پس از شکستادن زولانه ها، همین که از سندان آهنگر فاصله گرفتم، به روی زمین افتادم. برخاستم و قدم دیگر برداشتم، باز هم به روی زمین افتادم. آهنگر برایم گفت که شما با زولانه ها عادت کرده اید، زولانه موازنه قدم ها را برهم می زند. آهسته آهسته عادت می کنید که بدون زولانه راه بروید.

(از خاطرات شادروان محمد هاشم زمانی صص ۸۴-۹۰)

به یاد شادروان غلام سرور جویا

هنگام بازشناسی شخصیت های چند دهه ی پیشین، این نتیجه بارها حاصل مان می شود که بسا از عناصر آگاه، دانشمند، غمخوار مردم و کشور، به اعدامگاه ها و یا به زندانها و تبعیدگاه ها برده شده اند. در برابر آنها، اشخاص مستعد برای سرکوب، عناصری که جامعه را در مسیر منافع شخصی، خانواده گی و گروهی و رجعت های زیانبار سمت و سو داده اند، فراز آمده اند.

تعدادی از شخصیت های ترقی خواه چند بُعدی بودند. استعداد و توان روزنامه نگاری، شاعری، تفکر گسترده و سازماندهی را برای ایجاد تحرک در جامعه با خود داشتند. هنگامی که ساختار سیاسی جفا آمیز مانع سهم مثبت آنها در حیات جامعه می شد و می خواست آنها را به تمکین و تسلیم وادارد، این شخصیت های گرانقدر، بُعد مقاومت را در برابر تمایلات و آرزوهای شوم نیز به نمایش می نهادند. در بسا موارد، وسیله ی تبارز مقاومت، شعر یا آن یار صمیمی زندانیان، نزدشان شتافته است. در زیر، نمونه یی را می آوریم از شادروان غلام سرور جویا، انسان شریف، دلسوز مردم و ترقی جویی که سالهای طولانی زنده گی پاکیزه اش با آن ابعاد یاد شده مشخص شده و مقاومت و فاداری صمیمانه به عزم پاک تا واپسین

لحظات حیات او را همراهی نموده است. آرزو می رود حیات افتخار آمیز شادروان جویا، هر چه بیشتر طرف آشنایی نسل جوان و آینده قرار بگیرد.

کرد آشکار بر همه عزم متین ما
دیوار و سنگ و پنجره آهنین ما
آمد ز دهر بر سر ما سختی هر قدر
غم جا نیافت بر دل و چین بر جبین ما
با این ستم ز زنده دلان شکوه برنخواست
بنشست غیر هر چه ز کین در کمین ما
هستیم ما چو عاشق آزادی وطن
سربازی است عزت و آئین و دین ما
غم نیست گر ز خاطر یاران شدیم محو
تاریخ دیده خاطره بس حزین ما
جویا شد هر که محبس و زنجیر و زنده گی
شد معترف ز دل که هزار آفرین ما

ماجرای دلخراشِ شادروان نادرشاه هارونی

جناب داوودشاه هارونی، فرزند شادروان نادرشاه هارونی در پاسخ به نامه یی که اینجناب عنوانی ایشان فرستاده بودم، مطالبی را نگاشتند که از نظر می گذرد:

"...خوشحالم که با شما معرفی می شوم. جای افتخار است که روشنفکرانی چون شما حاضر شده اید که اذهان مردمانی را که هنوز هم از حکومت های اسبق پشتیبانی می کنند،

با نوشتن واقعیت ها، روشن می کنید.

مطالعه قسمت اول «کودتا ها در تاریخ افغانستان» خاطره های آن روز هایی را دوباره برایم زنده کرد، که پدر مرحومم در بستر مریضی، قصه های اندوهبار دوران زندان و شکنجه های غیر انسانی را که دیده بود، برای ما با آواز شکسته بیان می کرد.

جریان کودتا ها در تاریخ افغانستان و زندانی شدن پدرم را با مادر عزیزم در میان گذاشتم، که اینک خلاصه آن را برای تان در اینجا می نویسم:

نادر شاه هارونی ولد محمدشاه هارونی در شهر کابل تولد یافت و در سن بسیار جوانی، احساس وطن دوستی و عدالت خواهی برایش دست داد. . . در حالی که در حزب وطن (به رهبری مرحوم غبار) فعالیت می کرد، به حیث وکیل یکی از نواحی کابل انتخاب شد. قسمی که مادرم می گوید، پدرم مانند بقیه دوستانش به خاطر دور نگهداشتن آنها از مرکز، در ولایات مختلف افغانستان تبعید شده بودند.

پدرم هم به مزار شریف به حیث مدیر عمومی ترانزیت سمت شمال مقرر شد. بعد از تقریباً شش ماه، همانطوری که شما در نوشته های تان بیان نموده اید، راهی زندان شد.

بلی، چنانچه مادرم قصه میکند، شب عید بود که در خانه زده می شود و پدرم بیرون می رود. بعد از چند لحظه دوباره بر می گردد و به مادرم می گوید که غرض کار فوری، باید به سمت شمال برود و به موتوروان هدایت میدهد که اولاد ها را در روز عید به این طرف و آنطرف ببرد.

روز سوم عید کاکایم از کابل می آید و ما را با خود به کابل می برد. مادرم زمانی که به کابل می رسد، از دستگیری پدرم و دوستانش باخبر می شود. بلی، قصه غمناک ما از اینجا آغاز می یابد.

فامیل به شمول مادرم، بعد از تقریباً هشت سال، قادر بر آن شدند که بازدید از پدرم در زندان بکنند. داستان روزهای زندانی شدن پدرم به چند سطری خلاصه نمی شود که چطور او توان کوتاه قفلی، زنجیر زدن، ناخن کشیدن ها و دیگر زجرهای غیر انسانی را

داشته و تحمل نموده بود.

قصه های زندان، طولانی و متأثر کننده است که اگر خواسته باشید، در آینده برای تان خواهم نوشت. ناگفته نباید گذاشت که مادرم از غفار (ملک غفار) قصه می کند، که شاید شما از زبان کاکای محترمم آقای آصف آهنگ نیز شنیده باشید. پدرم وقتی از زندان خلاص شد، فامیل مرحوم غفار نزد پدرم می آیند که احوال او را بگیرند. پدرم به آنها می گوید که او در شش ماه اول توقیف در اثر شکنجه وفات یافت. ولی مردمان ظالم تا به آخر لباس های پاک او را از فامیلش می گرفتند و هفته ی بعد لباس چرکین را برای فامیلش تسلیم می دادند .

بیچاره فامیل ملک غفارخان، به امید این که روزی او را خواهند دید، در انتظار بودند. پدرم بعد از رهایی از زندان، به کار شخصی مشغول بود، اما نظر به تقاضای دوستانش، مدت کوتاهی در وزارت مالیه اجرای وظیفه نمود، مگر نظر به مشکلات صحتی که از دوران زندان برایش میراث باقی مانده بود، متباقی عمرش را در بستر مریضی سپری نموده و در سال ۱۳۶۰ خورشیدی چشم از جهان بست."

(داوود شاه هارونی، کالیفورنیا، ۱۲ اپریل سال ۲۰۱۰ میلادی)

• شایان یادآوری است که شادروان هارونی و تعداد دیگر از مشروطه خواهان و تحول طلبان و افرادی که طرف غضب حکومت قرار گرفته بودند، در سال ۱۳۳۶ خورشیدی، به اتهام واهی اقدام به کودتا، سالهای متمادی رنج بسیاری را متحمل شدند.

به یاد شادروان عبدالغنی خان ترجمان

"عبدالغنی خان ترجمان در توقیف سیاسی، مورد احترام همه ی زندانیان بود... او به سختی از سلولش بیرون می شد، آنهم به خاطر گرفتن آفتاب. در روز های پائیز و اوایل بهار، همین که هوا ملایم و آفتابی می بود با قدخمیده، آهسته آهسته قدم برداشته و در گوشه ی آفتابی می نشست. زندانیان تک تک آمده، گردش می گرفتند و از هر در سخن می گفتند..."

روزی عبدالغنی خان ترجمان گفت: "قانون دو لب مقامات است و تجربه زورگویی است که بالای ما حکومت می کند. یک دسته از شیادان و منفعت جویان و به اصطلاح بشقاب چین های کاسه لیس، به دور آنها حلقه بسته و با هزار نیرنگ و دسیسه بالای مردم مظلوم و ستمدیده ی ما بیداد می کنند. و هر کی را که ادعای فهم کند و یا در کار دولت خرده بگیرد... به زندان می اندازند که فراموش گردد.

ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد

در دام مانده صیدی، صیاد رفته باشد

مانند من که در سال ۱۳۰۸ از خارج برگشته بودم و جوانِ جوان بودم. دلم از خوشی و سرور مالا مال بود... من به سه لسان خارجی در آن عصر که کسی سواد نداشت، آشنایی داشتم و انتظار موفقیت های خوبی را می کشیدم... سر و کله ی کوتوال پیدا شد و مرا بردند. سیزده سال در زندان بودم. (۱)

بالاخره به فامیل ها اجازه دادند، که در ایام عید از محبوسین دیدن کنند...

مادر و همسر من با دوطرف من آمدند. نمی دانید که از دیدن آنها چه اندازه شاد بودم و از خوشی چنان گریستم که نمی توانم شرح بدهم... پسر من می گفت: پدرجان چرا خانه نمی آیی؟... سوال های او مادر و همسر من را به گریه انداخته بود... سال دیگر که آمدند، مادر من با ایشان نبود... نمی دانید که با از دست دادن مادر من چه اندازه متأثر شدم..."

از شنیدن این حکایت رنگ از چهره ی خورشید پرید و دامن از زندان چید. ترجمان سکوت کرد و با قد خمیده راهی اتاقش شد و این شعر را زمزمه می کرد:

بروز بیکی همسایه ی من سایه ی من بود

ولی آنهم ندارد طاقت شبهای تار من

... روزها گذشت، ترجمان از سلولش بیرون نشد. روزی به اتاقش رفتم، او سخت بیمار و علیل بود. از شدت ضعف نمی توانست از بسترش بلند شود... گفت: آه که مرگ با همه تلخی اش برای من لذت بخش است... گاهگاهی سری به اتاقم بزنید...

از مریضی او به دیگران اطلاع دادم. زندانیان به نوبت از روی همدردی خبر او را می

گرفتند. دوسه روز به همین وضع گذشت و هریک از محبوسین به مداوای او پرداختند. همان لحظه‌یی که نوبت من بود به اتاقش رفتم، باشی عالم بالای سرش نشسته بود. آهسته سلام کردم. باشی کلمه‌ی شهادت را ادا کرد و او زیر لب زمزمه می‌کرد... لحظه‌ی بعد عرق سرد از سرو و رویش ریخت. چشمش را بستم. دیگر او جان داده بود." (۲)

(۱) - بار نخست ۱۳ سال و بار دوم ۱۴ سال در زندان بماند تا وفات یافت.

(۲) - فشرده‌یی از دست نویس های دوست گرامی و بزرگوارم جناب آصف آهنگ که قصه‌ی زندانیان نام دارد.

پیشینه شعور دادخواهانه زنان در کشور ما

عمر بلنشت و بهریم در این کتب قفس

آه، افسوس که راهت نکشیدیم نفس

دو هزار و چهارده

گردهم آوردن اسناد و مدارک حاکی از کوشش‌هایی که در گستره قلمی و عملی برای دسترسی به حقوق زنان برجای مانده، همچنان دریافت سطح کیفی کوشش‌ها، مستلزم پذیرش زحمت، ادای احترام و بررسی بسنیار است. در اینجا فشرده نکاتی را از یک مثال که به ۸۶ سال پیش (جریده انیس. شماره ۴۳. سال ۱۳۰۷ خورشیدی) برمی‌گردد، می‌آوریم:

"... در قلبم یک بارقه امید می‌تابد. این صفحه کاغذ را بکف گرفته می‌خواهم منویات قلبی خود را با الفاظ منکسر و کلمات شکسته زنانه اظهار نمایم. اما، بدبختانه سلیقه‌ی مردانه یکی از نزدیکترین محارم من در تغییر لباس بعضی در وضع نگارش من دست درازی میکند..."

هر شخص عاقل میداند که ترقی هر ملت بسته به ترقی و دانش نسوان آن ملت است. اگر زن که نصف عده‌ی یک مملکت را تشکیل میدهد، نادان باشد، آن ملت از کجا میتواند در میدان زندگانی قدم گذاشته و مقابل سیل بنیانکن حوادث ایستادگی نماید..."

سرمایه داران، متمولین و ملیونرهای ما که بسا پارک های قشنگ و قصرهای مجلل دارند، کدام یکی از کیسه خود پولی در راه تعلیم و دانش ما صرف کرده اند. بلکه بعضی از رجال جاهل و نادان ما در این قرن بیستم، درین قرن طلائی، در این قرن فوتافون ها و دکتافون ها؛ ما را از تمام حقوق بشری محروم گذاشته، زنده بگور و به سیاه چاه نموده، همچنانکه مصری های قدیم زنان را آرایش نموده، عوض گوسفند به رود نیل می انداختند... این زادگان قرن بیستم نیز از آنها پس نمانده، چنان اعمالی را مرتکب می شوند که اکنون قلم من از نگارش آن شرم دارد.

روی همرفته زنهای افغانستان آماده ی هر گونه ترقی و پیشرفت استند... .

آی آنانی که آرزومند ترقیات افغانستان هستید، از همه اولتر تربیت و تعلیم نسوان را از فرایض ایمان و واجبات وجدانی خود دانسته به توسعه و بسطِ معارف نسوان بکوشید. چنانکه پیولبرت میگوید: «تربیت زن بسیار مهم است. زیرا از تربیت کردن یک پسر فقط شخص عالم بر وطن افزوده میشود و از تربیت کردن یک دختر یک فامیل تربیه شده و سعادت مند تشکیل می یابد.»
فقط (عدرا خانم. یکی از خانم های کابل)

شش جدی

(بیست و هفتم دسامبر) از چه سخن می گوید؟

- از تهاجم نظامی شوروی، از برکناری و قتل فضیحت بارحفیظ الله امین، از دست نشانده گی رسوای ببرک کارمل و دست بالا دادن پرچمی ها در حکومت زیراداره شوروی.

- از دروغگویی و دیده درایی دست نشانده گان، که آوردن خویش را از طرف قوای مهاجم پنهان می نمودند. از دروغگویی هایی که حفیظ الله امین سفاک و وابسته به شوروی را

وابسته به "سی.آی. ای." معرفی می کردند.

- از تداوم ظلم و جفا در حق مردم افغانستان. از تشدید جنگ ها، از حضور سایه شبکه مخوف "خاد" درهمه جا، از افزایش زندان ها و زندانیان، از رنج های بسیاری که مخالفین در زندان ها و به ویژه در زندان پلچرخی دیدند. از ادامه اعدام ها در ساحه "پلیگون پلچرخی"، از افزایش روز افزون مهاجرت از کشور.

- از گسترش مخالفت در سطح جامعه، منطقه و جهان علیه آن تجاوز، که با انگیزه های منفعت طلبانه و مصالح خود کشورهای مخالف شوروی (امریکا، اروپاس غربی، چین، برخی کشورهای عربی، پاکستان . . .) همراه بود.

- از تلاش های جنایت باری که حکومت استبدادی وابسته به شوروی را بر مردم افغانستان تحمیل کند. از اقتصاد، سیاست و فرهنگ مورد نیاز چنان هدف.

- از تلاش های مستی بلی گوی و پذیرنده این اهداف خائنه که به خلقی ها و پرچمی ها شهرت یافته اند. تلاش هایی که هر نوع همکاری بی شرمانه را با بالا دست های شوروی الزام می نمود و قلم به دستان مداح سرکوب ها و مداح ماسکو، نمونه های شرم آمیزی از کارنامه های فرهنگی خویش را بر جای نهاده اند.

شش جدی، یادآور ابعاد بسیاری از تأثیرات و پیامدها در حیات سیاسی، اجتماعی افغانستان، منطقه و جهان است. سیمای وحشت آمیزی را که شش جدی در ادامه حکومت سفاک تره کی و امین رسم نمود و در پهلوی ادامه سرکوب ها همراه با لطایف الحیل نا کارساز نجیب جنایت پیشه ادامه یافت، سزاوار محکومیت است.

اگر جامعه در پیشینه ها روی بی عدالتی ها و مردم آزاری ها را دیده است، اگر پس از سقوط محتوم خلقی ها و پرچمی ها، میهن ما روی ناگواری های دیگری را دید؛ در هیچ صورتی محکومیت آنانی را منتفی نمی داند که از بطن شش جدی بیرون آمدند و به جنایت پرداختند.

شش جدی از این نیاز مردم دردمند ما نیز سخن می گوید که:

محکومیت آن سیاه روز بر بنیاد احترام به دیگر اندیش، احترام به حقوق بشری، و

محکومیت اشکال اعمال ضد کرامت انسانی؛ باید با صراحت و وضاحت حضور بیاید.

- هرگونه انصراف از محکومیت افکار و اعمال رژیم سرسپرده یی که آشکارا میلیون ها انسان را با تبهکاری های خویش آزار رسانید، حکایت از همسویی با آنانی دارد که در پی احیای حکومت های استبدادی می باشند .

- در این میان برای عناصر بی بند و بار و فرصت طلب مطبوعاتی، سیاسی - فرهنگی، نیز شایان یادآوری است که با درهم آمیزی های معامله گرانه و مانع شدن طرح انتقاد و نیاز محکومیت آن دوره، نمی توانند سد راه نقد و محکومیت آن دوره سیاه شوند. در بهترین وضعیت فقط می توانند نفرین فرهنگ نقاد را حاصل نمایند.

شش جدی فراموش نمی شود

وقتی از فراموش نشدنی بودن شش جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی (۲۷ دسامبر ۱۹۷۹) صحبت می شود، دوسیه دارانی که از قبل آن به امتیازات رسیدند، بیشتر می پندارند که فقط بُعد فجایع بار آمده از تجاوز شوروی و دست بالا یافتن جناح پرچم در میزان با لگد خورده گی جناح "خلق" منظور است. فجایعی که در سیمای بمباردمانها، شکنجه گاه ها، تداوم سفاکی های امین و تره کی در پلیگون پلچرخی و افزایش تعداد مهاجرین ... معرفی می شوند. اما، آنچه از آنها نام برده شد، رثوس برخی نکات همزاد کودتای ثور و شش جدی است. شش جدی با توجه به پیش زمینه ها و پیامدهایش، با توجه به تأثیراتی که در منطقه و در روابط بین المللی بر جای نهاد، تأثیر بیشتری را که در رشد نیروهای بازهم خشونت خوی و تبهکار برجای گذاشت، و سرانجام عواقب آن هم زنده گی "خپ" ها را متأثر نمود، معبری است که همه جوینده گان ناهنجاری های چند دهه پسین، باید آن را دریابند.

من یاد همه شهدایی را گرامی می دارم که قربانی تجاوز شوروی شدند.

یاد زندانیانی را گرامی می دارم که تا هنوز از همه رنجها و درد ها و شکنجه هایی را که

دیدند، تصویر جامع ارائه نشده است. شهدا و زندانیانی که "گناه" ایشان، مخالفت با تجاوز شوروی بود؛ و چه بسا با خواستگاه های فکری مختلف.

با یاد از شش جدی، برای جوانان و برای مردم ما بسیار مهم است که با آن شکل ستم آوری و ستمگری آشنایی بیابند و نکوهش آن را در قلمرو گسترده تری چنان در نظر بگیرند که نیاز گسست از هرگونه ستمگری، بی عدالتی، انحصار طلبی و مداخله اجانب را پاسخگو باشد.

شراره بلخی چه نوشت

خواننده گان ارجمند، امروز در جای موضوع در نظر داشته (در فیس بوک)، نگاره یی را می آورم که بانو شراره بلخی در پایان نبشته " شش جدی فراموش نمی شود، نهاده است. (ن.م)

"دلم می لرزد، قلبم می زند، دلهره دارم، می ترسم، دختری ۹ ساله ام، با پدرم در باغچه گل می کارم، آفتاب داغ است، پدرم کار گل کاری باغچه را تمام کرده، نشسته لب سفه، روی رایزینه، مادرکلانم، همسر علامه (سید محمد اسماعیل بلخی) صدا می زند، علی جان بس است، بیا خانه، آفتاب داغ است، دستانت خاکی شده، مادرم صدا می زند، علی جان بیا خانه هوا گرم است، شراره را هم خانه بیاور. بیا بیا خانه.

آخر چرا شب شد، چرا پدرم خوابید، چرا باید صبح می شد.

آخرین بار پدرم را دیدم رفت فاکولته. می گویند آن روز ۲۲ جوزای ۱۳۵۸ بود. نمی دانم، نمی خواهم بدانم. پدرم رفت دیگه بر نگشت، منتظرش بودم، تا پارسال. ولی پارسال قیامت شد. نام ۵۰۰۰ نام شهید را کشیدند، نام پدرم نبود. همه گریه کردند، من گریه نکردم. چرا باید گریه می کردم، شما می دانید چرا باید گریه می کردم.

فاتحه؟

نمی دانم چیست، می گویند خدا حافظی است، نمی دانم شاید، خدا حافظی از کی، چرا خدا حافظی، یک بار خدا حافظی کرد رفت فاکولته، باید برگردد، بهش سلام بدهم، باز

خداحافظی می گیرم. حتما، قول می دهم. چشم.

دوستانم می دانند مثل مرد سر قول ام هستم، فقط یکبار اسمش باشه، بینم، همان برایم سلام است. به خدا قسم می خورم، خداحافظی می گیرم، یعنی فاتحه، بله فاتحه، فاتحه. تا آن وقت منتظرش می مانم. سر قولم هستم."

پیرامون "سوم حوت"

دو هزار و پانزده

بیش از سی و شش سال از تهاجم گستاخانه اتحاد جماهیر شوروی فروپاشیده سپری شده است. همه آگاه هستیم که پیرامون این تهاجم، کودتای ثور و برخی روزهای دیگر مانند سوم حوت سال ۱۳۵۸ خورشیدی، موضعگیری های مختلف اتخاذ شده و نبشته های بسیاری انتشار یافته اند. هنگامی که نگارنده در خلال تهیه و انتشار نبشته های خویش بر این موضوع نگرسته ام، در پهلوی بقیه جوانب سرزنش آمیز تهاجم شوروی و ذلت پذیری "ح. د. خ." هر بار طرح این نیاز نیز سر برآورده است، که:

- کاش زنده مانده های آن حزب متلاشی شده، به واقعیت موضوع، به واکنش مردم علیه ظلم و ستم نظام تک حزبی وابسته به بیگانه و دست نشانده گی و دست نگری الزامی آن بیندیشند.
- بیندیشند که رسیدن پای آنها به ارگ و سرکوب مظاهره مردم خطای عظیم بود و جفای بسیار همراه داشت. خطا و جفایی که تداوم مصیبت های گسترده دیگری را نیز در پی داشت.
- کاش بیندیشند که مصیبت های جنگ های تنظیمی در کابل و بقیه مناطق کشور، شلافکاری ننگین طالبان بر پیکر جامعه، بازهم هجوم نیروهای خارجی و آوردن حامد کرزی، اهانت به انتخابات و نشان دادن تمسخر آمیز محمد اشرف غنی و عبد الله عبدالله از طرف وزیر خارجه امریکا و . . . نمی تواند تهاجم شوروی، شکنجه و آزار مردم، و از جمله سرکوب خونین سوم حوت را برائت بدهد.
- در چند دهه پسین، نیروها و نهاد های مردم آزار، هر کدام با توجه به خواستگاه سیاسی - فرهنگی خویش، شیره جان مردم دردمند را کشیده اند.

- سی و شش سال پس از تکانه مردمی سوم حوت، برای صدمین بار و بیشتر از آن شما مقصرین در معرض آزمون قرار می گیرید که به آن دوره خونبار و شکنجه آمیز خویش توجه نمائید.

آقای محمد اشرف غنی،

آیا شما زمینه ظرف شوینی را در داخل کشور مساعد کردید؟

"از بد حادثه این جا به پناه آمده ایم. . ."

رنجی را که مهاجر در بغل گرفته و خویش را به اروپا رسانیده، ویا در کام بحری فرو رفته است، نه محمد اشرف غنی می داند و نه حکومت فاسد "وحدت ملی" اش. موضوع و عوامل مهاجر کننده، نه در گذشته ناشناخته بود و نه حالا مبهم و پیچیده است. عده یی با ایجاد شبکه های مافیایی غم خود و نزدیکان و وابستگان را خوردند. در فکر امنیت، کاریابی، نهادن مرهم بر زخم های دیرینه و . . . نشدند. گمانی نبود و نیست که میلیون ها انسانی که در فقر به سربرده اند، تشنه کار و امنیت بودند و این آرزو را حالا هم دارند. اما، زمینه ها را حکومت دروغگوی مساعد نکرد. حالا که تعدادی با پذیرش رنج های طاقت سوز، توانسته اند به اروپا برسند، دولت های اروپایی تصمیم دارند که عده وسیعی را به افغانستان بر گردانند. چند میلیون را نیز برای غنی نشان داده اند. تا "زمینه اشتغال زایی را فراهم کند!" و این محمد اشرف غنی و حکومت اش که ظرفیت توجه به بی کفایتی و ناتوانی حکومت را ندارد و از رنج مردم، از دردهای مهاجر نیز نمی خواهد آگاه شود، عقب مانده گی و بی مسؤولیتی خویش را در برابر مهاجر نیز نشان داد.

او اگر انسان با خرد و با عقلی می بود، با استفاده از فرصت به درد دل مهاجر هر دم شهید، نا آرام و سرگردان گوش فرا می داد. اگر حامدکرزی و حکومت فاسدش، اگر اشرف غنی و حکومت به اصطلاح وحدت ملی اش، زمینه های ظرف شوینی را در داخل کشور فراهم نموده بودند، نه تنها که ده ها هزار جوان ره به سوی اروپا نمی آوردند، بلکه مهاجرین چند

دهه پیش نیز به وطن بر می گشتند.

بیشتر چه بگویم: از کوزه همان تراود که در اوست. ظرفیت بی مسؤولیتی در برابر مردم، هذیان گویی هایی را بر آورده است که نمک بر زخم های مهاجر می شوند.

مهاجرت ها از چه سخن می گویند

موج هایی از مهاجرت ها به سوی اروپا در حرکت اند. بیشترین مهاجرین از نگاه سن و سال، جوانان استند و از کشورهای سوریه، افغانستان و شمال افریقا. موج مهاجرت سالیان پسین وبه ویژه در این هفته ها، پیوند ناگسستنی با اوضاع بی سرو سامان و حضور دشواری های طاقت سوز و نا امید کننده دارد.

بی کفایتی حکومت های این کشورها، تبهکاری تروریسم، مداخله ویرانگرانه کشورهای "دولت ساز" و منفعت جو، غم ها و اندوه های دیگری را بر شانه های مردم این کشورها نهاد. این است که هر حکایت درد آمیز و اندوهبار و سرنوشت و سرگذشت گریه آوری را که مهاجرین می بینند، سخنی از بی کفایتی حکومت مصیبت زای کرزی، حکومت بی غمباش و مردم آزارکنونی افغانستان دارد. مظالم حکومت مستبد اسد در سوریه، و . . مداخلات کشورهای دارنده غرض های شوم مختلف و سیاست های تباهی آور را به نمایش می گذارد. عامل تروریسم چه طالبی و چه داعشی آن که به ژرفا و پهنای مصیبت های اجتماعی و تشدید مهاجرت ها نیز افزوده است، به نوبه حضور جهالت بومی - منطقه بی و بهره های سؤکشورهای مداخله گر را توضیح می دهد.

در این حال، حکومت معیوب و بی کفایت "وحدت ملی" مانند حکومت مافیایی کرزی، دارنده هیچ نوع برنامه غم خورانه برای جلوگیری از مهاجرت ها نیست. در بقیه کشورهایی که عوامل مهاجرت سازی را دارا اند، نیز شاهد تغییری نیستیم. کشورهای اروپایی که با اتخاذ سیاست های غلط در ایجاد این پدیده نقش دارند، چون می نگرند که هزاران انسان خود را به دروازه های اروپا رسانیده اند، با همان راه و روش محیلانه شناخته شده، سرگرم بحث پذیرش تعدادی از این مهاجرین شده اند. و از سوی دیگر، فاشیست ها

با آتش افروزی و حملات پیهم خویش، خواب بی قرار را نیز از چشمان مهاجرین ربوده اند. شایان یادآوری است که تعداد اندکی از خانواده ها و جوانان می توانند ره به سوی اروپا بیابند. در حالی که زنده گی میلیون ها انسان را در افغانستان و بسا کشورهای دیگر، عامل بیکاری، بی امنیتی، هراس افگنی های تروریستی و دست مداخله ویرانگرانه کشورهای قدرتمند هم چنان با دورنمای تهدید کننده روبرو نموده است.

برای مهاجرین هموطن ما که در ایران هستند، چاره جویی کنیم

بیست و هشتم نوامبر ۲۰۱۳

بارک اوباما، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، آرزو داشت که گروه ۵+۱ با ایران از طریق مذاکره به موافقه برسند. جلوه های موافقه مشهود بود. صدراعظم اسرائیل شاید در بیداری و تب به سر می برد که چرا زمینه های حمله نظامی بر ایران از دست برود.

آیت الله حامنه ای، در فکر آن بود که پس از رسیدن آقای روحانی به مقام ریاست جمهوری؛ خلاصگیری وارد میدان شود و ایران با "انعطاف پذیری قهرمانانه" از شترتحریم های کمرشکن و حملات احتمالی، رهایی بیابد.

اما، هیچکس در فکرنهوهی از مهاجرین افغانستان در ایران نیست. از زندگی طاقت سوز آنها، از سالها به اینسو شکایات بسیاری است. چه خوب است اگر از اوضاع و شرایط زندگی آن دردمندان اطلاعات دقیقی انتشار بیابد.

با پناهنده گان هموطن خویش همنوایی نمائیم

۲۴ دسامبر ۲۰۱۳

در پهلوی انواع درد ها و مشقاتی که مردم ما دیده اند، آواره گی و پناهنده گی نیز از مظاهر آن رنجهای پایان نیافته چند دهه پسین آنها است. درد ورنجی را که بخش قابل

ملاحظه پناهنده گان در مسیر راه خروج از افغانستان تا رسیدن به مقصد مورد نظر و یا نامسکن گزین شدن ناخواسته در یک کشور دیگر، دیده اند، بسیار است. تا آنجا که می دانم اندکی هم از حوادث و رویداد های طاق سوز آنها چهره ی انتشار ندیده است. نیرنگ های قاچاقبران، توهین و تحقیر دیدن ها، جان دادن در دل آبها، فشار های روحی ناشی از درد دوری از وطن، دیدن فرزندان پس از چند سال در میان دو فرهنگ و آثار دل آزار آن، به سر بردن در زندان های پاکستان، ایران و شاید بسا کشورهای دیگر . . . از مظاهر فشار ها و ناهنجاری های مسلط چند دهه پسین است که با زنده گی مهاجرین گره خورده است. متأسفانه معامله گری های سیاسی نیز در کشور میزبان مهاجر چنان بوده است که از آن ها به عنوان وسیله فشار و بقیه بهره برداری ها استفاده نموده اند. دو کشور (پاکستان و ایران)، نمونه واضح آن اند. به ویژه در ایران اعمال تبعیض و زیر فشار قرار داشتن مهاجر افغانستان، به دل آزاری خود ادامه داده است.

کشورهای اروپایی، امریکا و استرالیا . . . نیز از روی منافع و مصالح خویش به مهاجر نگرسته اند، نه از روی وضعیت دشواری که دامنگیر مهاجر شده است. ونه بر مبنای رعایت کنوانسیون های جامعه جهانی در باره مهاجرت.

در تداوم دشواری های موجود در افغانستان که خود مهاجر ساز است، سرازیر شدن مهاجر به بیرون، نشان می دهد که اوضاع در افغانستان خراب است. کار نیست، امنیت نیست، احساس امنیت برای فردا نیز نیست. پس گزینه برای تعدادی از هموطنان فرار است. عده یی با قرض و یا فروش دارایی های ناچیز راه ادامه زنده گی را از طریق ترک افغانستان در پیش می گیرند. این واقعیت از یک سو از بی کفایتی ها، از حیف و میل نمودن ملیارد ها دالر، حکایت دارد. واز سوی دیگر، مهاجرینی را به غم خواری و هم نوایی می طلبد که برخی از دشواری ها را پشت سر نهاده اند. مثلا در روز های اخیر، تعدادی از مهاجرین کشور ما، با وجود سردی هوا و مشکلات اذیت بار، در کشور بلژیک از شهری به شهر دیگر راه رفته اند تا محدودیت ها و تهدیدهایی را که زنده گی و روح و روان آنها را زیر فشار قرار داده است، به گوش مردم بلژیک و حکومت آن کشور برسانند و بتوانند در آنجا اجازه اقامت بگیرند.

آرزوی نگارنده از کلیه نهاد های فرهنگی، اجتماعی، و شخصیت های دلسوز به وضع مهاجر، این است که به جلب توجه نهاد های مسؤول بکوشند. در هر جایی که هستند، خواسته های برحق مهاجرین را مطرح و از آن پشتیبانی کنند.

آنانی که از برکت داشتن قدرت ناپاک و زراندوزی در افغانستان "بهشت" گمشده خویش را بازیافته اند، در پی اندیشیدن به وضع مهاجر نیستند. زیرا خود مسبب فرار مهاجرین هستند. آنها در پهلوی فرار دادن مردم، سرمایه های حرام خویش را به دویی و یا کشورهای اروپایی و امریکا فرار داده اند.

پس دفاع از حق اقامت در بلژیک و رفع خطر و تهدید بازگشت به افغانستان، وظیفه همه هموطنانی است که از دریچه کمک انسانی به مسأله می نگرند.

هموطنان برای کمک به مهاجرین کشور در بلژیک، صدای خویش را رساتر و گسترده بلند کنید!

بیکاری، دردیست که مداوای عاجل می طلبد

شاید توضیح و اوضحات باشد، اگر پیرامون پیامدها و عواقب زیانبار بیکاری سخن بگوئیم. همان پدیده یی که افغانستان دردمند شاهد آن است و کارکردهای دستگاه و نظام بیکاری آفرین و بالتبع اندوه گستر را می نگرند.

کته های وسیعی از مردم فقیر، باررنج بیکاری و پیامدهایی آن را که همه جوانب زنده گی ایشان را متأثر نموده، همچنان بردوش خویش حمل می کنند.

ده ها هزار جوان پس از پایان دوران تحصیل بیکار و بی سرنواستند.

تعداد کمی که پیوندی با حلقه های قدرت دارند، دارنده کاری می شوند.

تعدادی که به سوی وزارت دفاع و نظامی شدن روی می آورند، خطر مرگ ناشی از حملات تروریست ها و نفوذی های آنان را در فاصله چند قدمی می بینند.

فرار جوانان و چگونگی راهجویی فرار و آنچه پس از بیرون شدن از وطن می بینند، خود

گویای جگرخون کننده یی است از برگهای اندوهبار مهاجرت تحمیلی. تروریست های طالبانی و "حکومت اسلامی" (داعش) که پول های سازمان های جاسوسی بیگانه را در اختیار دارند، برای شکاربرخی جوانان دام های مهلک نهاده اند. بیکاری تعدادی از جوانان را به سوی معتاد شدن، خود کشی و ... با انگیزه رهایی از دردهای بیکاری کشانیده است.

...

اما سران حکومت معیوب و آغشته بامفاسد، تقلب و دزدی، در ادامه سیاست های غلط زمان کرزی، همچنان مشغول چانه زدن، و علاقمندی شدید به تعمیل آرزوهای افزون خواهانه و مصیبت زای قومی می باشند. گویی گرداننده گان چرخ فساد انگیز این حکومت بویی از داشتن برنامه های نبرده اند که به نیاز انسان ها بیندیشند.

در چنین اوضاع و احوال، هر حرکت اعتراضی مدنی، هر فریاد و گامی که خارج از دایره چنین دستگاه سربرمی آورد، در واقع روزنه امیدی را برای رهایی مردم می تواند بگشاید. حرکت اعتراضی جوان بیکار، فریاد دلها و گام های نسلی است که باید راه گسترش دامنه اعتراض و حرکت مستقل خویش را بیماید. از این حرکت باید پشتیبانی جدی به عمل بیاید.

استخدام کودکان برای کار

نهم اکتبر ۲۰۱۴

در هفته های پسین بود که شنیدم: "مجلس نماینده گان افغانستان" قانونی را به تصویب رسانیده است، که استخدام کودکان و جوانان زیر ۱۸ سال را در ارتش و قطعات امنیتی منع می کند. یادم آمد که در این زمینه، چند بار شکایت هایی را از طرف نهاد های مدافع حقوق کودکان خوانده و شنیده ام. حتا در سال ۲۰۱۱ میان حکومت افغانستان و مؤسسه ی ملل

متحد، توافقی به عمل آمده بود، که حکومت افغانستان از کودکان آسیب دیده از جنگ، حمایت نماید و از استخدام کودکان زیر سن قانونی در ارتش و در قطعات امنیتی جلوگیری کند. اما، شواهد حاکی از آن بود که تائیدها مانند صد ها مورد دیگر، بر یخ نبشته هایی در آفتاب نهاده شده اند.

بربنیاد مدارک زنده، عامل مراجعه ی کودکان پیش از سن قانونی به سوی مراکز نظامی و امنیتی، از فقر اقتصادی آنها و خانواده های ایشان ناشی شده است. یادما است که با شایعه ی بازگشت قوای خارجی از افغانستان و متعاقب آن خارج شدن برخی از آنها؛ تقاضا از حکومت افغانستان این بود که به تشکیل ارتش سعی نماید. تقاضایی که مراجعه ی جوانان بسیاری را برای دریافت کار به سوی ارتش در پی داشت. چنین آرزومندی هنوز ادامه دارد. تردیدی نیست که در کشور آغشته با کم مانند ترین فساد اداری و رشوت ستانی ها، کودکان بی شماری با تادیه ی رشوت می توانند، سن و سال بیشتر را در روی کاغذ و تذکره های خویش به دست بیاورند. و تا هنگامی که برنامه های اقتصادی مؤثر و راه های کار یابی گسترده، گره مشکل بیکاری جوانان را نکشایند، مراجعه نه تنها به سوی ارتش و نیروهای نظامی؛ بلکه به سوی تروریست ها که پولدار نیز می باشند، کاهش نخواهد یافت. این چالش موجود در جامعه از دشواری بسیار فراگیر دامنگیر حال کودکان و کار کودکان سخن دارد. چالشی که سزاوار بحث و راهجویی های بیشتر است، اما، مرا با شنیدن موضوع سن و سال، به یاد سخن بزرگواری برد، که حدود دو دهه پیش در هامبورگ شنیدم:

آقای محمد حیدر اختر پیامی داد که جناب محمد نعیم بسمل زاده یکی از عزیزان خانواده ی ایشان از کانادا تشریف آورده است. رفتم به دیدن ایشان. از قصه های ایشان که به یاد مانده است و شاید با جملات متفاوت بیاید، این بود:

صنف هفت مکتب بودم که پس از واقعه ی کشته شدن محمد نادر شاه، همراه تعداد زیاد اعضای خانواده زندانی شدم. هنگامی که سپه سالار شاه محمودخان، جزاها و مدت حبس را تعیین می کرد، برایش گفتند که سپه سالار صاحب، این بچه (محمد نعیم بسمل زاده) هنوز به سن قانونی نرسیده و صغیر است. سپه سالار سردار شاه محمود خان "غازی" گفت:

سن اش را زیاد نوشته کنید که "کبیر" شود! در نتیجه امر و دستور او بود که ۱۳ سال را

در زندان سپری کردم. بعد از رهایی که با مشکلات کار یافتم، اما زودتر از موعد قانونی به رویت سنی که سپه سالار تعیین نموده بود، مرا تقاعد دادند.

در حاشیه موضوع گدایی

در چهره عزیز، اما اندوهبار میهن رنج‌دیده ما، به ویژه در شهر بسیار غم‌دیده کابل، داغ گدایی نیز برجسته تر جلب نظر می نماید. حضور چشمگیر و روبه افزایش گدایی گران، در همه نقاط شهر بارها سبب بازتاب های آن در رسانه ها شده است. از گدایی گران حرفه یی، از گدایی گران خارجی (که پاکستانی ها مورد نظر اند)، از موجودیت شبکه های که به استخدام زنان و کودکان برای گدایی گری اشتغال دارند، از جمع کردن گدایان و حتی قانون منع گدایی سخن رفته است.

کمتر کسی را هم توان سراغ داشت که نداند این فاجعه اجتماعی، در پهلوی حضور معتادان، و بسا ناگواری ها و ناهنجاری های دیگر، از بیکاری، از فقر، از بی کفایتی، از بی توجهی به مسائل بسیار مهم و حیاتی جامعه ناشی شده است. بر بنیاد چنین عوامل اساسی، فقرزا و گدایی گستر است که اگر اندک پولی در دست گدایی می گذاریم، فقر او را از میان نمی بردارد. چنان که تا حال به فقر آنان پایان نداده است. اگر کسانی به لت و کوب دست یازیده اند، اگر آنها را جمع کنند و برنجورد به اصطلاح قانونی، در بهترین وضعیت سخن از رفتارهای بروکراتیک خواهد داشت، نه علاجگر درد فقر.

من هر باری که با گدایی ویا با موضوع گدایی گری مواجه شده ام، خاطره یی از سال ۱۹۹۷ دلم را می آزارد. این خاطره را با شما در میان می گذارم:

دوستانم از موتور پیاده شدند که به دفتر تکت فروشی بروند. گفتم من در موتور منتظر می باشم. صدای موتورها و ریگشاهها، ازدحام و گذر انبوهی از مردم، حواسم را مشغول می داشت که صدای تکت، تک را در شیشه موتور شنیدم. دیدم چادری پوشی اندک دست پیش آورد و کمک می طلبد. شیشه موتور را پایان آوردم و مقداری پول در کف دستش گذاشتم. با آهستگی سخنانی را بر زبان آورد که آنها را درک نتوانستم. پسانتر احساسم این بود که

شاید با گلوی گرفته ابراز تشکر می نمود. لحظه کوتاهی گذشت، پس از فاصله چند قدمی برگشت و باز هم در جای قبلی ایستاد و با صدای لرزان گفت: من در افغانستان معلمه بودم. به این روزگار رسیده ایم. حالا نان می خرم و به خانه می برم ...

در آرزوی یک توته نان خشک

سالها پیش هموطن مهاجری که تازه وارد آلمان شده بود، برایم حکایت کرد که در ایستگاه قطار بودم، دیدم یک پارچه کوچک نان خشک بر زمین افتاده است. نان را برداشتم، بوسیدم و بر سبیل عادتی که در وطن بود، حرمت اش را به جای آوردم و با احترام در جایی نهادم که زیر پای نشود. اما چند تن از جوانان که مرا نگاه می کردند، خندیدند و به سوی همدیگر نگاه پرسش انگیز داشتند. چون با زبان آلمانی آشنایی نداشتم نتوانستم سبب خندیدن آنها را جويا شوم. اما حالا می دانم که در آلمان و بسا کشورهای دیگر، موجودیت و یا عدم حضور نان خشک در میزهای نانخوری، دارنده آن اهمیتی نیست که در وطن خویش برای آن قایل هستیم.

چنان تصور می شود که نان خشک، برای اکثریت عظیم هموطنان ما و مردمان بسا جوامع فقیر دیگر، همزاد شیر مادر باشد. کم نبودند و بسیار استند مادرانی که با چند لقمه نان خشک صدای معده را خاموش می کنند و اندکی شیری برای کودک شیرخوار خویش فراهم. کم نبودند و بسیار استند، شاگردان مکاتب که با یک پارچه گک نان خشک، به نیاز جای صبح و نان چاشت جواب می گویند!

نان خشک عزیزمان، حکایتگر وضعیت معیشتی مردم ما است. دردمندانه باید گفت که اکنون خبرهای دریافت شده حاکی از آن اند که در بسا نقاط کشور مردم به آرزوی دسترسی به لقمه نان خشک نیز نمی رسند. وقتی کشورهای "پول دهنده" از کاهش کمک خویش گفتند، حکومت در بسا زمینه ها، روی به افزایش مالیات نهاد. از آن جمله نانوايي ها را زیان بسیار رسانید. زبانی که بارش بر شانه مردم فقیر است. این است که توان خریدن نان خشک هم از دست عده یی از مردم رفته است.

چه روز گار عجبی آمده است. مردم ما حتا توان تهیه نان خشک را برای سفره های غریبانه و اندوهبار خویش ندارند.

هفده هم اکتبر روز مبارزه با فقر

امروز (هفدهم اکتبر ۲۰۱۴ - بیست و پنجم میزان ۱۳۹۳) روز جهانی فقر و یا ریشه کنی فقر نام گرفته است. در حالی که در گستره زمین صد ها میلیون انسان با فقر و تنگدستی و عوارض آن مواجه هستند، در افغانستان، چهره ی درد آمیز و تأثر بار آن بیش از پیش تشخیص می شود. با آنکه چپاولگران ارگ نشین حامد کرزی هر گز گزارش دقیقی از وضعیت فقر آمیز جامعه و مردم فقیر، ابعاد و جوانب آن انتشار ندادند، اما، فقر را در همه جا می توان دید و از بسیاری انسان ها خبرهای تکانهنده و اشک آور را شنید. در بستر تداوم اوضاع غمبار و فقر آمیز پیشینه که دامنیگر اکثریت مردم ما بود، ۱۳ سال پسین، با سرعت کم مانند، مرز فقیر و ثروتمند را تبارز داد. دزد سالاران مافیا پیشه، با درپیش گرفتن راه های ثروت اندوزی، ملیون انسان محتاج توتہ نانی را با تنگدستی مزید مواجه نمودند. تشدید فقری که با چنان عامل یا مناسبات غیر عادلانه و دستگاه ضد مردمی، چپاولگر و فاقد برنامه دلسوزانه به حال مردم، چهره نمود، عوارض نا گوارتری را نیز برجای نهاد. بیکاری، مراجعه به سوی فعالیت های غیر اخلاقی و منفی یا گونه های مختلف مفاسد، گسترش مرگ و میر، گدایی، و . . . به عنوان شاخص هایی از پیامد آن اند. این است که مردم ما تنها قربانی تروریسم و بی امنیتی ها و استفاده های سؤجاهلان نشدند؛ بلکه قربانی نبود برنامه های فقر ستیزانه، نبود برنامه های رفاهی و غمخوارانه نیز شدند. و این رنج و درد، امروز یکی از بزرگترین چالش های موجود کشور ما را معرفی می کند.

شایان یادآوری است که نباید تنها در چنین روز از فقر مردم سخن بگوئیم. شایسته آن است که در معرفی سیمای فقر آمیز، ارائه مدارک و اسناد، و شرح روز گار غمبار مردم فقیر همواره بکوشیم.

وای برحال معارف کشور

چگونه می توان امروز از کنار خبری بی تفاوت گذشت که حاکی از خیانت به معارف و معلمان کشور است. اسدالله حنیف بلخی، وزیر معارف کنونی افشأ کرده است که طی سالهای پیش، پول برای مصارف مکاتبی گرفته شده است که وجود نداشته اند. او با وضاحت گفته است که:

"... هیچ مکتبی در بخش های ناامن افغانستان باز نیستند، اما مقام های پیشین آمارها را دست کاری و پول را اختلاس کرده اند."

"سیگار" (بازرس ویژه ایالات متحده ی امریکا برای بازسازی افغانستان) یا منبع پول دهنده نیز چنین احتمالی را پذیرفته است. اما فاروق وردک، وزیر پیشین معارف آن خبر را رد نموده است.

راه دریافت حقیقت کدام است؟

راه درست آن است که هیأت تحقیق موضوع تعیین شود. تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

هنگامی که این پیشنهاد را نوشتم، خواننده گانی را به یاد آوردم که به زودی خواهند گفت که: کسی پشت تحقیق نمی گردد! روی این موضوع نیز خاک می ریزند.

زیرا بارها از دزدی ها در همین وزارت و بقیه وزارت ها خبرهای انتشار یافته ولی مقام و نهادی موضوع را طور شاید و باید دنبال نکرده و نتیجه را برای مردم نگفته اند.

متأسفانه ساختارهای حکومتی را حلقات زورمند با چنان بافتی شکل دادند که افراد رازدار و نزدیک باهم، در اختلاس، چور و چپاول و تصمیم گیری های مافیا گونه، همنوایی و مماشات رئیس جمهور پیشین حامد کرزی، و حامیان جهانی اش را نیز با خود داشت

نیازهای معلمان را دریابیم

وظیفه معلم شناخته شده است. به اطفال، نوجوانان و جوانان و حتا بزرگسالان آموزش می دهد. باغبانی است که نهال می نشاند تا روزی درخت به ثمر آید و جامعه میوه اش را بچیند. اما، وای بر حال روز و روزگار آن آموزگاری که نان لازم برای خوردن نداشته باشد و از رنج بی سرپناهی، نداشتن توان تادیه کرایه، و همزادان زندگی فقرآمیز؛ به سوی مکتب برود.

مکتب! هنوز که هنوز است و میلیارد ها دالر حیف و میل شده است، بسا مکاتب از داشتن ساختمانانی که بر آن بتوان نام ساختمان مکتب نام گذاشت، بی بهره اند.

چندی است که معلمان در بیشترین ولایات کشور دست به اعتصاب زده اند تا به وضعیت بهتر معیشتی و تدریسی دست بیابند. آنها می خواهند به معاش شان افزوده شود. زمینی می خواهند که سرپناهی (که مسلم است غریبانه می باشد نه مانند ساختمان های زمین های غصبی زور آباد) بسازند. در گذشته ها معلمان مانند مامورین بعد از هر چند سال ترفیع می کردند و همزمان با آن معاش بیشتر به دست می آوردند. اما از چندی به این سو، معاش ثابت برای آنها تعیین شده است. آنها می خواهند که این چارچوب تحمیلی و زیانمند برداشته شود.

حیات پر مشقت معلمان در افغانستان از چالش بزرگتری خبر می دهد. در بسا مناطق بیشتر نا امن می روند تا از شر بیکاری در امان بمانند. آنجا شمشیر جهالت آمیز تروریست ها را از نیم بیرون شده می نگرند. معاش شان به موقع تادیه نمی شود. بروکراسی، واسطه بازی، نبود وسایل لازم تدریس و ... نیز آنها را می آزارد. توجه نمائیم که دختران و زنان معلم با چه دشواری سوی انجام وظیفه می روند.

با چنین وضعیت، چه انتظاری را از میوه های آینده، از پرورش نسل بعدی می توان در چشم انداز قرار داد. زر اندوزان و قشری که از برکت بهره مندی از گونه های مختلف امتیازها، فرزندان خویش را به سوی چنین معلمان و مکاتب نه فرستاده و نمی فرستند، و شوربختانه امروز چرخ اداره کشور را نیز در دست دارند، از این همه رنج ها و چالش ها

سر در نمی آورند. وعده سر خرمن می دهند و با رفتار روزگدرانه، سیاست کلوخ روی آب گذاشتن و گذاشتن ادامه می دهند.

چه خوب است که اگر از راه همنوایی خویش با معلمان و مطالبات بر حق آنها، صدای معلمان را پر خروش تر نمائیم تا به حقوق حقه خویش دست بیابند.

من بر ایجاد "مرکز اسلامی در کابل" اعتراض می کنم

بیست و یکم نوامبر ۲۰۱۰ء

در حالی که مدارس هم اندیش با "القاعده"، "داعش" و طالبان، با تمویل مادی از طرف دولت عربستان سعودی در کشور ما، روبه گسترش نهاده و فاجعه آفریده اند، و برای آینده مردم نیز اسباب زحمت را فراهم می آورند، اینک اعلام شد که مرکز بزرگ دیگری در کابل با نام ملک عبدالله ایجاد می شود. مرکزی که گنجایش ۵۰۰۰ طلبه ی دینی (البته مسلم است که مطابق به تعلیمات رسمی عربستان سعودی) را دارد.

عجالتاً طی این یادداشت فشرده ابلاغ می شود که:

- چالش های اصلی در افغانستان، نامسلمان شدن مردم افغانستان نبوده و نیستند.

- برخلاف ادعایی که از "تدریس اسلام معتدل"، در آن مرکز، به عمل آمده است، عربستان سعودی پشتیبان خشن ترین افکار و اعمال تروریستی بوده و با رعایت اعتدال پیوندی ندارد. آن مرکز نیز در ترویج و گسترش افکار مغایر نیازهای جامعه ی ما، نقش خطرناکی را در آینده ایفا می کند.

- ادعا شده است که ایجاد این مرکز سبب جلوگیری از رفتن علاقمندان تعلیمات اسلامی به پاکستان می شود. سزاوار یادآوری است که پاکستان بهترین نمونه ی آزموده شده و پیشینه از چنین مراکز است، که با پول و تعلیمات عربستان سعودی، در ترویج خشن ترین افکار و رفتار در منطقه منجر شده است.

- مردم ما به امنیت، به کار، به قانونمداری، به رعایت حقوق بشری، به پایان دادن به تبعیضات و تبعیض علیه زنان، به پایان دادن شبکه های مافیایی، به مفاسد تعفن آمیز؛ و مقاطعه با رفتارهای خشن نیاز دارند. تشبثات عربستان سعودی در کشورهای مانند افغانستان، نه تنها در رهایی از چنان چالش ها کمکی نمی رساند، بلکه به دامنه ی آنها می افزاید.

- ایجاد این مرکز افراطی آموزشی، سوء استفاده واضح حکومت پادشاهی عربستان است از اوضاع ناهنجار افغانستان و به ویژه وضع اقتصادی افغانستان. و حکومت فعلی افغانستان در ادامه توافقات زمان آقای حامد کرزی، پولی را برای پروژه های دیگری به دست خواهد آورد، اما دورنمای غمباری را در چشم انداز می گذارد.

- واضح است که نبود سیاست اقتصادی سالم و اتکاً روز افزون به بیگانگان، نبود شخصیت های غمخوار و حضور یابی دولتمردانی که با سهولت تطمیع دولت های پولدار و مخالف شدید حقوق بشری می شوند؛ به چنین مهلکه ی جفا آمیز زمینه بخشیده است.

- این مرکز تشنج زا، افزون بر بُعد داخلی زیانبخش آن برای مردم ما، رقابت های پنهان و آشکار شده ی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی را تشدید می نماید.

مرکز اسلامی ملک عبدالله؟ نه!

به منظور گسترده گی و هماهنگی مخالفت ها

بیست و هشتم نوامبر ۲۰۱۴

نگرانی و مخالفت جمع بزرگی را می نگریم که بر بنیاد شناخت، تجربه و آگاهی از کارکردهای زیانمند چنین "مرکزی"، به مخالفت های مقدماتی دست یازیده اند. با ارزیابی از نظریات این گروه از هموطنان خویش، می بینیم که نشان دادن نیازهای اقتصادی، معیشتی،

امنیتی، فرهنگی؛ و درکل، نیازهای عاجل مردم است که چنین رویکردی را بارآورده است. در واقع این جمع از مخالفین، افزون بر این که با وضاحت و صراحت می گویند که این "مرکز"، از مصیبت ددمشانه و جاهلانه ی انتحاری و انفجاری نه تنها جلوگیری نمی کند؛ بلکه فضای تحقق آرمان های انتحاری را مساعد می نماید. نه تنها قطره اشکی از چهره ی انسان های گرسنه و مواجه با هزار و یک درد ورنج دور نمی کند؛ بلکه قشری را تولید و پرورش می دهد که در خدمات اجتماعی و تولیدی جامعه سهمی نداشته، ولی با کاهلی و مفت خواره گی و صدرنشینی به استفاده ی سؤ از مقدسات مردم می پردازند. و این مصیبت ها پایان کار نیست، آنها در راستای لزوم دیدهای منطقه یی و مسلماً جهانی جبهه یی از مردم تربیه می شوند که جلو آهنگ رشد جامعه و روی آوری های مدنیت آمیز را می گیرند. قشر ممتاز، عیاش و خوی گرفته با زراندوزی و عیاشی که مقدرات عربستان سعودی را در دست دارد، اما برای زن کوچکترین ارزش لازم را قایل نیست و حتا زنی را که راننده گی کند، محکوم می داند، قشری که سینما را منع می کند، اما خود بیشترین "سینما" را در حرمسرای خویش دارد، قشری که در ایجاد فجایع القاعده، طالبان و رشد "دولت اسلامی" سهم چشمگیری دارد؛ آری این قشر با ایجاد "مرکزملک عبدالله" به ابعاد دشواری ها در افغانستان می افزاید.

پس کاملاً به موقع و درست است که برابر این گونه تشبثات، دست اندازی ها و معامله گری ها، صدای مخالف رساتر ابرازشود. صدایی که پیام محکومیت دولتمردان افغانستان را نیز به گوش های پنبه نهاده شده ی ایشان برساند. زیرا معامله گری های دولتمردان بی مسؤولیت و اندوه زای افغانستان، همواره راه را برای فاجعه آفرینی های روز و فردا هموار نموده است.

مکتب های دختران بسته می شوند

در کشور بی امن افغانستان، هر جا که سنگ بی امنی بیشتر ببارد، سر و تن زن و دختر را زودتر و بیشتر نشانه می گیرد. تجارب حاصله از بی امنی ها و پیامد های زیانبار آن نیز این

گواهی را داده است. و جالب است که تیرها به زودی در نشانی می نشینند. هفته پیش بسته شدن دوازده مکتب دختران در ولایت لوگر نیز زنگ دل آزار خطر را به صدا در آورد. و این در حالی است که زخم اختلاس، و مکتب های "خیالی" وزارت معارف، هنوز تازه است. از یک سو پول می گیرند و مکتب نمی آورند و از سوی دیگر مکتب هایی بسته می شوند که با خون دل تهیه شده و تعدادی اطفال و نوجوانان، با چهره های ترسیده و نا اطمینان صبح گاهان روانه آن می شوند، تا درسی را فراگیرند. عامل بسته شدن مکتب ها را هم تهدیدات تروریست ها به ویژه طالبان گفته اند. می دانیم که در هیأت فکری طالبان، جایی برای درس خواندن و بیرون رفتن زن و دختر برای آن منظور وجود ندارد. و تا چه اندازه غم های ما بزرگ است.

۲۵) روز مبارزه علیه خشونت با زنان

یکی از پرسش هایی که پاسخ واضح را مطالبه می نماید، این است که چه گونه خشونت علیه زنان به صورت مشخص در افغانستان، رفع تواند شد؟ از یک سو به نظرمی رسد، جای بسیار خوشی است که بخشی از زنان و دختران کشور ما، همچنان برخی مردان (نه مذکران خشونت خوی، شعار بازان و آماتوران) در سطح دریافت چنین حقی رسیده اند. آنها می توانند علیه تبعیض جنسی، علیه فرهنگ تبعیض پسندانه، علیه افکار و عادات مبتنی بر تحقیر زن، به افشگری و روشنگری بپردازند. آرزومندی ها و کوشش هایی را که در اشعار، نبشته ها و تلاش های تحسین برانگیز ایشان می نگریم، چنین خوشی را بار می آورند. موازی با آن مطالبه ی وضع لوایح و قوانینی که به چنین مطالبات، ضمانت های قانونی و حقوقی می بخشد، روند تحقق حق طلبی و خشونت ستیزی را سمت و سو می دهند.

اما، یک سوی دیگر را با جگرخونی می نگریم. جامعه با دشواری های موجود و آشکار شده و موانع در حال رشد و بسیار پرمخاطره دیده می شود. در این حوزه، چالش

های موجود که شناخته شده اند، در وجود و مواضع افراد و نهادهایی تبارز یافته اند که همین اکنون دارنده ی قدرت و بی اعتنا به حقوق زنان می باشند. اشرف المدارس ها، و گونه های مختلف تبلیغ که تحقیر زن را از طرف زن در پیش می گیرند؛ و فرهنگ زیردست بودن و اطاعت گری را موعظه می نمایند، در حال رشد و تجهیز فکری و سازمان یابی و نفوذ گسترده ی خویش اند. همچنان حکومت بر سرکار مانند حکومت پیشین نه این که با فرهنگ تحقیر زن بیگانه است، (مراسم و مسافرت های نمایشی و سخت اغفال کننده را یک سو بگذاریم) با طالبان تروریست، دلبسته گی برادری و "صلح جویی" بسته است. در حالی که آن گروه شلاق وحشت را برای تحقیر زن در دست داشت که هنوز آن را بر زمین نگذاشته و به کار کرد آن وفادار است.

هنگامی که خطرات ناشی از اهداف اصلی "ایجاد مرکز اسلامی" عربستان سعودی را نیز به آن بیفزاییم، به ابعاد دشواری بیشتر پی می بریم.

ولی شایسته آن است که فریاد حق طلبی و خشونت ستیزی را نه تنها در این روز و نه تنها در هشتم مارچ، بلکه به عنوان یکی از نیازهای بسیار مهم جامعه ی خویش در مطالبات روزمره در پیش گیریم.

پیرامون هشتم مارچ، روز جهانی زن معذورم بدارید که من از مبارک نویسی و تبریک گوئی، برای هموطنان خویش به این مناسبت انکار نموده و گسسته ام. به عنوان فردی که روز گار زن را اسفبار می نگرم، به عنوان فردی که دارنده گان فرهنگ بی احترامی به انسانیت و از جمله بی احترامی و حق تلفی حقوق زن را دارای توانمندی و امکانات بسیار هراس افکن یافته ام، و . . . سخنی برای مبارک گفتن ندارم. سخنم جلب توجه جدی تر به سوی شب تاری است که دامنگیر زن، خواهر و مادر شده است.

گزارش ها از تجاوز بر بخشی از زنان زندان ها خبر می دهند

مردم آزاری در کشور ما هر روز دامن می گسترند. آزار دیده گان هم مظلومین و زیر فشار و ستم قرار داشته گانی می باشند که هیچ منبعی در فکر تأمین مسؤولیت ایشان

نیست. از اوضاع غمبار زندان های زنان نیز که بارها گفته شده است، اکنون خبری حاکی است که کارمندان زندان ها وقاضی ها مرتکب عمل جنون آمیز علیه آن بیچاره ها شده اند. دولتی های اصلاح ناپذیر و دروغگو همواره چنین خبرها را تکذیب می کنند و یا با رفتار دفع الوقت کردن از تحقیق دروغین سخن می گویند. این خبر نیز بسیار دل آزار است.

سخنی پیرامون مخالفان نو روز

در ادامه روزگار اسفبار و اندوه گستری که اکثریت بزرگ مردم ما دیده اند، روزگاری که دزدان اندک خنده و گاهگاهی نشسته برلبان را نیز ربودند، حالا مشتکی از آن دزدان جسورتر و بی باک تر کمر بسته اند تا نوروز، این شاد روز دیرینه و پیشینه را از میان بردارند. هنگامی که به ابعاد نیت پیام آوران غمگینی و افسرده گی و دشمنان نو روز می اندیشیم، این تصور نیز دست می دهد که شاید یکی از علل دشمنی این قشر طفیلی در این برداشت نهفته باشد که منفعتی عاید ایشان نمی شود.

اما پیروزی در این راه نکبت بار نتواند داشت. روزی را نشانه می گیرند و می خواهند نابود کنند که از دشواری های بسا زمانه ها با سلامتی ره پیموده و داغ ها و تبسم هایش با ما سخن می گویند.

در حاشیه فرا رسیدن نوروز

اینک صدای خوش آهنگ گام های پیرکهنسال نو روز، تازه و جوان، باهم نزدیکمان شده است. احساس می کنیم که با لبخند ملیح، دستان پر گل و با عطوفت اش را نوازش کنان، بر سر ما می نهد.

احساس ما در برابر چنین پیام آور خوبی ها، جز این نتواند باشد که پیام ها و گام های ستوده اش را بار دیگر بستائیم، دستانش را ببوسیم و خبر آمدن اش را به دوستان مبارکباد بگوئیم.

پیام ها و آرزوهای پیشینیان را که در پیوند با قدم های ستره اش سروده اند، نیز به یاد

می آوریم که:

"خوش باش و دمی به شادمانی گذران".

و یا

"نو بهار است در آن کوش که خوش دل باشی

که بسی گل بدمد، باز و تو در گل باشی".

حتاسخنی از مرد خونین دل و شاهد خونریزی های "فتیبه" را داریم، که چنگ بر گرفته

بود و می سرود که:

"با این همه اندوه

در خانه ی دل

اندکی شادی باید

که گاه نوروز است."

آری، از این منظر که می نگریم، چرایی برای تجلیل و گرامیداشت نو روز، درکار نیست. جز این که عقل، فکر و سویه ذهنی - فرهنگی کسانی از جهالت آمیخته شده باشد، تجلیل نو روز را زیر پرسش می برند.

چنین جاهلان را نیز داریم، آنانی که نو روز را با کوله باری از افکار "نا حلال" خویش، "حرام" می نامند.

با توجه به چنین ذهنیت جاهلانه است که چشمان مان به سوی واقعیت دردناکی نیز ره می برد که خوشی را از چهره ها دزدیده است.

هنگامی که تن نازنین نو روز را می نگریم و باز به چهره کریه و سیاه جاهلانی می بینیم که حکم اعدام نو روز را در فکر و دردست دارند، آرزوی خوش باشی و خوشی طلبی ما با چالشی تأثر بار مواجه می شود.

تأثر ما زمانی فراخ دامن می شود که چهره های قربانیان روزانه انسان کشی در نظر ما ظاهر می شوند. کودکان و زنان و مردانی که دیروز شاید به سوی بازار فاریاب رفته بودند

که برای نو روز عزیز خویش چیزکی بخرند، اما انتحاریی که نوروز ستیز نیز است، او را به کام مرگ فروبرده است. به یاد کسانی می افتم که سخن نو روزی خیام و حافظ برای او، ریختن نمکی بر زخم هایش تلقی می شود. مادران، همسران و کودکانی را به یاد می آوریم که وقتی نوروز فرا می رسد، آن "گم گشته" مظلوم را به یاد می آورند که رفته بود، میوه و نان و جلیبی بیاورد، اما، برنگشت.

این است که من از سالها به اینسو، در حالی که به دست و چهره نو روز بوسه می زنم، قدم های دلنوار و معطرش را گرامی می دارم و اشعاری را می خوانم، اما هنگام مبارکباد آن، نمی توانم برداشتی را پنهان بدارم که از چنین ناسازگاری حاکی است.

کلوخ های "جان کری" آب می شوند

یادما است، که در اوج رسوایی تقلب و بحران انتخابات سال ۱۳۹۳ خورشیدی، وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا وارد کابل شد و طی چند دیدار، آقایان عبدالله عبدالله و محمد اشرف غنی را به خاموشی دعوت کرد. چارچوب شتابزده یی را مهندسی و ایجاد نمود و نام "حکومت وحدت ملی" را بر آن نهاد. پست ریاست اجرائیه را بر بنیاد نیاز منطق چنین "مصالحه" افزوده، که به زودی تعبیر و تفسیرهای مختلفی از آن رونما شد. اما بحران پایان نیافت. ناامیدی و سرخورده گئی بیشتر مردم که برجایش. مظاهر بحران را در حکومت بی کابینه بهتر می توان نگریست.

جان کری چهره اصلی بحران را پنهان نمود. تقلب در انتخابات که نشانه یی از فساد تعفن آمیز و غرق در بی کفایتی رژیم حامد کرزی بود، طرف بررسی و محکومیت قرار نگرفت. جنبش ضد تقلب چه در اثر حمل نارسایی داخلی و چه به دلیل ترندهای بیرونی به خاموشی گرائید. تردیدی نبود که کار کرد زور و فشار، نشان دادن قند و نبات مقام از طرف مقامی که کشورش دست بالا را در سمت و سو دادن اوضاع افغانستان دارد، در تعیین هدف عاجل کسب موفقیت می نمود. اما، آن کارکرد رفتار وزیر خارجه آمریکا سر پوشی بود بر موجودیت اختلافات. چنین بود که می دیدیم که در پشت تبسم های ظاهری

و "بغل کشی" های غنی و عبدالله، موجی از اختلافات ره می پیمود.
اکنون این موج اختلافات، کلوخ هایی را که جان کری بر روی آب نهاده بود تا از روی آن بگذرد، آب کرده است.

و این در حالی است که دست فقر و فساد و تیغ تروریسم، بیشتر به سوی گلوی تشنه مردم دردمند ما فشار می آورد. و دل‌های هم پیمان با درد مردم، می سوزند.

از مصیبت ها سخن بگوئیم

دیپلمات ها، سفرا و مبصرین سیاسی وابسته به دولت هایی که در افغانستان دارندۀ نفوذ و نقشی اند، وقتی در سیمیناری پیرامون اوضاع افغانستان حضور می یابند، پای احتیاط را از گلیم لزوم دید مصالح و منافع ملی فراتر نمی نهند. و این همان موقفی است که با موضعگیری آزادانه و وارسته از قید و بندها بسیار مغایرت دارد. چه بسا دل انسان آگاه و مطلع از اوضاع و آن خود سانسوری های سیاسی را به خروشدن وا می دارد.

سیمینار بسیار جالبی که چندی پیش در شهر اشتراسبورگ فرانسه به ابتکار کانون فرهنگی افغانستانی شهر اشتراسبورگ دایر شده بود، برای من چنین استنباطی را در دست نهاد. من تردیدی نداشتم که سفیر پیشین فرانسه در کابل اطلاعات بسیار موثق و جالبی از کجروی ها، رفتار های غلط و اشتباهات کشورهای غربی و دستگاه آغشته با فساد و بی کفایتی حامد کرزی در اختیار داشت. اما جانب احتیاط را رعایت می نمود. "احتیاط" واغماضی که از طرف من، گونه بی از نارضایتی وجدانی را همراه می آورد.

من با صراحت و وضاحت آن مطالبی را گفتم که در خلال مسافرت ها گرد می آورم و یا پس از جمع آوری مدارک در نبشته ها بازتاب می دهم.

من از نقش عنصر قومی و مذهبی در افغانستان گفتم. عنصری که وارد و صادر نشده است، بلکه در درون جامعه حضور داشته و دارد.

من از هم‌نواپی حکومتی ها و شخص محمد اشرف غنی (که آن وقت احمدزی نیز بود) با تروریسم گفتم.

رگه های قوی ضدیت با حقوق بشری و زن ستیزانه را یادآوری نمودم. از مداخله کشورهای خارجی - منطقه یی و بازتاب تضاد های آنها در افغانستان گفتم. از رنج و درد ملیون ها انسان و جوانانی گفتم که با بیکاری و سرخورده گی روز و شام را سپری می کنند.

از مصیبت بی مانند معتاد شدن به مواد مخدر گفتم. رشوت ستانی و مردم آزاری های کم مانند را یادآوری نمودم. . . . من اکنون بیش از پیش به حقانیت این برداشت ها رسیده ام.

به یاد قربانیان انفجار مین ها

شانزده مهل ۱۳۹۴ خورشیدی

دیروز (۴ اپریل ۲۰۱۵) که یادداشت های ویژه روزها را می نگریم، چشم ام به "روز بین المللی آگاهی از خطرات مین" افتاد.

به یاد هزاران هموطن مظلوم و معیوب خویش افتادم که در وقت های حضور و آزار قوای شوروی در افغانستان، جنگ های دل آزار تنظیمی در کابل و یا در زمان طالبان و بعدتر موجودیت قوای خارجی، معیوب شده اند. تعداد کمی از آن معیوبین چیزی که از کمک ها دریافت می دارند. نگاه های گریه آور آنانی که از روی ناگزیری دست به گدایی دارند، به دامنه رنج ها می افزاید. هنگامی که به سرنوشت و تغییر احتمالی حال معیوبین و قربانیان مین اندیشیدم، نتیجه حاصله این بود که یک حکومت ناقص الخلقه و معیوب، حکومتی که با خود کامگی در غم عربستان سعودی است و سرگرم جنگ قدرت، حکومتی که تروریست ها را ناز می دهد و آزاد می کند، اما سرنوشت اسیران در بند تروریست ها را با خاموشی استقبال، حکومتی که سیمین غزل حسن زاده اشتباه کار را برکنار می کند، ولی زلمی زابلی، نیازایزی و عبدالرحمان رحیمی را در آغوش می گیرد، حکومتی که دستگاه هایش هرچه بیشتر با فسادآلوده تر می شوند، حکومتی که . . .

این حکومت فاسد، فاتحه معیوبان و فرخنده ها و آرامش وامنیت را نیز می خواند.
من دلم به حال مردمی می سوزد که مین های قرار داشته در ذهن و فکر ایازی ها؛
اسباب قتل و رنج بیشتر شان را فراهم می آورد، اما روز آگاهی از خطرات، زمینه ها، عوامل
و زیان های جبران ناپذیر تروریسم را برایشان به رسمیت نمی شناسند.
یاد قربانیان تروریسم هفته پیشین درخوست، لوگر و کنر افتادم که این حکومت
معیوب و دوست تروریست ها، در واقع شریک جرم و جنایت علیه آنها است.

فقر در افغانستان

پس از جنگ عمومی دوم، طرح و کار احداث پاره یی از پروژه ها از جمله وادی
هلمند و بند کجکی روی دست گرفته شد. شادروان محمد ابراهیم عقیفی طی خاطرات
خویش، از دیده گی هایی می آورد، که با اعضای یک هیأت به سوی چخانسور رفته بود.
می خوانیم که:

"... در بعضی جاها اهالی اجتماع کرده و عرایضی را تقدیم داشتند که از قلت سهمیه
آب شکایت می کردند. این عرایض را آقای شالیزی به انگلیسی ترجمه و تایپ کرده به
اعضای هیأت تقدیم می نمودند. چیزی که خیلی رقت آور بود همه را به گریه آورد،
ملاحظه حالت فلاکت بار اهالی بود. به هر قریه و محل سکونت اهالی که می رسیدیم،
مرد و زن، صغیر و کبیر، در طول راه ایستاده می شدند. تقریباً همه برهنه و پای لچ و سرلیچ
بودند. در چشم بعضی اطفال رنگ قرمز برای علاج وطنی انداخته بودند. مثل آن بود که از
مغازه ها برآمده باشند. کسی تصور نمی توانست که مردم به این اندازه فقیر و محتاج باشند.
البته یکی از عوامل تولید این حالت، تولید مصیبت جنگ عمومی هم بود که توريد پارچه
های نخعی قلت یافته بود ..."

هنگامی که شبیه اطلاعات بالا را از بقیه نقاط کشور نیز بارها بازنگریسته ام، سخنی از
شادروان دکتور فاروق اعتمادی به یادم می آید که می گفت: افغانستان را از روی چهره
شهر نو، کارته و صنف های فاکولته نبینید.

جای تأسف است که دامن فقر گریه آور در کنار بقیه اشکال مصیبت ها، هنوز هم در کشور ما گسترده گی دارد.

محمد ابراهیم عقیفی، پیغام جاودان (برخی نوشته های شادروان محمد ابراهیم عقیفی).
ص ۲۲۰ انتشارات شاهنامه.هالند. ۲۰۱۴

"ریش وقیچی، هر دو در دست شماست"

از پشت عینک ریش نباید به مسائل نگریست

گذشتن ریش و یا نگذاشتن آن در روی، باید موضوع شخصی و به اراده فرد تعلق داشته باشد. آنانی که "خوبی" های اشخاص را با معیار ریش می سنجند و روی آن پای می فشارند، اگر اندکی به کارنامه های تبهکارانه و دل آزار تعدادی از ریشمندانها بنگرند، بسنده است که دیگر آن سخن را نگویند. این را نیز نباید فراموش نمایم که چه بسا ریشدارانی که زشت کار نبوده نیستند و ریش ندارانی هم که مصیبت و آفت کشتند و اندوه درو کردند.

رنج بی سرپناهی

هنگام مراجعه به جریانات و حوادث مختلف بیش از یک ونیم دهه پسین، موضوع دریافت دوباره خانه ها و زمین ها و پیامد های آن نیز جلب توجه می کند. تعدادی از هموطنان که پیشترها مهاجر شده بودند، در این سالها اگر خانه وزمینی در وطن داشتند که در اختیار کسان دیگر افتاده بود، راه سفر و عزم پس گیری آنها را در پیش گرفتند. مراجعه این هموطنان به شعبات مسؤول در داخل و یا به سفارت ها وقونسلگری ها، داستان هایی را فراهم آورده است که سزاوار شناسایی اند. چه بسا پیکر منفور رشوت ستانی، از این راه نیز به فربهی رسید.

در خلال یکی از مسافرت هایی که چند سال پیش به سوی وطن داشتم، هموطنی

خواهش کرد که نزد شخصی مراجعه نمایم که مدت ها می شود در خانه ایشان زنده گی دارد. و این پیام را برسانم که در آینده نزدیک به وطن آمده، تعمیر را ترمیم کاری و برای فروش آماده می نمایم.

وقتی به سوی نشانی در دست داشته مراجعه نمودم، مردی را دیدم که پیر نشده بود، اما پیرتر به نظر می آمد و در دکانک ساده یی نشسته بود. پس از آن که برای او پیام هموطن خویش را گفتم، رنگ از رخس پرید، تن اش را لرزه یی فراگرفت که توان سخن گفتن بیشتر را از من می ربود. . .

در نیویارک تعمیر "مرکز تجارت جهانی" بلندتر شد

در کشورما، ناهنجاری ها ژرفتر و گسترده تر

گفته شد که کار بازسازی مرکز تجارت جهانی به پایان رسیده و نام "برج صلح" را بر آن نهاده اند.

تعمیرهایی که در نتیجه اعمال تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فروریختند، در واقع صفحه دیگری را از برافروخته گی در سیاست خارجی و داخلی ایالات متحده آمریکا، با شتاب آلودگی های زورمندانه به نمایش گذاشت. از جمله پیامدهای آشکارا و بسیار پروسروصدا و پرمصرف، دورکردن طالبان از قدرت، گسیل محمد حامد کرزی به افغانستان، نشان دادن باغ های سبز و سرخ و رویکرد جدی در حوزه مبارزه با القاعده بود. به این لحاظ است که صفحات تاریخ حدود چهارده ساله پسین افغانستان، پیوندی با آن عمل تروریستی و واکنش های مرتبط با آن یافته است.

وقتی به نتایج آنها می نگریم، امریکا و همه متحدین جهانی اش، دستاوردهایی را در عرصه مبارزه با تروریسم، نصیب شده اند. به ویژه اگر تروریسم منافع آنها را آماج حمله قرار داده است.

اما وای بر حال کشورما!

مشتی زراندوز، کاخ های بلند اذیت باربنا کردند. بانکی را زد دیدند. ملیون ها انسان چشم به راه دریافت کار و دست یافتن به مرهمی را که برزخم های پیشینه و موجود بگذارند، به فقر بیشتر و سرگردانی مواجه نمودند. . . برخلاف منافع بزرگ انسانی نیازمندان؛ گروه مغرور، خودستا، بی کفایت و آلوده با انواع تعصب، اداره امور را به دست گرفتند. گروهی که قدم های تروریسم را گرامی داشتند و از تسلیم نمودن افغانستان به دست حامی شناخته شده دهشت افگنی نیز شرمی را بر خویش راه ندادند.

در امریکا اگر در اثر آن عمل تروریستی حدود سه هزار انسان جان دادند، در کشور مظلوم ما، تروریست ها در ادامه انسان کشی های خویش، گام های خویش را در نزدیکی تصرف قدرت می بینند و کاخ قدرت تروریستی بنا می کند.

مگر تبسم انگیز و سزاوار تأمل و اندیشیدن بسیار نیست، که ایالات متحده امریکا و متحدین اش، در بنای چنین کاخ فساد زا و تروریست پرور دست بالاتر دارند؟ مگر جای سرزنش بسیار و غمخواری شایسته ندارد، که هنوز هم در کشور ما، جای نیروی لازم برای سمت و سو دادن وضعیت در جهت متفاوت خالی است؟

به مناسبت روز جهانی حقوق بشر (دهم دسامبر)

فشرده یی از یک نوشته ی پیشین را می آورم:

از جمله دستاوردهایی که بشریت در دست دارد؛ و می توان بر آن بالید، یکی هم منشور حقوق بشر است. برای اثبات سخن خویش، ماده نخست آنرا می آوریم:

تمام افراد بشر آزاد زاده میشوند، و از لحاظ حیثیت و کرامت حقوق باهم برابر اند. همگی دارای عقل و وجدان هستند و باید با یکدیگر با روحیه برادرانه رفتار کنند.

هرگاه این جملات خردمندانه را در سطحی توضیح دهیم، که برای بیسوادترین انسان نیز قابل فهم شود، آیا تبسمی رضایت آمیز بر لبان او نخواهد نشست؟

میزان کشش و پذیرنده گی آن به ویژه باید در بین انسانهای جوامعی بیشتر باشد، که ساختار و فرهنگ عدم رعایت حقوق و کرامت و حیثیت انسانی بر آنها بیدادگری ناگسسته یی دارد. انسان هایی که در معرض تبعیض، بی حرمتی، توهین و تحقیر هستند، با شنیدن واگاهی از جوهر این پیام، احساس می کنند، که دواى دردی را یافته اند. دواى دردی را که نیاکان او نیز با رنج آن مظلومانه زیستند و رفتند. داروی دردی را می یابد که او را رها نه نموده و فرزند و خانواده اش را هم تهدید می کند. . .

من نوشتم و پیشنهاد نمودم که :

کتاب درسی حقوق بشر در مکاتب افغانستان تدریس شود. کتابی که نه تنها در دسترس شاگردان مکاتب به منظور تدریس گذاشته شود؛ بلکه برای ادارات و مؤسسات مختلف توزیع گردد، کاری تواند بود، کارستان.

آری، اگر نیاز به کاری دوام دار و چند بُعدی، در زمینه آگاهی بخشیدن و آگاه نمودن مطرح است، یکی از آنها همین مورد می تواند باشد. اما، اگر با نقض دوامدار و ناگسسته حقوق بشر در افغانستان، عده یی بهتر و آسانتری تواند قدرت مند بمانند؛ و از نهادهای موجود، به عنوان ابزار نمادین و سؤ استفاده کننده بهره بگیرند، کار دیگری است.

روز جهانی معلولین

دوازدهم قوس (سوم دسامبر)، روز جهانی معلولین بود. می دانیم که وزارتی هم با نام وزارت شهدا و معلولین در افغانستان وجود دارد. امسال باز هم در این روز گپ های پیرامون معلولین کشور گفته شد. مانند کلوخی که روی آب بگذارند و عبور کنند. اما، به تعداد معلولین و رنجهای آنان افزوده شده ورقم آن بیشتر می شود. زیرا افزون بر معلولینی که مادرزاد با نقایص و معایبی به دنیا آمده اند، جنگ های پیشینه و سلاح خشم تروریسم انسان های بی شماری را به قطار معیوبین و معلولین فرستاده و بیشتر می فرستد.



امسال نیز یک گزارش جامع از حال و روز معلولین، اسباب و عوامل و عدم غمخواری آنان انتشار نیافت. لازم است که نهادهای بشردوست، رسانه ها و نویسندگان و شخصیت های دلسوز، همواره از آنها یاد کنند تا بیش از این به فراموشخانه ی دستگاهی که با فسادآلوده است، سپرده نشوند.

کنفرانس لندن برای افغانستان

"کنفرانس لندن برای افغانستان" دو آرزومندی را مانند کنفرانس های پیشین بازهم از چند طرف تبارز داد: ۱- سران حکومت افغانستان آرزوی به دست آوردن پول را همچنان نماینده گی نمودند. آرزویی که از ناتوانی امکانات داخلی، بی توجهی پیشین برای کاهش و یا رفع آن و گزینه ی اتکأ به خارج حاکی است. ۲- افراد و نهاد هایی که اگر درحکومت دستی ندارند، اما، دارنده ی چنین مواضع استند و هوش و گوش شان تکیه بر بیگانه است بدون داشتن برنامه یی که چنان وابستگی را پایان دهد و بدون تعمق بر کارکردها، نتایج، انگیزه ها و عواقب آنچه از خزانه ی "خارج" در جیب ها فرو می ریزد. ۳- "خارجی ها" هنگام چانه زنی، پیهم از حکومتداری خوب و پایان یافتن فساد در افغانستان سخن گفتند،

بدون این که بپذیرند که تاجه میزانی در شکل دهی و شکل گیری دستگاه غرق در فساد و دفاع از سران آن، دخیل بوده اند.

این است که به رغم همه آرزومندی ها برای پایان یافتن اوضاع جفا آمیز و مردم آزار، به دشواری می توان پذیرفت که از هم جوشی امکانات خارجی با دستگاهی که حامل فساد است و بیگانه با مبارزه با مفاسد و همزمان با آن با تروریسم سرمخالفت ندارد، تغییر محسوسی رونما شود.

خبر افزایش تریاک و کشت مواد مخدر همه ساله انتشار می یابد

امسال باز هم خبر کشت تریاک تکانهنده بود. ۹۰ درصد کشت آن در جنوب و غرب کشور است که نا امن اند و طالبان نیز در آن مناطق نفوذ دارند. افزایش آن در هلمند، قندهار و جلال آباد چشمگیر است. اما آنچه به گزارش سال جاری ویژه گی بخشید، در سخنان صریح و گویای وزیر سرپرست وزارت مبارزه با مواد مخدر (به تاریخ ۱۲ نوامبر ۲۰۱۴) مشاهده می شوند. وی از مقامات دولتی، از والی ها، ولسوال ها، از قوماندانی امنیه ولایات، از قوماندانی قول اردو، رئیسای وزارت مبارزه با مواد مخدر و سهم آن ها در افزایش وقاچاق مواد مخدر یادآور شد.

در واقع نقش مافیای اقتصادی را می نگریم که حمایت دولتمردان را با خود دارد. نقشی که آسیب های بسیار به زمین ها و مردم کشور ما، مردم منطقه و جهان رسانیده است. هنگامی که شخصی در مقام سرپرست وزارت مبارزه با مواد مخدر، حاضر می شود که از چهره و سهم آن مافیا پرده بردارد، اکنون بار دیگر پای محک تجربه در میان می آید. آیا گروه خائن و حریص به زر اندوزی در حمایت دولتمردان و نفوذ در دولت ادامه می دهند و یا ادعای وزیر موصوف به کرسی می نشیند. تصور می شود، دایر شدن محکمه علنی در باره چنین باندی، یکی از نیازهای مهم مبارزه با مفاسد و شبکه های مافیای افغانستان باشد.

خبر تکانهنده واندوهبار

۱۳ نوامبر ۲۰۱۴

بر بنیاد خبری که (رشد اجنسی Roushd Agency) و به نقل از منابع ولایت تخار و وزارت داخله افغانستان انتشار داده است، سه تن بر یک طفلک سه ساله تجاوز نموده، بعد او را برهنه در باغی گذاشته اند.

هنگامی که این خبر را خواندم و به بقیه موارد تجاوز ملتفت شدم. تجاوزهایی که برخی به احتمال بسیار پنهان می مانند. جنایتکاران وابسته به حلقات قدرت از محکومیت معاف می شوند. در اینصورت به آینده ی کودکان، دختران و زنان بی شماری با تمام دردمندی هایش باید اندیشید که از امنیت لازم بهره مند نیستند.

تعداد زندانیان در سال ۱۳۱۸

اکتبر ۲۰۱۴

شایسته است بدانیم که چه شماری زندانی طی سالهای متمادی در زندان های کابل و ولایات به سر برده اند. در حالی که آشکار شدن هویت زندانیان و تعداد آنها پاسخگوی بسا پرسش ها تواند بود، سوگمندانه تصویر لازم و روشن از آن در دست نیست.

اما از روی یک خاطره ی دردست داشته، با یک رقم از زمانه ی صدارت سردار محمد هاشم خان آنهم از سال ۱۳۱۸ خورشیدی، اطلاع می یابیم.

منبع موثقی که از تعداد زندانیان دهمزنگ در سال ۱۳۱۸ ویا در روزها هفته هایی از آن سال، خبر می دهد، حاکیست که تعداد زندانیان ۴۲۵۰ نفر بود.*
پیرامون دریافت رقم بالا چنین روایت شده است:

* خالد صدیق چرخي . کتاب از خاطراتم. ص ۸۸. چاپ اول. چاپخانه مرتضوی. کلن / جرمنی

" عصر هر روز ده باشی عمومی به اتفاق دونفر سپاهی، محبوسین را به داخل اطاق های شان سرشماری می کرد. هنگام سرشماری هیچکس از اطاق خارج شده نمی توانست و در آخر اگر حساب سرمی خورد، و تعداد زندانیان پوره می بود؛ یک نفر از اشخاص مؤظف سرشماری به آواز بلند توسط بلند گو خیریت را اعلام می کرد. در آن وقت تعداد محبوسین در این زندان ۴۲۵۰ نفر می رسید، که به این ترتیب جهزده می شد: "چارهزار و دو صد و پنجاه نفر، خیر خیریت است."

اما، اگر در حساب اشتباه می شد، دوباره حساب شروع و بعضی اوقات این عمل سه چهار مرتبه تکرار می گردید. تا این که حساب برابر می آمد. بعد از آن، زندانیان می توانستند از اطاقهای شان به کریدور زندان به در آمده، از مستراح زندان که نوبت می گرفتند، استفاده کنند."

امروز ۱۱ سپتامبر است

یازدهم سپتامبر ۲۰۱۱

سیزده سال پیش در پختن روزی، ایالات متحده امریکا شاهد رویداد تروریستی و تکان آور سیاسی بود. رویدادی که واکنش های ایجاد شده علیه آن، دور کردن دست القاعده، طالبان، و نفوذ پاکستان در افغانستان را نیز در قبال داشت. وعده های بسیاری در سطح جهانی برای افغانستان داده شد. ساختار و دورنمایی که بر بسیاری از دل های شکسته می نشست، در بن جمهوری فدرال آلمان روی کاغذ آمد. حامد کرزی از امریکا به سوی افغانستان فرستاده شد و نشست بن بر آن صحنه نهاد.

می دانیم که آن همه وعده ها و کارنامه ها را، سیزده سال پسین به قدر کافی آزموده است.

از جمله خشمی که یازدهم سپتامبر بار آورده بود، ادعای مبارزه با تروریسم همه جا رافرا گرفت. امریکا، کشورهای اروپایی و بسا کشورهای دیگر به کاربرد وسایل امنیتی،

مراقبتی و تدابیری افزودند که امنیت آنها را در برابر احتمال دگر باره چنان عملیات تضمین می کند. اما بنگریم که تروریسم در افغانستان، یا جایی که زمینه های آسایش و پرورش تروریست ها را فراهم نموده بود، همچنان در برخی کشورهای دیگر چگونه است. پاسخ را می توان به زودی، با توجه به مصیبت بزرگ یا رشد تروریسم در افغانستان، نایجریا، سومالی، سوریه، عراق، پاکستان . . . ارائه نمود. پاسخی که از واقعیت بسیار آشکار شده سخن دارد و به همان میزان از شکست ادعای مبارزه با تروریسم. اگر کشورهای قدرت مند در محدوده جغرافیایی خویش جلو آن را گرفته اند، در بقیه نقاط جهان شاهد سیاست های تروریست پروری آنها نیز بوده ایم. دستی که بر سر "دولت اسلامی" (داعش پیشین) و رشد آن، نوازش کنان نهاده شد، پنهان نمانده است.

به منظور دریافت چرایی رشد، دریافت عوامل داخلی و خارجی تروریسم و آن همه خشونت های هار، لازم است که اوضاع هر یک از این کشورها در نظر گرفته شود. با تمام نتایج به دست آمده، یک ویژه گی افغانستان را از بقیه متمایز می نماید. ویژه گی طالب دوستی، خیانت به مردم و امنیت لازم از طرف رئیس جمهور و تیم طالب دوست آن.

اگر در چنین روزی، به یاد پیشینه ی گسیل جناب حامد کرزی و نقش عامل بیرونی یا کشورهای خارجی در کوتاه نمودن دست القاعده و طالبان و ایجاد ساختار متفاوت و زمینه های داخلی ناهنجار می رسیم، سیاست های توطئه آمیز، معامله گرانه و خیانت آمیزی را نیز با وضوح کامل می یابیم که به تقویه تروریسم، افراط گرایی و خشونت های وحشیانه منجر شد. حامد کرزی و گروه همکاران و مشاوران وی از پاسخ به این مسؤولیت گریزی نتواند داشت.

"خوب این کثافت ها اعدام شدند، بعد چی؟"

از یک نامه وپرسش:

"...محمد علی نام، دخترک بیمار خود را به شفاخانه غزنی آورده بود. مگر خودش حالا زخمی شده است.

شاید جریان عملیات سه روز پیش طالبان در غزنی به اندازه لازم انعکاس نداشته است. طالبان از لباس های پرسونل عملیات سریع استفاده کرده بودند. تمام راه ها، اطاق ها، افراد و اشخاص را معرفی بودند. . . . خوب در آخر کشته شدند. هر روز کشته می شوند. بن لادن هم کشته شد. مگر چه شده که به تعداد پرسونل آنها، به استفاده های آنها، به وسایل آنها رشد چشمگیر آمده است...

دزد و رهن ز یاد شده، تجاوز به ناموس در مسیر راه پغمان دفعه اول نیست. دفعه آخر هم نخواهد بود. دولت طالبان را برادر میخواند، عساکر و آمران که میخواهند زنده گی کنند، در وقت حمله طالب به دفاع و سرکوب می پردازند. مگر باز قتل عسکر و طالب جاهل و مردم بی گناه است. میگویند کثافت های تجاوزکار به ناموس را اعدام کنید. خوب این کثافت ها اعدام شدند بعد چی؟. و تاکی؟

پاسخ.

"... هنگامی که از یک عمل فجیع و تکانهنده و ضد انسانی آگاه می شویم و احساس انسان جریحه دار هم می شود، صدور حکم جزای بزرگ یا اعدام در نظر می آید. اما، هنگامی که پای اصلاح درازمدت یک جامعه و نیاز اساسی تر مقابله با پلشتی در میان است، فکر عقلانی و کار ساز و مؤثر با جمیع ابزار، وسایل و راه ها در میان می آید. نتایج اعدام ها در کشورهای جهان تا حال مؤثر نبوده اند. در ایران جزای اعدام برای آنانی که با خرید و فروش و انتقال مواد مخدر سر و کاری دارند، در هیچ صورت نتیجه مثبت بار نیاروده است...

جامعه ی ما به تحول در حوزه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی . . . نیاز بسیار دارد. به کار آفرینی، کاردپی و آموزش های اجتماعی نیاز بسیار دارد...

بعد نظامی مبارزه با طالب تروریست، آنهم برخلاف میل و تصمیم دولتمردان، رئیس آنها و بخشی از مردم جامعه، و از طرف افسران و آمران آنها، و در زمانی که ابتکار حمله را نیز تروریست ها دارند، نتیجه ی مطلوب نداشته و ندارد. منظوره مبارزه ی وسیع به کمک همه رسانه ها و با تبلیغات گسترده، افشأگرانه، نشان دادن فجایع آن نیاز دارد و با قاطعیت می تواند به سامان بنشیند...

موافق هستیم که تجاوزهای رنگارنگ و کشتار انسانها سیر صعودی می پیماید. زیرا جامعه را از بسا جهات با ظرفیت ویرانگرانه آماده نموده اند. انسان هایی برای سمت و سو دادن جامعه قدم نهاده اند که با برنامه های عقلانی و مبارزاتی سرو کاری ندارند. . . یار زنده صحبت باقی "

ساعت ۱۰ صبح ۱۴/۹/۶

به یاد معتاد شده گان با مواد مخدر

اگر پیکر رنجور و دردمند افغانستان از چند دهه ی پیشین نشانه های دل آزار دارد، اکنون داغ هایی هم برجسته تر جلب توجه می کنند، که از مصیبت حکومت جناب کرزی و همزادان او نقش یافته است. تقویه و تنظیم محیلانه و شیادانه ی تروریست ها، پدید آیی فاصله های اقتصادی و اجتماعی میان اقشار مردم، بیکاری که امراض مختلف و آسیب های اجتماعی را بار آورد، ترویج گونه های مفاسد، رشوت ستانی، دارودسته بازی، بانک خوری، تشدید و ترویج گسترده ی تبعیض های قومی و زبانی، گسترش مهندسی شده ی کشت کوکنار و آغشته نمودن و معتاد کردن صد ها هزار انسان به مواد مخدر و . . . همزادان نکبت بار این رژیم اند. دریافت خصوصیات مشترک و پیوند های تکمیلی آنها را زمانی می توان به درستی دریافت که بطن پرورش دهنده و غذا دهنده اش را بازشناخت. به طور مثال، شکل گیری دستگاه آغشته با فساد، پیوند ناگسستنی با حمایت حامیان جهانی اش دارد. و آنها همه در ایجاد و کارکرد شبکه های مافیایی سهیم اند. از جمله ی آن داغ ها بر تن جامعه، سرنوشت و روزگار پرمشقت و گریه آور صدها هزار مرد وزن را باید نگریست

که قربانی وضعیت ناسالم اجتماعی و روی آورد به مواد مخدر شده اند. در شروع تابستان سال پیش بود که خواندم: ۱۳ در صد زنان معتاد شده اند. هنگامی با دوستی در کابل سراغ معتادان را می گرفتیم، گفت: به یک شرط که از دور آنها راببینیم. زیرا نزدیک شدن با آنها بیش از اندازه تأثر باراست. نیازی به گرفتن عکس نیز نیست . . .

پس از بازگشت گزارش دیگری را خواندم که ۱,۶ میلیون انسان معتاد شده و در وضعیت بسیار بدی به سر می برند.

با آگاهی از این گزارش ها ، دو موضوع دیگر نیز در نظرم می آیند: ۱- مانند جنگهایی که فابریکه داران سلاح سازی به راه می اندازند، مافیای مواد مخدر که اکنون در افغانستان دارنده ی قدرت اقتصادی و سیاسی است، گسترش کشت آن، زمین ها و انسان ها را در افغانستان به کام مرگ می کشاند. ومی دانیم که با آتش گشودن هر تفنگی، دالر ودالره های جیب و بانک فابریکه داران را چاق می سازد.

۲- سخنان "شرعی" رهبری طالبان از زبان عبدالرشید رئیس اداره مبارزه با مواد مخدر آنها در قندهار که گفته بود: «کشت چرس حرام است زیرا توسط افغانها و مسلمانان استفاده می شود. ولی کشت خشخاش (بته های تریاک) به دلیل استفاده یی که کفارغرب از آن به عمل می آورند، اجازه است.» (Ahmad Rashid. Taliban Afghanistan) (Gotteskriger und der Dschihad ۲۰۵)

و امروز، آن مجوزشرعی، همنوایی وهمکاری حکومت کرزی، فراهم آوری تسهیلات منطقه یی وجهانی، کشت مواد مخدر و مرگ صدها هزار دیگر را مطالبه می کند. این خطر نیز همه روزه قربانی می گیرد...

انگشت های بریده ام چه شد؟

سریال مسخره و اذیتبار "انتخابات" ادامه دارد. پیامد آن، فضای سیاسی، اقتصادی و معیشتی یی را که بار آورده، به دلهره ها، نگرانی ها و تشدید دشواری های مردمان بسیاری افزوده است. شاید گوشمالی ها و دهن شیرین کن های آن بالادست خود کرده، با

توصیه ی تقسیم قدرت، ریاست جویان را به گونه یی راضی کند. شاید هم شاهد تشدید اصطکاکات باشیم. زیرا شاهد بحران زایی های یک رژیم بسیار بی کفایت بوده ایم. رژیم فاسدی که بسا از عناصر شریر و فاقد درک انسانی و سازنده گی را گرد آورد، سرنوشت انتخابات را به دست آنها داد. عناصر فاسدی که تا پایان کار سریال، چهره های رنج آمیزشان مردم را ذیت خواهد کرد. زیرا در این سریال، محکومیت عناصر فساد پیشه و مقصر، در نظر گرفته نشده است.

وقتی به سریال انتخابات و چهره های کراحت انگیز سمت و سو دهنده اش از روی ناگزیری، نگاه می کنم و یا می شنوم، حواسم به سوی آن پاکدلان، آن زنان و مردان، پیران و بیمارانی نیز معطوف می شود که جنگ و آثار آن را دیده؛ و با شروع انتخابات پندار ایشان این بود که رأی بدهند که جنگ تبهکارانه همراه با خون، آتش و بردن فرزند و کاشانه ی ایشان . . . روی برنگرداند. دلم بسیار می خواهد از آنها بدانم و به صدای گریه ی دل آنها گوش فرا دهم. می خواهم بدانم که این پرسش خویش را برای کی مطرح خواهند کرد:

انگشت های برید ام چه شد؟

وقتی آسمان بلند

و

زمین هم، سخت است

باز هم خبر دل آزاری است. نخست آن را از زبان دوستی شنیدم و بعد به منبع انتشار آن، به تارنمای آژانس خبررسانی پژواک سری زدم و آنرا خواندم. احساسی که برایم دست داد، مانند موارد هم مانند، گونه یی از تأثر بود. پس از آن در فکر و اندیشه یی چه باید کرد فرو رفتم. کاری که از دستم برآمد، خبر را با شما در میان نهادم. ببخشید. فشرده خبرچنین است:

خانم گلجان ۳۸ ساله، (آقچه- جوزجان) دارنده ۸ فرزند، در حالی که شوهرش از دوپا و چشم معیوب است، به دلیل شدت فقر و تنگدستی خود را حلق آویز نموده است.

عامل نزدیک چنین اقدام، مرگ خشویش است. زیرا وی نتوانسته بود از عهده مصارف تدفین او برآید. منبع اصلی انتشار این خبر افزوده است که در سال جاری ۲۵ دختر و زن به قتل رسیده و یا خود کشی نموده اند.

امیدواری ها و ترس ها

پس از بازگشت از وطن، در یکی از محافل خواهش شد تا در باره اوضاع وطن صحبت نمایم. من از آرزوها و هراس های مردم ما نیز برداشت های خویش را در میان نهادم. اندکی را می آورم:

... وقتی صبح گاهان، کودکان، نوجوانان، جوانان و انبوهی از مردم را در حال حرکت می بینیم، وقتی به بکس ها و کتاب های آن کودکان و جوانان نظر ما می افتد، وقتی گذاشتن سنگ تهداب خانه یی را تماشا می کنیم، وقتی باغ های به ثمر نشسته را می بینیم، وقتی بیمارانی را می بینیم که به سوی شفاخانه و معاینه خانه داکتری مراجعه نموده اند تا صحت بیابند و زندگی کنند، وقتی در پای صحبت جوانانی می نشینیم که با مغز خویش می اندیشند ... و در یک جمله، هنگامی که بیننده، مردمی را با تپ و تلاش برای بهزیستی و آماده شدن برای دسترسی به خوبی ها نگاه می کند؛ امید واری ها در نظرش تجسم می یابند. آبادی هایی را که نبود جنگ میسر نموده است، به این آرزوی شریف مردم صحه می گذارد که کاش امنیت مورد نیاز جامعه تأمین شود و مردم رنجیده ما چهره زشت جنگ را دگر باره نبینند؛ تا آرزو های نیک و تداوم زندگی عادی تحقق بیابند.

اما، نباید غافل شد. زیرا در آن سوی دیگر، ضمانت های محکمی که برای تحقق چنان آرزو ها شرط اند، دیده نمی شوند. دولت را فساد در آغوش گرفته است. اعتماد و اطمینان در برابر حکومت و بسا از نهاد های دولتی شکسته است. خطر روز افزون انتحاری یا رشد تروریسم، که امنیت را برهم می زند، بی کفایتی هایی که به رشد ناهنجاری های مختلف در جامعه کمک می کنند، سیاست های ناشفاف دول خارجی مؤثر در افغانستان، مداخله کشورهای همسایه، عرض وجود شبکه هایی که با کارکرد های مافیایی خویش شهرت یافته اند، زر اندوزی و فقرزایی، شیوع اعتیاد به مواد فرساینده و کشنده نسل جوان، حضور نگرش

ها و رفتار های آسیب زا در گستره مسائل قومی، زبانی و مذهبی . . . عواملی اند که ایجاد ترس می کنند و هوشدار باش می دهند.

به نظر من، دو وضعیت بالا در افغانستان سایه دارند.

درس هایی از "لویه جرگه مشورتی"

لویه جرگه هایی را که در زندگی خویش شاهد بوده ام، بر لزوم دیده‌ها، تصامیم و فیصله های قدرت های وقت، صحنه نهاده اند. لویه جرگه هایی را که در کتاب ها خوانده ام، دارنده چنین روحیه و رویه بوده اند. آن چه باستایش ها پیرامون آنها گفته شده است، مبالغه آمیز، سزاوار تأمل و بازنگری به نظر رسیده اند.

لویه جرگه پسین که زیر نام لویه جرگه مشورتی دایر شد، دو تفاوت را با رویه های پیشین نشان داد:

۱- این بار قدرت در حال بحران در کابل (ایالات متحده آمریکا و حلقه یاران جناب کرزی)، در بستر بحران داخلی روابط خویش، تبارز جلوه هایی از تشنج و کاربرد سیاست های ناشفاف، به سوی لویه جرگه روی آورد:

جناب حامد کرزی، تا حال عطای فیصله لویه جرگه مشورتی را به لقای آن بخشیده است.

۲- نمی توان به سهولت پذیرفت که جناب کرزی، از ته دل خواهان مخالفت با آن بوده است. همچنان که رد موافقت او را نیز نمی توان به آسانی نشان داد. زیرا وی با بحران به سر می برد و با خود نیز مشکل دارد. اما، در هر حال این موقف او را تا حال بیان داشته است که به مشوره و فیصله یک نشست پرمصرف و پیر سروصدایی اهانت نمود که خود از طرفداران دایر نمودن آن بود. با توجه به ویژه گی ساختار قدرت پس از جلسه بن (۲۰۰۱)، در افغانستان، ترکیب اجزا یا جناح های مشغول در کشاکش پنهان و آشکار، تبارز چنین بحران دور از انتظار نبود و نیست.

به نظر می رسد که با داشتن پارلمان در کشور، بسیار خوب بود که موضوع قرارداد

امنیتی، با ایالات متحده آمریکا و بقیه کشورها، در آنجا مطرح بحث می‌بود. رویکرد جناب کرزی به لویه جرگه، حاکی از دلبستگی‌های پیشادموکراسی و خوار زبون تلقی نمودن نهادهایی (مانند پارلمان) است. در حالی که مردم کشور ما باید در جهت آشنایی به نقش آن، همچنان اسم با مسمی شدن خود این نهاد (پارلمان) به آگاهی و تجارب خویش بیفزایند.

لویه جرگه مشورتی نشان داد که بهتر است از رجوع دیگر باره به چنان نهادی انصراف جست و در عوض به تقویة نهادهای مدنی و رشد آنها توجه نمود. زیرا لویه جرگه نقش مانع شونده را برای رشد چنان نهادها ایفا می‌نماید.

گونه گرد آمدن افراد، محتوی جلسات، سطح درک شرکت کنندگان برای ابراز نظر و بحث، مصارف... جوانب دیگری اند که نباید از منظر انتقاد و نکوهیدن آن نادیده گرفته شوند.

در باره دایرشدن بی جا و مصرفی که برای "لویه جرگه مشورتی" شد، این سخن خوشم آمد که

کاش عوض مصارف "لویه جرگه" یک شفاخانه ساخته می‌شد.

در "لویه جرگه مشورتی" (از سی عقرب الی سوم قوس ۱۳۹۲ خورشیدی) در کابل، دوهزار و پنجمصد تن اشتراک نموده بودند.

(تبصره هفته، ۲۵ نومبر، تارنمای رنگین)

نیاموزی جهل‌زا

فرصتی دست داد رفتم به سوی یادداشتی که چند روز پیش با نام "جهل و تعصب جنرال طاقت" نشانی شده بود. سخنان غیر مسؤلانه، تحریک آمیز و آمیخته با بدترین تعصب آدمی را شنیدم که از بسا جهات سزاوار نکوهش است. جنرال "طاقت" که تفنگ را از دست داده است، با استفاده از زمینه‌های مساعد تعصب آمیز و تعصب دوستی تلویزیونی "ژوندون" سخنانی را علیه ملیت‌های غیر پشتون وطن ما بر زبان راند که هزار بارخطر

آمیزتر از تفنگ او است، بدون هیچ کمکی برای پشتون های جامعه ما. این بدبخت جاهل نمی اندیشد که تاریخ سازی هتلر مآبانه و اندرز تصفیه های قومی و ملیتی، دیربست که با کوله باری از نفرین بردوش به زباله دادن تاریخ فرورفته است. اما وی هنوز هم از آن تغذیه نموده است.

آری، کم نیستند، مقصران جفا های سترگ که وقتی تفنگ را از دست دادند، به قلم و یا جفنگ و یاوه سرایی روی آورند.

مشغول دیدن یادداشت هایم بودم که خبر مرگ نیلسون ماندیلا را شنیدم. همزمان با ایجاد تأثر، گفتم کاش جاهلان اندکی از فرهنگ ماندیلا و شخصیت هایی که به رشد و تعالی انسان ها، زیست احترام آمیز اجزای تشکیل دهنده جوامع اندیشیده اند، روی بیاورند، در آیینۀ اندیشیدگی های آنان افکار و اندیشه های جاهلانه خویش را بنگرند، شرم کنند و پوست اندازی فکری.

یادی از یک کودک با شهامت

رفتن به مزار شریف، افتادن نگاه به نام جاده رابعه بلخی، زنده شدن نام بلخ و بلخی های بی شمار را با خود دارد. مسافران و زائران به سوی روضه مبارک می شتابند. شهر مزار در چند دهه پسین هم هر چه دیده است، کبوتران اش در فضا دوره می کنند و اخلاص مندان نوازش کنان برای آنها دانه می ریزند. گدایان و خیرات طلبان، حضور همیشگی دارند.

اما، دیدار و سخنان کودک ۱۱ ساله یی برایم بسیار احترام برانگیز بود. او ترازویی را در زمین نهاده بود. به سوی عابرین نگاه می کرد و ترازو را نشان می داد. یک روز دو بار پای روی ترازو اش نهادم. خندید و گفت: ... از برکت همین ترازو نان پیدا می کنم ... مکتب می روم و تنها با مادرکم زندگی می کنم.

یادش بخیر.

اما پدرم مرا فروخت

عزیزان، گزارش پایان را خواندم به تأثرم افزود. می دانم که تأثر پذیری به تنهایی کمکی نتواند کرد. چاره جویی چه خواهد بود؟ و کدامین درد از دردهای موجود در آن دیار زخمی و عزیز را فراز بیاوریم.

اسماء ۵ ساله:

می خواهم مکتب بخوانم، اما پدرم مرا فروخت



دل کس به کس نسوزد به محیط ما به حدی

که غزال چوپه اش را به پلنگ می فروشد.

یک دختر پنج ساله در شهر شبرغان مرکز ولایت جوزجان توسط پدرش در بدل ۳ جریب زمین للمی فروخته شده است. خبرنگار رادیو آزادی جزئیات از قضیه را در گزارشی آماده کرده است:

وقتی به دفتر سازمان حقوق بشر شهر شبرغان رفتم یکی از کارمندان این دفتر برایم گفت که در این شهر دختران خورد سال زیادی را به شوهر می دهند، یعنی در حقیقت می فروشند. این موضوع را با خانم مغفرت صمیمی رییس سازمان حقوق بشر ولایات جوزجان، فاریاب و سرپل در میان گذاشتم که خانم صمیمی با تایید این موضوع وضعیت حقوق بشر در ولایت جوزجان را وخیم خواند.

خانم صمیمی شایع ترین نقض حقوق اطفال را در این ولایت ازدواج های اجباری و فروش دختران خورد سن دانست که به پیمانۀ وسیع صورت می گیرد. خانم صمیمی به دختری اشاره کرد که پنج سال سن دارد و توسط پدرش در بدل ۳ جریب زمین فروخته شده است:

« پدر این دختر از اینکه کرایه نشین و خودش هم در این شهر مسافر بوده از این سبب

دختر هفت ساله اش را در بدل زمین فروخته و حالا مادر دختر فریاد می زند که دخترش را نمی فروشد. ما تلاش داریم هرچه عاجل به این مشکل رسیده گی نماییم. چرا که این طفل تا هنوز به سن قانونی خود نرسیده نباید با این دختر نکاح صورت بگیرد. «

در این حال اسما دختر پنج ساله که پدرش او را در بدل زمین فروخته است با تبسم می گوید، او می خواهد مکتب بخواند و در آینده داکتر و یا هم معلم شود. اسمای کوچک آرزو دارد به مکتب شامل شود:

« من می خواهم مکتب شامل شوم و داکتر شوم، نمی خواهم شوهر کنم از پدر جانم می خواهم که مرا نفروشد. خواهرم را پدرم فروخت هر روز گریه کرده به خانه می آید. و ما را هم گریه می گیرد. «

مادر اسما که اشک در چشمانش حلقه زده و ۳ طفل قد و نیم قدش که دامن او را محکم گرفته و کمتر صحبت می کند گفت:

« یک دختر ۷ ساله ام را هم، چندی پیش شوهرم به یک جوان ۲۵ ساله فروخت. هر روز از خانه داماد فرار کرده به خانه می آید. حالا دخترم دیوانه شده می گرید و می گوید که او بچه مرا می زند و پیش می کند، گپ زدن خود را نمی فهمد.»

رمضان پدر اسمای ۵ ساله می گوید او به علت فقر و تنگ دستی دخترش را در مقابل زمین به یک جوان نامزد کرده است که پس از گذشت مدتی فامیل آن جوان خواهان عروسی با دخترش شده که سر انجام وی از عواقب ناگوار این عملش ترسیده و به ریاست سازمان حقوق بشر پناه آورده است:

« من برای آنها قول داده بودم که هر وقت دخترم کلان شد برایش می دهم نه همین حالا، اما جانب مقابل برایم سر زوری می کنند و می خواهند دخترم را همین حالا نکاح کنند. «

مسئولان سازمان حقوق بشر می گویند، اکنون پیوند نامزدی این دختر خورد سال را با آن جوان می خواهند فسخ نمایند. و تلاش دارند تا زمین که پدر دختر از نزد پدر جوان دریافت کرده به کمک مردم دوباره برای شان بر گردانند.

دفتر سازمان حقوق بشر در شبرغان همچنان افزایش ازدواج های قبل از وقت در جوزجان، فاریاب و سرپل را نگران کننده خوانده و عامل آن را بیکاری و فقر اقتصادی خانواده ها می دانند.

گزارشگر: محمد عالم رحمانیار، برگرفته از وبلاگ گزارشنامه افغانستان

دوشنبه ۲۰ عقرب ۱۳۹۲ ه.ش

عکس ها و خاطره ها

از اشخاصی که سالها شاهد رویداد های گوناگون بوده اند، بسیار می توان شنید و آموخت. پیر مردی را در پلخمری دیدم، خربوزه و تربوز می فروخت. بعد از این که پرسیدم زندگی چگونه می گذرد، پاسخی جز این نداشت که: با دشواری.

تمام آرزویش این بود که پس از این روی جنگ را نبیند. وقتی از جنگ یاد می کرد، در سیمایش نفرت علیه آن به وضاحت هویدا بود. و هنگامی که از امنیت یاد می کرد، دست به دعا داشت. . .



عکس ها و خاطره ها

سلاح فروشان خونریزی می خواهند

چهاردهم دسامبر ۲۰۱۵

گویند تعدادی از مردم، جنازه یی را به سوی آرامگاه می بردند. شخصی بهم دعا می کرد که خداوند برکت بدهد. یک تن درگوش اش گفت:

متوجه نشده ای که جنازه را انتقال می دهند و تو از خداوند آرزو داری که برکت بدهد.

آن شخص در پاسخ با خونسردی گفت:

قربانت شوم، من قبر کن هستم.

امروز (۱۴ دسامبر ۲۰۱۵) که SIPRI بنیاد پژوهش های صلح ستهکلم / سویدن، گزارشی را پیرامون تجارت سلاح در سال ۲۰۱۴ انتشار داد، من به یاد آن قبر کن افتادم و در این اندیشه فرورفتم که تاجران سلاح، برای رونق بازار خویش چه طرح های مشخصی در سر دارند. جنگ ها تا کجا دامن خواهند کشید. زیرا منطق سود آوری صنعت اسلحه سازی، جنگ می خواهد. بر بنیاد چنان منطق، هرتفنگ به دست و بمب گذار و بمب افگنی، با اجرای این بُعد از وظیفه خویش، دالر و یورویی را در جیب سهامداران فابریکه های اسلحه سازی و تاجران سلاح می ریزد. گمانی نتوان داشت که کاهش سود مؤسسات بزرگ تسلیحاتی، ره جویی های مشابه با سایر حوزه های تولیدی و تجاری را در دستور کار قرار نمی دهد. اگر VW یا شرکت بزرگ "فولکسواگن" با افشأ استفاده از مواد زیانبار، ناگزیر است خساره هنگفتی را متحمل شود، به رهجویی های اصلاح کارانه و ترمیمی روی می آورد. اما اندوه حاصله از تلاش های مؤسسات صنعتی اسلحه سازی در این است که افزایش سود را در پیوند با ریختن خون انسان ها می بیند.

گزارشی که اکنون انتشار یافته است، حاکی از آن است که ۱۰۰ مؤسسه بزرگ مشغول به تجارت سلاح، در سال ۲۰۱۴ کاهش ۵/۱ در صد سود در مقایسه با سال پیش داشته اند. و این درحالی است که در سال ۲۰۱۴، به قیمت ۴۰۱ میلیارد دالر از فروش سلاح به دست آورده اند.

گزارش سال پیش نیز حکایت از کاهش فروش سلاح داشت. مجله *Wirtschaft Woche* به نقل از گزارش بنیاد پژوهش های صلح استهکلم، در تاریخ ۳۱ جنوری ۲۰۱۴ خبری را از همان صد شرکت بزرگ جهانی انتشار داده بود که سلاح کمتری را به فروش رسانیده اند. ارقامی که از سال ۲۰۱۳ انتشار یافته است، ۴۰۲ میلیارد دالر معادل ۳۵۸ میلیارد یورو است.

این است که حواس انسان های مخالف خشونت و خونریزی، به سوی سرنوشت ملیون ها انسان زخم‌دار، به ویژه مردمان آسیا و آفریقا و امریکای لاتین؛ متمرکز می شود که نیاز به مرهم دارند، اما سود جویی فابریکه های مرگ آور، دست آنها را از رسیدن به صلح و فضای عاری از خشونت باز می دارد و به سلاح می رساند. می دانیم که این صد شرکت (بدون چین. البته چین با فروش پیهم سلاح، افزایش سود را برخلاف کشور های اروپای غربی و امریکای شمالی نصیب شده است)، سلاح مرکبار را برای کاربرد آن در کشورهای خویش تولید نمی کنند. میدان کاربرد آن مناطقی است که هنوز از مشکلات متعدد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ناهنجاری های بی شمار نه رسته اند. فرهنگ خشونت، تروریسم، کودتاها، جنگ های منطقه یی و سرحدی، نظام های سرکوبگرانه و محتاج ابزار سرکوب مردم، همه و همه دست به دست هم داده زمینه های داخلی را برای پیروزی تاجران سلاح و منطق خونریزانه فراهم کرده اند.

شاهد هستیم که قذافی، صدام و ... از کشورهای خویش ذخیره گاه بزرگ سلاح ایجاد نموده بودند، آن سلاح از بین رفت. اما منابع زیرزمینی به ویژه نفت آن کشورها با توجه به خصوصیات حاکمان و قشری که بلی گوی لزوم دیدهای مؤسسات بزرگ تولید و فروش اسلحه می باشند، در خدمت خرید سلاح جدید سمت می یابد.

گرداننده گان ۱۰۰ شرکت بزرگ سلاح فروش، سیاستمداران خدمت کننده آنها، که به "افزایش عاید ملی" خویش از راه صادرات، بسیار می اندیشند، با بی قراری به رهجویی می پردازند. راهجویی هایی که پیام آور تداوم ویرانگری های بیشتر است.

فشرده گزارش:

"Sales of arms and military services by the the SIPRI Top 100—the world's 100 largest arms-producing and military services companies (outside China), ranked by their arms sales—totalled \$401 billion in 2014."

بخوانید و ژرفای فاجعه را دریابید!

سندی که حاکی از تروریست دوستی است.

دولت معیوب و فاسد چه دستور داده است:

"وزارت ها و ادارات دولتی مکلف اند تا با آن‌عده کارمندان رسمی دولت و بعضی منسوبین قوای امنیتی (که) در تظاهرات تاریخ ۲۰ و ۱۲ عقرب ۱۳۹۴ شرکت و موارد اثباتیه موجود باشد، مورد بازپرس قرار داده و اقدامات قانونی نمایند."

(امضاً عبدالباری جهانی)

و این دستور در حالی داده شده است که:

- ستون پنجمی ها در ادارات دولتی در آسایش و مسؤولیت به سر می برند.
- تروریست ها گروگان می گیرند و گردن می برند.
- طیاره یی را مردم می نگرند که برای داعشی ها در غور سلاح و مهمات نظامی می رساند. نماینده شورای ولایتی غور فریاد می کشد.
- گروه تروریستی طالبان در حالی که دهشت و جنایت می آفریند، با نازدهی مواجه می شود.
- ظاهر قدیر از همکاری و پشتیبانی شورای امنیت ملی اتمر از تروریست ها در شرق کشور، چیغ می زند.
- خائنان رشوه گیر از پاکستان در قدرت استند.
- خائن به معارف کشور، دزد مشهور فاروق وردک "مسأله قندز" را تحقیق می کند!

اگر تروریست دوست نبوده نیستید، چرا با مظاهره ماه عقرب سردشمنی گرفته اید که مهر و نشان مدنیت و دفاع از انسان های مظلوم را داشت.

طالبان و محمد اشرف غنی

"مکر و ترفندت کنون از حد گذشت
شرم دارا کنون، از این ترفند چند؟"

از سال ها به این طرف، شاهد هستیم که تروریست ها با عهد و پیمان و آرمان جاهلانه و دهشت افگنانه خویش، صادق اند. اما، حکومت تروریست پرور و مافیای زای کرزی و ادامه دهنده آن، حکومت "وحدت ملی" فاسد کنونی، در حالی که زمینه های رشد تروریست ها را فراهم آورده اند، هنگامی که زیر فشار افکار عامه قرار گرفته اند، سخنان محیلانه "بچه ترسانک" و مخالفت آمیز به کار برده اند.

دیروز که محمد اشرف غنی در راستای هدف سر پوش نهادن بر واقعیت های تلخ ناشی از غلبه چند روزه طالبان تروریست، به قندز رفت، طالبان چندین توپ شلیک کردند. در واقع با زبان همیشگی خویش، زبان خشم و خون و آتش، که همواره با آن وفادار بوده اند، با محمد اشرف غنی سخن گفتند. زبانی که مردم سرتا سر کشور ما از زشتی آن رنج برده اند.

